


معاونت هماهنگی - اداره مخطوطات

**(شناسنامه چاپ سنگی)**

نام کتاب: مجالس نظامیه

مؤلف: نظام العلماء، محمد رفیع بن علی اصغر

مترجم / شارح / مصحح:

موضوع: اسلام - مجموعه‌ها    زبان: فارسی

سال چاپ: ۱۳۱۹ ق    محل چاپ: تبریز

کاتب: خط، جعفر ابن علی نقی    تاریخ کتابت: ـــ

طول: ۲۲    عرض: ۱۶    شماره صفحه: ۳۴۹

شماره عمومی: ۱۳۶۴۷    کتابخانه / بخش:

وقفی / خریداری: خریداری آستان قدس    تاریخ: آبان ۱۳۷۳

مصور ☐    درسی ☐    گراوری ☐    افست ☐

ملاحظات: مذیل به ملحقات

## بسمه تبارک و تعالی

در این اوان سعادت اقتران که بحمد الله تعالی از پرتو وجود مسعود اعلیحضرت
اقدس ظل الله شاهنشاه جمجاه سلطان سلاطین زمان حکمران خواقین
جهانبانی مبانی امن و امان السلطان ابن السلطان و الخاقان
ابن الخاقان مظفر الدین شاه عالم پناه خلد الله ملکه و سلطانه
ممالک وسیعهٔ ایران رشک جمیع صفحات امکان است و زمان
ایشان ممتاز جمیع ازمان جهانش بکام و فلک یار باد جهان
آفرینش نگهدار باد غم از گردش روزگارش مباد درون اندیشهٔ
دل غبارش مباد دل و کشورش جمع و معمور باد ز ملکش
پراکندگی دور باد بحمد الله از برکت وجود مبارک این شاهنشاه
عالم پناه و توجه و مراقبت حضرت اشرف اقدس والاتبار بندگان
ولیعهد دولت ابد قرار ادام الله ولایته الکبری و اهتمامات
وافیهٔ حضرت مستطاب اشرف امجد بندگان اتابک اعظم دام اجلاله
در این چند سال رونق تازه و شکوه بی اندازه بارکان دولت
و ملت افزوده ملک مصون است و حصن ملک حصین است

منت

منت وافر خدای را که چنین است پس در این عهد خجسته مهد در
زمان پیشکاری جناب مستطاب اجل اکرم افخم امیر نظام دام اقباله
و اجلاله که با عزم جدی همیشه مقوی امر دین و دولت و مروج امور شریعت
بوده و میباشند بحمد الله تعالی این فقیر موفق گردید بتحریر مجالس
چند مشتمل بحکمتهای قادر سبحان که در خلقت زمین و آسمان و
فطرت بنی نوع انسان و جماد و نبات و حیوان ودیعه گذاشته و
ترتیب داده و شرح بعض وجوه محسنات اطوار شریعت طاهره و حکم
باهره که دلیل متقن بحقیت طریقهٔ اسلام میباشد و دفع بعض
اشتباهات و ذکر بعض ادله در اثبات نبوت خاصه پس با همه اختلال حال
و پریشانی احوال بتأیید خاص حضرت ذو الجلال در این زمینه‌ها بقلم
آورده که مطالعهٔ آنها برای عوام در استحکام مبانی دین بکار آید و
بر خواص ملت اسلام بصیرت افزاید این روزها بعض صفحات آن بنظر
مبارک حضرت اشرف اقدس والا ولیعهد کیوان مهد دامت ولایته
الکبری رسید مطبوع طبع دیرپسند گردیده از آنجا که نیت پاک
شان همیشه مایل بترویج اسلام و رونق شریعت حضرت سید انام

بوده

بوده و میباشد امر طبع و انتشار ان فرمودند الحق همواره اوقات بندگان
معظم در ترویج دین و حفظ حدود شرع مبین و سد خلل ملک و
ملت و دفع علل دین و دولت سعی وافی دارند و عزم کافی
گلشن دین از ایشان خرم و اقبال دولت بوجود مسعود ایشان فراهم
دولت دنیا و پادشاهی عقبی هر دو مهیاست از برای ولیعهد
زانکه کون ملجا تشیع و اسلام نیست مگر سایه لوای ولیعهد
اللهم متع المسلمین بطول بقائه بحقک و بحق محمد و آله تمّت

هو الله العزیز

در عهد
شاهنشاه دین پناه ظل
الله اعلیحضرت قدر قدرت
شهریار کامکار فرخنده آثار مظهر رحمت پروردگار
السلطان بن السلطان بن السلطان سلطان مظفر الدین شاه
شاهنشاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه در دار السلطنه تبریز
شائق و بجهد مخصوص کارگذاران حضرت اشرف امجد اقدس والا ولیعهد دولت
علیه الکبری که ذات اقدسش مروج دین مبین و حامی اهل الشرع و ابن البیته بعلوم و
بمجالس نظام مشحون بحکمتها و فیه حکم و اسرار شافیه مبینا و بر بلوغ تذکره خواص و
نصر علوا نافع معنیه مبینا از مؤلفات جناب الفاضل الکامل ذی المناقب والمفا
صاحب الحسب الطاهر و النسب الطاهر المشتهر فی الآفاق باسمه الرفیع المعروف فی
مکارم الاخلاق برسمه البدیع جامع المعقول والمنقول ملاذ الانام و ملجاء
الاسلام جناب الحاج الامیر المنیع الحسنی الحسینی نظام العلماء طباطبائی
بمبارکی و میمنت علیه طبع رسید و الحمد لله رب العالمین
و لله در مؤلفه و انه لکتاب عزیز لا یاتیه
الباطل من بین یدیه و لا من خلفه
و در بدایت اقلام المؤمنین و اقل
اولو العظم محمد التبریزی
قلمی گردید
تعالی شأنه

ومن شقتی و علیه التکلان

# مجالس نظامیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله اجمعین
و بعد چنین گوید کمین بنده ارباب یقین و اقل خدام مروجین دین
مبین محمد رفیع بن علی اصغر الحسنی الحسینی الطباطبائی التبریزی که
سالها تخم ارادت اهل معرفت در دل کاشته و بخوشه چینی از مزارع اهل
علم گاهی در گوشه ها خوشه ها برداشته از بدو شباب تا بحال که سنم
بشصت و هشت رسیده همیشه خود را مایل بکسب معارف دیده و در
این راه رنجها برده چنانچه بعض مسودات در فنون شتی از خود بیادگار
گذاشته و از تهذیب اخلاق اهل الله هیچوقت خود را معاف ۲ و مصاحب
نداشته بگشتم در آفاق عالم بسی بسر بردم
ایام با هر کسی تمتع ز هر گوشه یافتم ز هر





زهر خرمنی خوشه یافتم حال که اواخر عمر و زمان پیری است دلم مایل و
طینت شایق بود از حکم بیشمار خداوند قادر مختار که در خمیره آدم و خلقت اجزای
عالم برای معرفت خود ودیعه نهاده و از ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین
شرح بعض دقایق اسرار آن مروی و یادگار است بر آمدم که بتبصیر سالکان راه
یقین و طالبان بصیرت در دین مختصری نگارد و از اسرار لطیفه احکام
شریعت غرا و تطبیق بیانات حضرات ائمه و اولیاء سلام الله علیهم نمونه
برقلم آرد تا برای مطالعه کنندگان مایه بصیرت و اسباب قوه ایمان و مزید
معرفت و ایقان گردد قال تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق
وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق تا شخص ملتفت شود براینکه این
همه دقایق حکمت و لطایف صنعت در وضع زمین و آسمان و آفتاب و
ماه و ستارگان و بادها و ابرها و کوهها و دریاها و خلقت ابدان و
ارواح و نباتات و حیوانات و جمادات و وحوش و طیور بی تدبیر صانع
حکیم و بدون تقدیر قادر علیم هرگز صورت نبندد برگ درختان سبز در
نظر هوشیار هر ورقش دفتریست معرفت کردگار لکن برای اختلال
حال و انقلاب احوال اندیشه داشت در این جزو زمان بدرک این سعادت

فرصت و فراغت پیدا نکند خاصه اینکه در این دوره خیالات مردم
از این مقوله بالمرّه منصرف گشته از شوق و طلب تحصیل علم و یقین
و حفظ مراسم دین مبین اغلبی منعطف میباشد قال تعالی
وَكَأَيِّن مِن آيَةٍ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ
زمان را بینا فیه کل العجائب اللّٰهمّ عظم البلاء و برح الخفاء
وانکشف الغطاء وضاقت الارض ومنعت السماء والیک یا
ربّ المشتکی وعلیک المعوّل فی الشدّة والرخاء پس با دل
افسرده غمین و خاطر پژمرده حزین با کسادی و رونق بازار علم و رواج
متاع جهل هرگز حالت را مقتضی رفع نقاب از چهره این مقصود نمیدید
و برای چنین جواهر گرانبها چندان مشتری و طالب تصور نمیکرد
لهذا بنا را بر استخاره گذاشتم این آیه شریفه آمد ولله غیب السموات
والارض والیه یرجع الامر کله فاعبده وتوکل علیه وما ربک
بغافل عما تعملون پس متوکلا علی الله شب غره ماه مبارک رمضان
سال هزار و سیصد و هیجده بتحریر این مختصر رساله با توجه اولیاء کرام
شروع و اقدام کرد و او را مسمّی نمود بمجالس نظامیه والله الموفق





المعین و مرتب کرد بدو باب و یک مقدمه و یک خاتمه
باب اول در ذکر بعض حکمتهای عالم تکوین و ایجاد باب دوم در
برخی اسرار عالم تشریع و ارشاد مقدمه مشتملست بر پنج فصل که مطالب
آنها در اینمقصد و مقصود موجب حصول بصیرت میتواند بود هذا
بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ صدوق علیه الرحمة
در علل الشرایع از جمیل بن دراج از ابیعبدالله علیه السلام روایت کرده که
او سؤال کرد از چیزی از حلال و حرام آنحضرت فرمود انّه لم یجعل
شیئ الا لشیئ پس باید ملتفت شد که در تکوین و تدوین و اطوار
خلقت و احکام شریعت سرّ و حکمت بی نهایتست بشخص سالک در
مقام تفکر و تدبر باندازه لیاقت و استعداد ظاهر میشود از این است که
در آیات و اخبار تاکیدات بتفکر شده فصل اول ادع
الی سبیل ربک بالحکمة هر کس بجهل و نادانی و عدم بصیرت خود فی
الجمله ملتفت گردد میداند که لازم است در صدد علم برآید و ظلمت
جهل از خود بزداید علاج و استعلاج بجهالت خود کند بلکه همیشه مشغول
تفکر و تدبر باشد که فرموده اند تفکر ساعة خیر من عبادة سنة

بالمثل کسیکه مزاج خود را مبتلا بامراض و اسقام دید و آوازه طبیب و
دوائی هم شنید البته بر او لازم است که برای حفظ صحت مزاج جویای علاج
بود و تفحص و تجسس از طبیب حاذق و معالج موافق نماید و پس از آنکه چنین
طبیبی بدست آورد که از روی دلیل و برهان اعتقاد و اطمینان بحذاقت
و مهارت او بهم رسانید بکمال او در علم و عمل یقین حاصل کرد پس بدون
محاجه و سؤال باید معالجات و احکام او را بپذیرد و بدستور العمل او در
هر باب رفتار کند تا مرض او مهلک نگردد و چون بمفاد ظهر
الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس در این عالم کون و فساد
غالبا شخص مبتلا بمرضها است و مزاجها بنا پرهیزی و بابدی آب و هوا و
سرایت امراض از مخالطه با ناخوشها مستعد هر گونه مرض و بلا است
پس از رجوع بمعالجات طبیب حاذق کامل در اصلاح مزاج چاره نیست
چنانکه شخص طالب و سالک بعد از آنکه ملتفت بحیرت و جهالت خود
گردید و در مقام معرفت و هدایت بعد از تفحص و تجسس بدلیل و برهان
فهمید که مثلا حضرت ختمی مآب صلوات الله علیه و آله حکیم کامل و احکام
او شافی امراض و اسقام روحانی است پس هر چه احکام از آنجناب رسید





خواه سر و حکمت آنها بر او معلوم شود و خواه بر او پوشیده و مستور باشد
باقتضای یقین بحقیت دین همه را باید قبول کند و مسلم دارد پس از وفات و
رحلت آنحضرت نیز تکلیف خود را همان در رجوع باولیا و اوصیا
او داند که خلفا بعد خلف معینا جانشین حضرت رسالت و صاحب امر و
ولایت بوده اند و بعد از وفات و غیبت ایشان هم معالجات و دوای صحت
روحانیه و شفای امراض قلبیه بسته برجوع بنقله آثار و حمله
اخبار ایشانست که خود شان و اوصیاء ایشان بیان فرموده اند
که خداوند محض هدایت و عنایت کافه ناس با پیغمبر راهنمائی نموده
میفرماید فلولا نفر من کل فرقة طائفة لیتفقهوا فی الدین و
لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون فصل
دوم قال تعالی افی الله شک فاطر السموات و الارض
اینهمه حکمتهای دقیق و صنعتهای لطیف که در خلقت هر ذره از ذرات
عالم مندرج است آیا ممکن و میسر است که خود بخود و بی تدبیر حکیم علیم
صورت بگیرد نمی بینی که عالم سر هم رفته بمنزله خانه ایست و انسان
مهمان عزیز آنخانه که صاحب خانه جمیع مصالح و مایحتاج او را در آنجا

فراهم آورده از مطاعم و مشارب و ملابس و غذاها و دواها و زینتها
از جواهر گرانبها و عطرها و اسباب عمارت خرابیها و تسهیل راهها با
آهن و آهک و گچ و سنگها و چوبها و غیر اینها و زمین را نرم و مسطح
کرده برای نشیمنها و زراعتها و آسمان را مثل سقف پوشیده داشته
بالای آنها و آفتاب و ماه و ستارگان را بمنزله قنادیل و چراغها قرار
داده شبها برای آسایش و راحتیها مهیا و روزها برای تعیش و سیاحتها
و تحصیل اسباب زندگانیها آیا این نظم و قرار و حکمتهای بی شمار ممکن است
خود بخود فراهم شود می بینی خلایق با نواع و اصناف مختلف از اقویا و
ضعفا حتی مورچه و هیچ رغاغ چگونه با آن ضعف و ناتوانی روزی
ایشان مقدر و مقرر است که هر یک براه روزی خود میروند باز باشیانه خود
برمیگردند آسمان بگردش زمین میپروراند و باران زمین را سبز و خرم
مینماید انواع شقایق و ریاحین و لالهها و گلها میپرویاند با الوان مختلفه
و روایح متفاوته و خواص متعدده که بعضی از آنها قوت تن انسان است
و برخی سبب قوت روح و برخی باعث ترتیب غذاها و دواها که منافع
بسیاری از آنها بهر کس میرسد و تدابیر و حکمتها از آنها نمایان و هویدا است آیا





این ترتیبات ممکنست خود بخود فراهم آید و با تغییرات ادوار روزگار همیشه
این نظم کلیه باقی و برقرار بماند حقیقة باین دقایق حکمتها ملتفت
شدن نعمت عظیم و متضمن خیر کثیر است قال تعالی وَمَن
یُؤتَ الحِکمَةَ فَقَد اُوتِیَ خَیرًا کَثِیرًا و بدانکه مردم دو صنف اند
عوام و خواص اما خواص پس ایمان ایشان بالاتر از بعضی تردیدات و
توهمات است چنانکه سرور اهل ایمان میفرماید لَو کُشِفَ الغِطاءُ ما
ازدَدتُ یَقِینًا ولی عوام پس ایشان دو صنفند یا داخل شده اند
بدین با بصیرت و یقین یا نه و آنکه بی بصیرت است داخل شده بمحض تقلید
آباء و غیره پس ایمان ایشان را اعتباری نیست که عاریتی است و ایشان
باید قبل از همه چیزها در اصل تدین و تحصیل بصیرت و یقین سعی نمایند
اما بعضی که بصیرت دارند بر آنهاست که بتمام ما جاء به النبی ص تصدیق
و اذعان نمایند و مراد از بصیرت اینست که ایشان بهر وسیله بوده فرضا
یقین حاصل نموده باشند بر اینکه خدائی دارند عالم قادر سمیع
بصیر حی عادل که او خلق خود را مهمل نگذاشته و آنها را عبث خلق
نکرده بلکه برای ایشان سنت و شریعتی قرار داده که با عمل بر آن امر

معاش و معاد ایشان منتظم شود و برای ان حفظه و حمله و سفرا و واسطه‌ها
قرار داده که احکام و سنن را از جانب خدا و نزد برعایا برسانند و اینها
همان پیغمبرانند پیغمبران هم باید از جانب خدا فایز باشند بآیات بینات
که عقل با وجود انها قطع و یقین نماید بصدق مدعای ایشان و شخص
مثلا بعلم یقین بداند که حضرت محمد بن عبد الله صلوات الله علیه و آله
نبی حق است آیات بینات محکمات در اثبات مدعای خود آورده که هر عاقل
بیغرض هوشیار بعد از اطلاع بر انها قطع مینماید بر اینکه او ساحر نیست
والعیاذ بالله کذاب نیست و میداند کتابی از جانب خدا آورده که احدی
باتیان نظیر ان قادر نبوده وقتیکه شخص باهر گونه دلیل و برهان
بهمین قدرها فرضا جزم و یقین حاصل کرد پس لازمه این یقین تصدیق
بتمام است بتمام ما جاء به النبی یعنی بهر انچه انحضرت گفته و آورده اگر
چه شخص بحقیقت ان واقف نگردد و حکمت انرا هنوز هیچ نداند که بعد
از تحصیل علم الیقین بحقیت ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین مجملا
باید جمیع فرمایشات و احکام ایشان را در کلیه مسلم داشت خواه سر ان
احکام بشخص معلوم و مکشوف شود یا هنوز سر و حکمت مخفی گردد و





محقق است که هر کس در هر زمان صلاحیت فهم کنه و حقیقت هر گونه
اسرار و حکم نداشته و ندارد پس هر چه سر ان معلوم نشد و حکمتش را
بیان نفرموده اند البته بملاحظه حکمتی بوده پس باید در انجا سکوت کرد
تا موقع فهم ان برسد در بحار مرویست انّ علی بن الحسین ع
قال لابان ابن ابی عیاش یا اخا عبد قیس فان وضح لک امر فاقبله
والا فاسکت تسلم و رد علمه فانک فی اوسع مما بین السماء والارض
چنانچه در ازمنه پیش بعض اشخاص از اسرار و علل برخی شرایع و احکام جویا
شده اند حضرات ائمه علیهم السلام باقتضای وقت باندازه استعداد سائل
گاهی بجوابهای اقناعی که باعث سکینه قلب سائل بوده اکتفا فرموده اند
و بجهت نقص استعداد ایشان از حقیقت امر بایشان جواب نداده اند و
باین جهت گاهی در یکمجلس بسؤال اشخاص متعدده اجوبه مختلفه داده اند کلم
الناس علی قدر عقولهم و خداوند میفرماید وما اوتیتم من العلم
الا قلیلا در جواب سؤال اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک
الدماء خداوند بملائکه فرمود انی اعلم ما لا تعلمون که در بدو امر
قبل از ظهور در عالم ملک حکمت خلقت بنی ادم را بایشان واضح ننمود

برای شخص متدین بعد از حصول یقین بحقیت مقنن شریعت و دین خوا
علل و اسرار احکام را بیان فرمایند یا هیچ وجه سرّ و حکمت مسئله را بیان
نکنند تکلیف قبول و تسلیم و تعبد است و پس که تزلزل بخاطر راه دادن
منافی اصل ایمان خواهد بود **قال تعالی** فلا و ربک لا یؤمنون
حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت
و یسلموا تسلیما در مصاحبت حضرت خضر با حضرت موسی علی نبینا
و علیهما السلام اعمال حضرت خضر بر حسب ظاهر اولا مایه حیرت و تعجب
حضرت موسی بود پس از آنکه حضرت خضر نکات و علل آنها را بیان
فرمود از حضرت موسی رفع استبعاد گردید و قلبش مطمئن شد پس هر کس
در اینمقامات بشک و شبهه مبتلا باشد باید اول باصل تدین و ضعف
ایمان خود علاج نماید و **نعم ما قیل** ماهی از سر گنده گردد نی ز دم
**در جلد اول بحار** از عبد الله الکاهلی مرویست قال قال
ابو عبد الله علیه السلام لو ان قوما عبدوا الله وحده لا شریک له
و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و حجوا البیت و صاموا شهر رمضان
ثم قالوا لشیء صنعه الله او صنعه النبی صلی الله علیه و آله الا صنع خلاف الذی





صنع او وجدوا ذلک فی قلوبهم لکانوا بذلک مشرکین ثم تلا قوله تعالی
فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک الی آخر الآیة ثم قال ابو عبد الله
علیه السلام و علیکم بالتسلیم **فصل سیم** اللهم لا تجعل مصیبتنا فی
دیننا و لا تجعل الدنیا اکبر همنا شخص اولا باید قدری از مشاغل بی
حاصل دور و از لهو و لعب کناره و مهجور گردد و نوعی در حالت
خود متفکر و هوشیار باشد که اولش چه بود و آخرش چه خواهد شد
و این اعمال لغو و بیهوده برای او چه ثمر خواهد داد تا بنا برای خود بی
اخذ کند که بدتر از بیدینی در دنیا مصیبتی نخواهد بود و بدتر از آن بد
بختی متصور نه **قال تعالی** و من اضل ممن اتبع هواه چه بی
دینی منشأ جمیع مفاسد و خرابیهاست شخص متدین خدا شناس نوعی
در واردات و مقدرات سمت رضا و تسلیم دارد که با هیچوجه در وقوع
مصائب و نزول بلیات پر مضطرب و سرگردان نمیباشد چون عالمی و
حالتی در دل با خدای خود دارد لهذا همان توسل و توکل بخداوند
قلب او را قوی مینماید و مفاد و من یتوکل علی الله فهو حسبه را از
روی اعتقاد پیشنهاد خاطر میباشد و لی شخص بیدین و لا مذهب که

اعتقاد بوسائل باطنیه نداشته و غیر از این کارخانهٔ ظاهری بکارخانهٔ
باطنی ابدا ملتفت و معتقد نیست بجهة ضعف اعتقاد و عدم اعتماد
بفرمایش اهل سنت ابدا ملاحظهٔ اسباب ظاهره در واردات شدت نگران و
مضطرب میباشد و خود را در روز مصائب و بلیات بکلی آواره و بیچاره
دیده بسبب قطع امید و مأیوسی در موقع دلتنگی و ملالت خود را
باب و آتش زده حتی گاهی از غایت یأس قصد هلاک خود نیز مینماید همانا
خدا فرموده إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ وقال
ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا
يَسْتَهْزِئُونَ کسیکه متدین بدینی نباشد هرگز بدرستی معاملات و
اعمال و افعال و اقوال او هم اعتمادی نیست وَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ مَعَ اللَّهِ
ذِمَّةٌ فَلَيْسَ لَهُ فِي الْعَالَمِينَ ذِمَامٌ قال تعالی أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ
لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ
أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ تدین و خداشناسی است که قلب شخص را
از خلاف و خیانت باز میدارد و موجب صداقت و درستی میشود و باعث
حفظ حقوق و صدق قول و معاونت ارحام و اقوام و اسباب دستگیری





هموطنان و وسیلهٔ اعمال خیر میشود پس اول چیزیکه بشخص لازم است سعی
و اجتهاد در تحصیل تدین است تا نور ایمان در طی ظلمات و جهالات
عالم امکان برای شخص چراغ نورانی باشد أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ
وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ
مِنْهَا نعمت ذره درد خدا در دل تورا بهتر از هر دو جهان حاصل
تورا هرگز این درد بتو مرد نیست نیست درمان کو تورا این درد نیست
جناب امیر علیه السلام فرمودند بِئْسَ الْفَقِيرُ فَقِيرُ الدِّينِ در زهر
الربیع روایت کرده که بترجمه نقل میشود یکی از شیعیان بخدمت
حضرت صادق علیه السلام آمد و اظهار پریشانی و فقر کرد پس آنحضرت
فرمود تعجب دارم از تو که ادعای فقر و بیچیزی میکنی و حال آنکه نزد تو گنج
بزرگی هست آنشخص عرض کرد آن گنج چیست حضرت فرمود آیا می بینی
که اگر بقدر پری زمین طلا بر تو عطا کنند در ازاء اینکه از محبت ما بر
کردی و بر کنار باشی و دوستی ما را از دل زایل نمائی و داخل محبت
غیر ما شوی آیا این عمل مباوری پس آنشخص خدمت آنحضرت عرض کرد
والله هرگاه پری آسمانها و زمین و تمام ملک دنیا عطا کرده شود برای

اینکه دوستی و ولاء شما را بولاء و حب غیر شما بفروشم هرگز نمیکنم
پس آنحضرت فرمود در اینصورت چگونه ادعای فقر میکنی بعد بآن
شخص صله عطا فرمود بصله جزیله دفع توهم قال تعالی
لا یستوی الخبیث والطیب ولو اعجبک کثرة الخبیث ای عزیز
کثرت کفار و فجار و قلت عدد صلحاء و اخیار مبادا ترا مغرور
کند تا کثرت و قلت را میزان خوبی و بدی بدانی با اینکه می بینی صاحبان
اخلاق حمیده و خصایل مرضیه کمترند و ارباب صفات ذمیمه و اخلاق
ردیه همه جا بیشتر من جمله از هزار نفر یکی امین و هوشمند است و یکنفر
نکته دان و دانشمند و از صد شخص یکی خوش صوت است و نیک
سیرت ولی اغلب بد ترکیب و زشت هیئات صاحب صوت حسن کم است
و آواز منکر همه جا بیشتر از هزاران خوش نویس یکی درویش و میر
عماد است و از صد هزار نقاش یکی مانی استاد **قال تعالی**
فاقم وجهک للدین حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل
لخلق الله ذلک الدین القیم ولکن اکثر الناس لا یعلمون پس هرگز
فریفته مباش بکثرت جماعت کفار و قلت عدد مؤمنین و اخیار ببین





خاک خالص از معادن چه قدرها بیشتر است و طلا و نقره از سایر
فلزات چه بسیار کمتر و بدانکه نقصان الماس و زمرد و لعل و یاقوت
عدداً از لیاقت آنها هرگز کم نمی نماید و فراوانی سایر سنگهای عالم
بقدر و شرف آنها نمی افزاید بلکه هرچه کمتر است مرغوب تر است و
در انظار بالاتر

سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
قرنها باید که تا صاحب قرانی چون اویس
یا چو سلمان بنده از فارس خیزد یا قرن

**فصل چهارم** قال تعالی الذین یذکرون الله قیاما و
قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما
خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار و قال عز من قائل
ان الدین عند الله الاسلام هرکس تتبع باصول عقاید و ادیان
ملل مختلفه نماید و بطریقه و سنن آنها پی برد خواهد دید که طریقت
اسلام و شریعت حضرت خیر الانام ما بین مذاهب جمیع ملل و اقوام
چه قدرها محکم و متقن و ممتاز است خواه در توصیف و تنزیه خداوند
و خواه در شرایع و اعمال و سنن عقود و ایقاعات و احکام معاملات حقیقه

این نکته را معجزهٔ بزرگ و از خوارق عادات میتوان حساب کرد که حضرت
ختمی مآب با آن همه اشتغالات و اختلالات از زمان و صولت مخالفین
و قوت معاندین و کثرت حروب در اندک مدتی این قسمها شریعت آورده و در
هر باب بیانات مخصوص فرموده پس در از زمان قلیل این قسمها متقن قوانین
بودن و اینگونه شرایع آوردن که با نهایت استحکام ناسخ جمیع شرایع و
ادیان باشد حقیقةً ما فوق قدرت انسان و خارج از قوهٔ بشر است
اینست که در این مدت هزار و سیصد و هجده سال با همه کثرت مخالفین و وفور
کفار و معاندین و با همه غیبت و خفاء اولیا شرع این شریعت طاهره باز
باقی و مستمر بوده متروک و منسوخ نمی شود بلکه روز بروز برونق و جلای
او می افزاید شرع محمد مستمر الی یوم القیمة **فصل پنجم**
با این نکته عمده باید ملتفت شد کسی درسی نخوانده و بمکتبی نرود با چنین
دعوی عمده سالها بعبادات و زهادت بگذراند و مدعی وحی و الهام و
کشف و کرامات باشد و خود را از دنیا و ما فیها معرض نشان بدهد سالهای
سال با این منوال بگذرد آیا ممکن است محارم و ذریهٔ او از حقیقت حال
او بکلی بیخبر باشند و بحالات واقعیهٔ او هرگز پی نبرند بین محارم آنحضرت که





سالها در خلوت و جلوت با او بسر برده و از حقایق احوال او مطلع و مستحضر
بوده اند در حیات و ممات او با همه صدمات مخالفین و معاندین چه قسمها عقیدهٔ
راسخ و اعتقاد کامل بصدق مدعای او داشته و در ظاهر و باطن چگونه
باطوار و آثار او اقتفاء و اقتدا نموده و از مال و جان در حفظ دین و
آئین او گذشته اند همهٔ آنها واقعهٔ کربلا و آن همه ایستادگیهای فرزند
دلبند او حضرت سید الشهداء علیه السلام در ترویج شریعت اشقیا کرد و آن
جز و زمان تکلیف حفظ دین و اعلان کفر مخالفین بسته بآن بود برای اثبات
حقیت مدعا کافی است بین آنحضرت چگونه با اسیری اهل و عیال و شهادت
قوم و اقربا با کمال خوشنودی و رضا تن در داده و با همه علم و اطلاع
بصولت و کثرت مخالفین و قلت انصار قدمی هم ابدا لا کذاشته و بدین وسیله
دیانت خود و ضلالت مخالفین و حقیت دین مبین را بهمه مردم واضح و آشکار
کرد حتی با این قسمها با خدای خود مناجات نمود لوددت ان اقتل و
احیی سبعین مرة فی طاعتک و محبتک حالات مجاهده و عبادت و
زهادت خود و جمیع ذراری و اولاد آنحضرت خلفاً عن سلف در تواریخ
مخالف و موالف ثبت است از جناب امیر المؤمنین علیه السلام در وصف

در وصف حالات حضرت رسول ص

حالات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و جیست و لقد کان
رسول الله صلی الله علیه و آله یاکل علی الارض و یجلس جلسة العبید
و یخصف بیده نعله و یرقع بیده ثوبه و یرکب الحمار العاری و یردف
خلفه و یکون الستر علی باب بیته فتکون فیه التصاویر فیقول یا فلانة
لاحدی ازواجه غیبیه عنی فانی اذا نظرت فیه ذکرت الدنیا و زخارفها
فاعرض عن الدنیا بقلبه و امات ذکرها عن نفسه و احب ان تغیب زینتها
عن عینیه

در شرح حال جناب امیر المؤمنین ع

و از حالات جناب امیر المؤمنین علیه السلام وقتیکه پس از
وفات آنحضرت معاویه از ضرار پرسید ضرار ابن قمهها بیان کرد کان
و الله صواما بالنهار قواما باللیل یحب من اللباس اخشنه و من الطعام
اجشبه و کان یجلس فینا و یبتدی اذا سکتنا و یجیب اذا سألنا
یقسم بالسویة و یعدل فی الرعیة لا یخاف الضعیف من جوره و لا
یطمع القوی فی میله و الله لقد رأیته لیلة من اللیالی و قد
اسبل الظلام سدوله و غارت نجومه و هو یتململ فی المحراب
تململ السلیم و یبکی بکاء الحزین و لقد رأیته مسبلا للدموع قابضا
علی لحیته یخاطب الدنیا فیقول ابی تشوقت و الی تعرضت حان





حینك فقد طلقتك طلاقا لا رجعة لی فیك فعیشك قصیر و خطرك
یسیر آه من قلة الزاد و بعد السفر و وحشة الطریق حتی معاویه
گفت بلی قسم بخدا همین طور بود ابو الحسن ع **خبری است**
که حضرت امام حسن علیه السلام بیست و پنج دفعه بمکه معظمه پیاده رفت
و سه مرتبه از مال خودش تماما خارج شد و همه را در راه خدا بذل و
انفاق نمود حضرت امام حسین علیه السلام علاوه بر قضیه اقدام بر
شهادت در کربلا و آن قسمها مراقبت او در حفظ دین و تحصیل رضای
خدا مرویست که بیست و پنج پیاده فرمود و در راه خدا چه انفاقات
نموده شب عاشوراء از کفار و اشرار برای آنکه نماز و قران بخواند

بیان عبادت حضرت سید سجاد علیه السلام

و از عبادت خدا حظ بردار د چگونه مهلت گرفت و تا صبح مشغول عبادت
و مناجات شد وضع مناجات و عبادات و دعوات حضرت سید
الساجدین علیه السلام معروفست همانا عنوانات دعوات صحیفه
مخصوص در بیان عبادت و زهادت فوق العاده آن حضرت کافی است
از اصمعی نقل است که گفت دیدم آنحضرت را شبی از شبها در مسجد الحرام
متعلق باستار کعبه مناجات میفرمود و عرض مینمود الهی غارت نجوم

سمائك ونامت عيون انامك وهدات اصوات عبادك وانعامك
الهى وقد اغلقت الملوك ابوابها وطاف عليها حراسها واحتجبوا عمن
يسئلهم حاجة او ينتجع منهم فائدة وانت يا الهى حى قيوم لا تاخذك
سنة ولا نوم ابواب سمائك لمن دعاك مفتحات الدعاء عن ابى
جعفر عليه السلام كان على بن الحسين عليهما السلام اذا قام الى
الصلوة تغير لونه فاذا سجد لم يرفع راسه حتى يرفض عرقا وكان
اذا قام فى الصلوة كانه ساق شجرة لا يتحرك منه الا ما حركت الريح منه

نبذی از احوال امام موسی

فى البحار كان ابو الحسن موسى عليه السلام اعبد اهل زمانه و
افقههم واسخاهم كفا واكرمهم نفسا وروى انه كان يصلى نوافل الليل
ويصلها بصلوة الصبح ثم يعقب حتى يطلع الشمس ويخر لله ساجدا فلا يرفع
راسه من السجود والتحميد حتى يقرب زوال الشمس وكان يدعو كثيرا فيقول
اللهم انى اسئلك الراحة عند الموت والعفو عند الحساب ويكرر ذلك و
كان يبكى حتى تخضل لحيته بالدموع الحديث ونيز در بحار در بيان احوال
حضرت رضا عليه السلام روايت ميكند از ابراهيم بن عباس كه گفت ما رايت
ابا الحسن الرضا عليه السلام جفا احدا بكلامه قط وما رايت قطع على احد كلامه

حتى



حتى يفرغ منه وما رد احدا عن حاجة يقدر عليها ولا مد رجليه بين يدى
جليس له قط ولا اتكا بين يدى جليس له قط ولا رايته شتم احدا من
مواليه ومماليكه قط ولا رايته تفل ولا رايته يقهقه فى ضحكه قط
بل كان ضحكه التبسم وكان اذا خلا ونصبت مائدته اجلس معه على
مائدته مماليكه حتى البواب والسائس وكان عليه السلام قليل النوم
بالليل كثير السهر يحيى اكثر لياليه من اولها الى الصبح وكان كثير
الصيام فلا يفوته صيام ثلثة ايام فى الشهر ويقول ذلك صوم الدهر
وكان عليه السلام كثير المعروف والصدقة فى السر واكثر ذلك يكون منه
فى الليالى المظلمة فمن زعم انه راى مثله فى فضله فلا تصدقوه در
تاريخ ابن خلكان در احوال امام ابى الحسن عسكرى عليه السلام

امام حسن عسکری

مينويسد كه از انحضرت بمتوكل سعايت كردند كه در منزل او سلاح و كتب
و بعض چيزها هست از شيعيان او وا اهل قم و متوهم كردند كه انحضرت براى خود
طلب امر خلافت ميكند پس متوكل چند نفر از اتراك را شبا بغتة بمنزل آن
حضرت فرستاد و انها غفلة بانحضرت هجوم اوردند ديدند تنها در خانه نشسته
مستقبل قبله ترنم ميكند اياتى را از قرآن در وعد و وعيد ما بين او و زمين

مين

نیست فرش و بساطی مکر ریك و سنك ریزه پس با همان صورت و حالت او را کرفته
نزد آنملعون آوردند در جوف شب پس آنحضرت را آنکاه داشتند بپیشروی او و او
شراب میخورد و در دستش کاسه شراب بود وقتیکه ملتفت با آنحضرت شد با آنحضرت
تعظیم کرده در پهلوی خود نشانید پس با آنحضرت تعارف کرد کاسه که در
دستش بود آنحضرت فرمود ما خامر لحمی و دمی قط یعنی کوشت و خون من
بخمر آغشته نشده هرکز پس عفو کرد پس خواست از آنحضرت که برای او اشعاری
بخواند آنحضرت فرمود من قلیل الروایه ام شعر پس او اصرار کرد حضرت این شعرها را
خواند باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فما اغنتهم القلل
و آن اشعار را در کتاب انیس الاذکیا ذکر کرده ام که مضامین آن خیلی موثر است
چنانکه بعد از خواندن آنها متوکل کریه بسیار کرد که اشکهای چشمش
ریشش را تر کرد و حاضرین نیز کریه کردند پس امر کرد به برداشتن شراب و
آنحضرت را مکرما بمنزل خود باز کردانید و مواظبت سایر ائمه هدی
علیهم السلام نیز در رسوم عبادت خدا و وضع ریاضت ایشان فردا
فردا در شرح حالات ایشان بتواتر و نظائر معین و معلوم است و هکذا
عبادت و زهادت سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و سایر خواص و محارم





حضرت را غالبا مروی و مذکور است که اینها تماما در نظر عاقل هشیار دلیل
حقیت دین و استقامت ایشان در صدق مدعای حضرت سید المرسلین میباشد
با اینکه ایشان سالها در خلوت و جلوت و سفر و حضر با آنحضرت غالبا انیس
و جلیس و با امور خفیه آنجناب خبیر و بحالات واقعیه او مطلع و بصیر بودند
از همه بیشتر قوت دین و علم و یقین بصحت مدعای حضرت سید المرسلین
داشتند علاوه بمعجزات دیکر همان کلمات معجز آیات و طرز خطب و
مناجات و تقریرات و بیانات ائمه علیهم السلام در توحید و تنزیه
خداوند و اثبات صانع حکیم و در مواعظ و آداب و اوامر و زواجر نیز
عمده دلیل صدق مدعای ایشان میتواند بود ۲ وَلَوْ اَنَّ مَا فِی الْاَرْضِ
مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ کَلِمَاتُ
اللهِ **باب اول** در بیان برخی حکمتهای خلقت سموات و ارضین و
دقایق صنعت خداوند جهان آفرین در ایجاد مکونات آسمان و زمین و
ایضاح اینکه این دقایق و حکم بدون تدبیر حکیم علیم هرکز خود بخود
جمع و فراهم نمیشود ذٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ و در آن چند مجلس است
**مجلس اول** در بعض حکمتهای راجعه بمعرفت صانع عالم حکمت

قال تعالی اِنَّ فی خَلقِ السَّمواتِ وَالأَرضِ وَاختِلافِ اللَّیلِ وَالنَّهارِ
لَآیاتٍ لِأُولِی الأَلبابِ الَّذینَ یَذکُرُونَ اللهَ قِیاماً وَقُعُوداً وَعَلی جُنُوبِهِم
وَیَتَفَکَّرُونَ فی خَلقِ السَّمواتِ وَالأَرضِ رَبَّنا ما خَلَقتَ هذا باطِلاً سُبحانَکَ
فَقِنا عَذابَ النّارِ جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اوّلُ
الدّینِ مَعرِفَتُهُ باید اوّل خدا را شناخت و راه شناسائی خدا
تدبّر و تفکّر است در آثار و صنایع او تفکّر ساعةٍ خیرٌ من عبادةِ سَنَةٍ
هر کس اندک تأملی در اوضاع ذرّات عالم و عجایب خلقت جماد و نباتات و
حیوان و بنی آدم نماید و با هم تغیّرات و تبدّلات و اختلالات و انتقالات
وضع بقا و دوام این هیئات خلقت با عظمت را بنگرد و دهور و اختلاف
سنین و شهور ملاحظه کند که با هم گردش روزگار و اختلاف لیل و
نهار کلیّه عالم سطحی برقرار است خواهد فهمید که این کارخانه با عظمت را
مقدّری است غالب و قاهر و حافظ و مدبّری است لایزال و قادری
بهر گردنده گرداننده قُل مَن یَکلَؤُکُم بِاللَّیلِ وَالنَّهارِ
چه مه و چه آفتاب و چه فلک * چه عقول و چه نفوس و چه ملک * چه وحوش
و چه طیور و چه جماد * چه ملوک و چه گدا چه کیقباد * چه بلاد و چه جبال و





چه بحار * چه مه چه سال و چه لیل و نهار * چه تراب و آب و چه باد و چه نار
چه خریف و صیف و چه دی چه بهار * جمله اندر حکم و در فرمان اوست
همچو گوئی در خم چوگان اوست عجایب سما اگر مضمر باشد عجایب زمین
مظهر است ببین این همه نقوش مختلفه را با این همه دقایق حکمت و غرایب
خلقت که آفریده و این بساط صد رنگ را که گسترده و این عقدهای
اثمار را از گوشهای اشجار که آویخته و این طرح عجیب و رنگ غریب را که
ریخته عارض گل را که چنان آب داد زلف بنفشه را چنین تاب داد
بلبل را با عشق گل که آشنا کرد قلب شوریده مجنون را حسن نقش کدام
نقاش از جا بر کند چمن آرائی که بمداد صِبغَةَ اللهِ وَمَن أَحسَنُ مِنَ
اللهِ صِبغَةً در بساط هامون بساط بوقلمون گسترانید و از خاک تیره
با باد و آب و هوا انواع و اقسام گلهای گوناگون و شکوفه‌های رنگارنگ
دمانید چه خوب گوید ابونواس در وصف گل نرگس
تَأَمَّل فی رِیاضِ الأَرضِ وَانظُر إِلی آثارِ ما صَنَعَ المَلیکُ عُیُونٌ
مِن لُجَینٍ ناظِراتٌ عَلی أَحداقِها ذَهَبٌ سَبیکٌ عَلی قُضُبِ
الزَّبَرجَدِ شاهِداتٌ بِأَنَّ اللهَ لَیسَ لَهُ شَریکٌ عن الرضا علیه السلام

فأيّ شيء ظاهر أظهر وأوضح أمراً من أمر الله تعالى فإنك لا تعدم
صنعته حيث ما توجّهت وفيك من آثاره ما يغنيك  میفرماید
پس کدام چیز ظاهر امر او روشن تر و واضح تر است از امر خدا پس
بدرستیکه تو بهر طرف توجه نمائی صنعت او را معدوم نمیکنی و در تو
از آثار او چیزی هست که ترا غنی مینماید از توجه بخارج برای معرفت او
حکمت  قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتنزع
الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير إنك على
كل شيء قدير  کجا جمشید و افریدون و ضحاک  همه در خاک رفتند از اینخاک
سریر افتاده سر بی تاج گشته  در او کوه همه تاراج گشته
خزینه در گشاده گنج برده  سپه رفته سپهسالار مرده
هر آن ذره که از وی تند بادی  فریدونی بود یا کیقبادی
کهی گل در همه روی زمی نیست  که در روی خاک چندین آدمی نیست
واضح است با این همه اختلاف طبایع و مقتضیات و اینهمه تغییرات و تبدیلات
و مغالبه و معارضه سلاطین و مخاصمه اهل یقین اگر اینعالم را حافظی
قدیم نبود و این خلقت با عظمت را نگاهدارنده دائم قاهر علیمی نمیشد





بالبداهه امور عالم بالمره پاشید، و نظم بقا و معاش بنی آدم بکلی فاسد و
مختل میگشت اینکه با اختلاف مقتضیات و اینهمه تغییرات و تبدلات و مرور
دهور هیچ وقت شئون کلیه قوام کائنات و نظم و انتظام مخلوقات از
دست نمیرود بلکه باقی و محکم می ماند واضح مینماید که این خلقت با عظمت را
مقدّری است واحد بالاثر از قیاس و صانعی است یگانه برتر از درک
حواس که نگاهدارنده سموات و ارضین است و حافظ رشته نظام همه
عالمین  ان الله يمسك السموات والأرض أن تزولا  بزرگی هست
در عالم خدا نام  حکمت  قال تعالى سنريهم آياتنا في الآفاق
وفي أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق  چون بآفاق نظر کنی آسمان را
بینی گردنده و زمین را مسطح و خلایق را بینی که انواع و اقسام مخلوق
و ضعفا خلق چون حشرات از مورچه و رعاع و همج و امثال اینها را که
عاجزند و ضعیف و با آن ضعف و عجز ایشان مقرر و مقدر و مهیا شد جهات
موری بعلم غیب بداند در بن چاهی بزیر صخره صما  آسمان را بینی که بگردش
زمین پرورانده و باران بارانیده زمین را سبز و خرم کرده  انواع
شقایق و ریاحین و لاله ها و گلها با لوان مختلفه و روایح متفاوته و

خواص متعدد از آن بیرون می آید که بعضی از آنها باعث قوت تن انسان
است و برخی مایهٔ قوت روح و بعضی باعث ترتیب دواها و غذاها که از
آن منافع بسیار بخلق میرسد قال تعالی وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً
فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ وخلایق
بینی باهم منتظم و بنظم محکم پاره باهم موافق و مؤالف و بعضی دیگر معاند و
مخالف بعضی ضعیف و برخی قوی بعضی فقیر و صنفی غنی یکی عالم یکی
جاهل بعضی زن بعضی مرد یکی سلطان پاره رعیت که با این نظم و ترتیب و
اشتغال هر یکی بوظائف شغل خود امر عالم منظم و اساسش همه محکم میماند
اگر نه اینطور بودی اساس عالم بکلی مختل میشد و امور بنی آدم بالمرة فاسد میگشت
جناب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از عجوزی پرسید چگونه خدا
خود را شناختی آیا تو بپروردگاری قائل و معتقد هستی ضعیفه پیره زن رشته فی
الحال در جواب سؤال دست از چرخ باز داشت و چرخ از حرکت ایستاد پس هیچ نگفت
باز مشغول کار شد آنحضرت باصحاب فرمود بروید بهم کر این زن خدایش را شناخته است
الحاصل امر عالم عجیب است و سرش غریب هر کس بنظر تأمل نگرد از این وضع
مرتب قطعاً بصانع و بانی و حافظ و مقدر آن پی خواهد برد





وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ ونعم ما قال خاک
بفرمان تو دارد سکون قبهٔ اخضر تو کنی بی ستون کیست در این پرده برپا
کو لمن الملک زند جز خدای پیش تو چو همه آیندگان پیش بقا همه پایندگان
وهم تهی مایه بهر سو نوشت هرزه در شد تهی باز گشت کرسی چرخ است پر از طوق اوست
در دل خاکست پر از شوق اوست مجلس دویم ایضاً در معرفت خداوند
و شرح بعض حکمتهای در اجعبه آن حکمت قال تعالی وَفِي الْأَرْضِ
قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ
صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ جای تفکر است که با آن همه اتحاد آب و هوا از یک
سرزمین چگونه این همه اثمار و ریاحین برنگهای متعدد و خاصیتهای
مختلف و طعمهای گوناگون و با تفاوت در طعم و تفاضل در لذات بعمل
میآید آیا خود بخود از یک طبیعت بی شعور ممکن و متصور است که اینهمه آثار
مختلف با این حکمتهای بیشمار و اینهمه صورتها مصور و بروز کند و نعم ما قیل
یکسانی و یکساغر و یکجام ندانم زینگونه چرا مختلف آمد اثر او آیا
این نقوش مختلف و زیبا با اینهمه دقائق حکمتها چگونه از طبیعت بی شعور

بدون صانع حکیم ممکنست پدید آید این همه عقاقیر و دواها و گلها و علفها
که هر یکی برنگ و خاصیتی دیگر است آیا بآب و هوا یا این نظم و این
چگونه از یک سرزمین خوب بخوبی بعمل می آید و حال آنکه طبیعت یکی است و
تابش ماه و آفتاب همه آنها علی السویه **نظامی** رنگ و عطر و بو و شکل بنت
در اینخاک تار زرون گونه گون بر نزد بیرون نیست این چهار طبع از
این هیچ ای شد نفتون بحرفهای فلاطون اینهمه بی شک لطائف کن
این خاک مرکب ایشان شده است و مایه قانون خاک سیه را نبرج سبب و زرد و سبز
کو که کند این چنین عنبر و گل گون فاعل از نرخ و زرد کیست چه گوئی
ای شد بر قول خویش واله و مفتون   صنعت عسل با آن خوبی و لطافت معین
و نظم و انتظام عمل نحل مشاهد و مبین عمل ابریشم با آن قماشی و نظافت و
نازکی و لطافت پدیدار و اوراق و اثمار و اشجار با آن همه فوائد و خواص
بی شمار آشکار آیا ممکن است و متصور که با همه تبدیل لیل و نهار و تغیر
وضع روزگار اینها بوضع مخصوص خود همیشه باقی و برقرار باشد و بی
تقدیر عزیز علیم و بدون تدبیر صانع حکیم این قسمها مرتب و مقرر آید
**و نعم ما قال** برگ درختان سبز در نظر هوشیار   هر ورقش دفتریست معرفت کردگار



## مجلس دوم



**حکمت** قال تعالی إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ
وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ
الرِّيَاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ   برای طالبین و سالکین راه یقین تفکر
در حدیث مفضل که مجلسی علیه الرحمه مفصلا روایت کرده و در بحار
مضمون است کافی و وافی است و در همین کتاب بفقرات چندی بنحو اختصار
از آن حدیث مفصل ضمن حکم مأثوره اقتباس و در مجالس چند شرح آنرا
خواهد نمود که مایه بصیرت گردد و در حقیقت غالب این حکمتها از آن
حدیث شریف اخذ و درج شده   **تبصره** بدانکه بعض موجودات
هست بحس بصر ما مدرک نیست ولی آثار آنها بچشم بصیرت مشاهد است
و بعضی هست که مدرک و محسوس است از اجزاء فلکیات و ارضیات از
آفتاب و ماه و ستارگان و حرکات و دوران آنها در طلوع و غروب و کوهها
و معدنها و نهرها و دریاها و حیوانات و نباتات و هکذا آنچه مشاهد است
مابین آسمان و زمین از هوا و باران و برف و رعد و برق و صاعقه و شهب و
بادها مختلف پیدا است که حرکت میکند متحرکات همچنین از اینها در

آسمانها و زمینها مگر بتدبیر مدبر حکیم و تقدیر عزیز علیم و در حرکات آنها که متضمن
انواع حکمتهاست شواهدی هست بتدبیر خداوند قادر یکتا که هر یک از آنها آیات و
علاماتست در شناسائی خدا و معرفت قادر بیهمتا تا زغیب شد است از جانب علما
و حکما بتفکر در آنها خدائیکه آفرینش در سجودش گواه مطلق آمد در
وجودش تعالی الله یکی بیمثل و مانند که خوانندش خداوند خداوند
فلک بر پای دارد انجم افروز خرد را بیمیانجی حکمت آموز نگهدارنده بالا و پستی
گواه بر هستی او جمله هستی وجودش بر همه موجود ظاهر نشانش بر همه بیننده
ظاهر غم و شادی بکار بیم و امید شب و روز افزین ماه و خورشید
کواکب را بقدرت کارفرمای طبایع را بصنعت گوهرآرای زهر شمعی که
جوید روشنائی بوحدانیتش یابی گواهی که از خاکی چو گل گنجی بر آرد
که از آبی چو ما نقشی نگارد **حکمت** قال تعالی هُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُمْ
فِی الْأَرْحَامِ کَیْفَ یَشَاءُ نظر کن بنطفه که یکقطره آبیست بحیثیتی که اگر یک ساعت
بگذرد و هوا باو بخورد فاسد و متغیر خواهد بود او را چه قسمها از صلب
ترائب بیرون آورده و ما بین مرد و زن چگونه انس و الفت داده رشته
محبت و زنجیر میل و شهوت را محکم نموده که مرد و زن با همه بلیات و محن از این







اجتماع هرگز دست نمی‌کشند وَمِنْ آیَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوَاجًا
لِتَسْکُنُوا إِلَیْهَا وَجَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ
یَتَفَکَّرُونَ آیا چگونه بیرون می‌آید منی را از مرد بحرکت وقاع و جلب می
کند خون حیض را از اعماق رگها و جمع می‌نماید او را در رحمها و خلق
کند مولود را از نطفه و او را سیر امینماید باب حیض پس اجزاء متشابه او را
چگونه باجزاء مختلف قسمت کرده از عظام و اعصاب و عروق و استخوانها
و او را محکم کرده در رحم و ترتیب داده عروق و رگهای او را و او را
حس سمع و بصر و نطق داده و چون ایشان محتاج بود بحرکت با تمامی
بدن و هم با بعض اعضاء در مواقع حاجات پس خداوند استخوان او را
یکپارچه نکرده بلکه عظام کثیره قرار داد که در میان آنها مفاصل
هست تا بواسطه آن مفصلها حرکات مختلفه برا و میسر شود و خواب و
استراحت و قیام و قعود و اضطجاع و اطوار مختلفه در جلوس برای او
مقدر گردد و ببین آن مفصلها را چگونه بهم بسته که با ساز ازهم گسیخته
نمی‌شود و مادام بدن طفل تر و نازک و رودهایش باریک و اعضایش
نرم و لطیف است که تاب غذاهای لطیف ندارد با شیر اغتذا می‌کند چون

نشو و نما کرد و قوت گرفت محتاج بغذای صلب شد تا بدنش قوی و محکم باشد می
رویانید برای او دندانها که در وضع و ترکیب تفاوت دارند بعضی از آنها قطع می
نماید غذا را و بعضی خورد میکند و بعضی میساید تا بحد بلوغ میرسد پس اگر
مرد است موی بر او میرویاند که علامت مردان و موجب عزت ایشان است که از حد
طفلان و شباهت زنان بان واسطه بیرون میرود اگر زن باشد رویش
از مو پاک میکند تا بجهة بقای حسن و نضارت و طراوت طرف میل و محبت باشد و
بدین واسطه نسل انسان بیفزاید و نوع انسان محفوظ بماند تامل کن در پستان
و حلمه آن که بالای پستانها آفرید بقدر یکه دهان طفل بر او منطبق شود و باز
کرده در او سوراخهای تنگ تا شیر از آنها بدون مکیدن خود بخود بیرون
نیاید دایا طفل را چگونه یاد داده بکیفیت مکیدن ببین این دقایق و حکمتهای
باریک آیا ممکن است بی تدبیر مدبر حکیم و بخودی فراهم آید لا والله عقل
هرگز حکم نمیکند که این گونه حکمتهای باریک خود بخود فراهم آید نظامی

| | |
|---|---|
| این هفت رواق سبز پرده | آخر بگزاف نیست کرده |
| این هفت حصار برکشیده | بر هزل نباشد آفریده |
| هر خط که بر این ورق کشیدست | شک نیست در آن که آفریدست |







| | |
|---|---|
| بر هرچه نشانه طرازیست | ترتیب گواه کارسازیست |
| بنگر که ز خود چگونه برخاست | وان صنع بجود چگونه آراست |
| هر نقش بدیع کآیدت پیش | جز مبدع آن در او میندیش |
| تا پرده در نشد کآن خود بین | در خلوت هیچ پرده منشین |
| گر دانه زمین بجد رساند | بخشیدن صورتش چه داند |
| زانجا که زمین بیکبی بود | در دانه جمال خوشکی بود |
| کی گرم که ز دانه خوشه خیزد | در قالب صورتش که ریزد |
| داننده هر آن سبب که بیند | داند که مسبب آفریند |

وجود همه اشیا آثار صنع و قدرت خدا هویداست پس در نظر حق بین
از هر ذره صانع قدیر حکیم پیداست قال علیه السلام ما رایت شیئا الا و
رایت الله قبله و بعده و معه موسی نیست که آواز انا الحق شنود
ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست خداوند از همه اشیا ظاهرتر
که ظاهر در نظر از ظهورش اظهر شود از آتش اگر اثر گرمی باهن
برسد و آهن گرم و مظهر آتش گردد همینکه شخص باو دست زند قبل از
آنکه باهن متوجه شود آتش بنظرش میاید زیرا که آتش از ظهورش ظاهرتر است فافهم

قال تعالی افی الله شک فاطر السموات و الارض  توحید فطریست
چنانکه فطرت همه کس حکم میکند بر اینکه محال است این همه دقایق صنعتها
و دقایق حکمتها در خلقت آسمان و زمین و اجزاء آنها خود بخود بدون
تدبیر حکیم بر حسب اتفاق بعرصه وجود و ظهور آید در خلقت سموات و
ارضین و فطرت اجزاء آسمان و زمین هر قدر شخص تفکر نماید عجایب بی
احصا و غرایب بی انتهاء در آن مشاهده خواهد کرد  قال علی علیه السلام
اعجبوا لهذا الانسان ینظر بشحم و یتکلم بلحم و یسمع بعظم  ببین خداوند
زبان را چگونه ترجمان قرار داده تا از ضمیر قلب انسان خبر دهد تا امر
علوم و معارف و معاش و معاد با او منتظم گردد و دو لب آفرید خوش
رنگ و خوش شکل تا منطبق شوند بدهان و منفذ او را سد نمایند تا با
آنها تمام شود ادای حروف و کلام و متنفر نگردند ناظرین بر او وقت خوردن
طعام و نگاهدارند خاییده شده طعام را از اینکه بیرون بیفتد از دهان
ببین حنجره و گلو را چگونه خلق کرده که جای نفس کشیدن را از راه غذا و فرو
بردن سوا نموده تا شخص وقت غذا خوردن نفسش تنگ نشود و در گلو

هر چه در آسمان و زمین [illegible]





منفذ قرار داده یکی برای بیرون آمدن نفس و صدا که حلقوم است متصل
بشش و دیگری برای غذا که متصل است بمعده و غذا بواسطه آن راه بمعده
میرسد علاوه بر حلقوم سرپوشی قرار داده که هنگام غذا و آب خوردن
مانع شود از آنکه غذا بشش رسد و باعث هلاک شخص گردد و مهیا نموده
حنجره را برای صداها و قدرت داده بزبان بحرکات و تقطیعات تا اصوات
واقع شود بمخارج مختلفه و جدا شود حروف از همدیگر بمعاونت لبها
و دندانها و وسعت بهم برساند راه تکلم بکثرت آنها و حنجرهها را با اشکال
مختلفه آفریده در تنگی و وسعت و خشونت و نرمی و صلابت جوهر و رخاوت
آن در طول و قصر تا مختلف و متمیز شود بسبب آنها صداها و متحد نگردد باهم دو
صدا و فارق قرار داده مابین آنها که صدا ایکی از دیگری شناخته
شود در ظلمتها و سایر وقتها و این معنی فایده دهد در اقاریر لازمه و جلب
منافع و دفع مضرات و ملتفت باش که سخن گفتن و حروف در آن چه فواید و
منافع عمده دارد در اقاریر و عقود و ایقاعات و معاملات و تاثیرات
آن در دوستی و دشمنی و صلح و جنگ و محبت و الفت و آسایش و گشایش
نظامی  را ز آفرینش نزاد مادر کن  هیچ فرزند خوبتر ز سخن

در حکمت سخن گفتن

| | |
|---|---|
| سخنی کو چو روح بی‌عیب است | گوهر گنج خانهٔ غیب است |
| قصهٔ ناشنیده او داند | نامهٔ نانوشته او خواند |
| ببین که از هر چه آفرید خدای | تا از او جز سخن نماند بجای |
| شکر کن بر چنین کلید نجات | که بسا باشد او ممد حیات |

قال علی علیه السلام المرء باصغریه وقال ایضاً المرء فی طیّ لسانه لا فی طیلسانه تامل کن که چگونه با زبان مزه‌های مختلف را چشیدن اذن داده یکی تمیز میشود از شیرین و شور و تلخ و یاوری میکند زبان در فرو بردن غذا و طعام و آب دهان را چگونه جاری و نابع قرار داده در دهان تا تر کند کام و گلو را و اگر این رطوبت نبود دندانها بی طراوت و فاسد میگشت و اگر این رطوبت بغذا منضم نمیشد فرو بردن غذا اشکال بهم میرساند ببین بینی را چگونه آفریده در وسط روی بشکل زیبا و برای او دو منخر قرار داده که شخص بآنها استنشاق هوا نماید تا غذای او باشد و باعث ترویح حرارت باطنش گردد و در آنها حاسهٔ شامه و قوهٔ بویایی قرار داده تا شخص باستنشاق روایح نیک و بد کیفیت غذاها را بفهمد و از بوهای خوش و ملایم محظوظ گردد فتبارک الله احسن الخالقین





## مجلس سیم

حکمت وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها استخوان سر بمنزلهٔ خود است برای محافظت این موها بمثابهٔ پوستینی است برای او محافظت میکند او را از سرما و گرما و سر را خداوند جامع قرار داده بحواس پس چشم را گشوده طبقه‌ها و پرده‌ها برای او ترتیب داده و او را حفظ و حمایت کرده با اجفان و پلک‌ها تا او را بپوشانند و حفظ کنند و صیقل دهند بر او و خس و خاشاک از او دفع نمایند و ظاهر کرده در مردمک آن که بقدر عدسی است صورت آسمان را با همه وسعت اطراف و تباعد اقطار آن ببین پلک را بر چشم چگونه بمنزلهٔ پرده قرار داده و هر وقت که خواهند پرده را بیاویزند و هرگاه بخواهند بالا بکشند و چشم را غاری قرار داده و او را زیبنده ابرو و موهای آن محافظت کرده و گوش را منشق کرده و در او قوه گذاشته که مسموعات را ضبط کند و چون راهش باز است چیزی در او ترتیب داده که جانوران را دفع کند و صدف گوش را بر او الحاد داده تا صداها جمع نماید و بصاحبش برساند و حرکت جانور را بفهمد و در او اعوجاجات و کجیها قرار داده تا حرکت متحرک در او زیاد شود و راهش دور باشد که وقت حرکت جانور فرضاً اگر شخص نائم و غافل

باشد مشتبه شود و بیدار کردد و کوش را پیچیده قرار داده مانند دندانها
و دخمه‌ها برای آنکه آواز که در آنها جاری میشود تا رسیدن به پرده صماخ
که قوهٔ سامعه است آن را شکسته شود **حکمت** دل را در سینه
پنهان کرده و پردهٔ دل را که بمثابه پیراهنی است برای او پوشانیده و دندهها را
بالای آن حافظ قرار داده با گوشت و پوست دندهها تا از خارج اگر چیزی
باو بخورد بزودی موثر جراحت قلب نگردد و شش را با درون دل قرار داده
که پیوسته در حرکت است برای اینکه نگذارد حرارت در دل جمع شود و
شخص را تلف کند پس در هر نفسی دو نعمت موجود است چون فرو میرود
ممد حیات است و چون برمی آید مفرح ذات ببین آلات مجامعت را در مرد
و زن چگونه آفریده پس مرد را آلتی قرار داده که منتشر و بلند می شود
تا نطفه بواسطه آن بقعر رحم برسد و برای زن ظرف عمیقی آفریده که آب
مرد و زن در او جمع شود و گنجایش فرزند داشته باشد و تا هنگام استحکام
بدن در آنجا مصون و محفوظ بماند و برای منافذ بول و غایط مانند بند
کیسه‌ها بندی قرار داده که بیرون آمدن فضلات خارج از اختیار خود شخص
نباشد و محل خروج فضله را در پنهان ترین اعضای قرار داده که از پیش و







پیش چندان نمایان نیست بلکه در انها و الیتان با گوشتی که بر آنهاست از او پوشانیده
است پس تصور باید کرد اگر مخرج فضلات در جاهای دیگر میشد چه قدرها اسباب
ناراحتی بود و حالا چه قدرها آسانست که شخص برای دفع فضلات بنشیند و
منافذ را برای دفع فضلات باختیار خود باز کند ببین چگونه مغز
نازک را میان لوله‌های استخوان ضبط کرده تا آن را حفظ نماید و خون را
در رگها سیلان داده که حامل روح باشد و آن را محصور کرده تا از
بدن بیرون نرود ناخنها را در اطراف انگشتان قرار داده برای اینکه نگاه
دارندهٔ آنها باشد در کارها و بکثرت استعمال گوشت آنها سائیده نشود و بر
رانها و نشستنگاه گوشت خلق کرده که در نشستن بر شخص اذیت نباشد
**مجلس چهارم** قال تعالی الذی احسن کل شیء خلقه و
بدء خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلالة من ماء
مهین ثم سویه و نفخ فیه من روحه و جعل لکم السمع و الابصار
و الافئدة قلیلا ما تشکرون ایعزیز خداوند تدبیر تصور انسانی را
بجا نموده که دیده نمی بیند و دستی بآن نمیرسد تا او را از رحم با
خلقت تمام و اعضاء مستو که خلق شده است در او آنچه قوام بدن باوست از

## مجلس چهارم

حکمت خلقت بدن انسانی

اعضا و جوارح و احشا و کارکنان بدن و آنچه در اصل ترکیب بدن ضرورت
از استخوان و گوشت و پیه و مغز و پی و رگها و غضروفها و نمو میکند بدن
انسانی با همه اعضا بیک نسبت در کودکی و بزرگی و چنان خلق شده که
می تواند راست بایستد و درست بنشیند کارها را بدستها و جوارح بعمل
آرد و اگر بر و شر چهار پایان خلق میشد باین صنایع و اعمال که انسان در
تمدن و تعیش بر آنها محتاج است قادر نمیشد و اگر مفصلها نبود و استخوانها
یکپارچه میشد انسان قادر بحرکتهای مختلفه نمیگشت که قادر بسوار شدن مرکب و
نشستن در سطح زمین و بالای صندلی باشد و با اقسام مختلفه بنشیند و
بخوابد که قیام و قعود و اضطجاع و حرکات مختلفه در صورت یکپارچه بودن
استخوان برای انسان محال بود     و بین گوشت و استخوان را چگونه
خلق کرده که اگر بگوشت زخمی برسد و استخوانی شکسته گردد باز ممکن است
زخم بطبیعت التیام پذیرد و شکسته هم بسته شود و الا بدن با صدمات مختلفه
در اندک زمانی فاسد و ضایع میشد     چشم را جائی آفرید که دیدن اشیا
بر او دشوار نشود و بآسانی آفت بر او نرسد و او را توی غاری محفوظ کرده
پردهها و پلکها برای محافظت او قرار داده چشم را برای دیدن آفرید گوش را





برای شنیدن قوه شامه و ذائقه و لامسه و سایر قوی و حواس را برای منافع
انسانی خلق کرده و عقل و هوش و حواس و مشاعری که برای تعیش انسانی
لازم بود و از فقدان آنها خلل باحوال او راه مییافت همه را در خلقت انسانی
جمع کرده است فتبارك الله احسن الخالقین     نظامی

ای همه هستی ز تو پیدا شده / خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کائنات / ما بتو قائم چو تو قائم بذات
هستی تو صورت پیوند نی / تو بکس و کس بتو مانند نی
آنکه تغیر نپذیرد توئی / و آنکه نمرده است و نمیرد توئی
ذات تو را هست بقای ابد / لطف تو روزی ده هر نیک و بد
خاک بفرمان تو دارد سکون / قبه اخضر تو کنی بیستون
هر چه نه گویای تو خاموش به / هر چه نه یاد تو فراموش به

حکمت موی و ناخن

**حکمت**     قال تعالی     وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ     ایعزیز تفکر کن در آفرینش موی و
ناخنها که چون نمو میکنند و بلند میشوند ممکن است آنها را تخفیف داد
و باین سبب خداوند آنها را بی حس کرده است که از بریدن متألم نشود و الا همه

درزها بیرون برود از بدن تا بیرون آمدن موها از مسامات آنها و بلند
شدن ناخنها از سر انگشتان و باین سبب تراشیدن و ناخن چیدن و نوره
مالیدن امر شده تا مواد درزها در بدن محتبس نشود و درزها بیرون بیاید
از بدن بجهت بیرون آمدن آنها و موها را در جای مناسب از بدن خلق فرموده
که صورت شخص را زشت نکند و اسباب ناراحتی نشود و ناخنها را در سر
انگشتان خلق کرد که زینت و عماد و سبب استحکام آنها باشد و اشیاء دقیقه
که با انگشت اخذ نمیشد با آنها اخذ شود و اگر حاجت بخراشیدن بدن باشد با
آنها خراشیده شود و عجب تر اینکه هدایت کرده شخص را بمحل خراشیدن که
شخص بدست خود موضع خراش را میشناسد و هرگاه در این جزئیات شخص
بخارج محتاج میشد خیلی زحمت و تعب داشت     ببین خداوند چگونه
از روی حکمت رسیدن غذا را بجمیع اجزاء بدن ترتیب داده که غذا اول بمعده
وارد میشود معده آنرا طبخ میکند و خالص آنرا بجگر میفرستد در عروق
باریکی چند که میان معده و جگر است و این عروق مانند پالایشند بغذا که
از ثقل غذا چیزی بجگر نرسد و باعث جراحت آن نگردد زیرا که جگر نازک است
تاب برخوردن چیزهای خشن و غلیظ ندارد پس جگر صافی غذا را قبول میکند و





در اینجا بقدرت حکیم علیم مستحیل میشود بخون و بلغم و صفرا و سوداء و آن جگر
مجاری و راههای بسیار بر بدن هست که اخلاط از آن مجاری و عروق بسایر
اعضای بدن میرسد و آنچه خباثت و زیادتیهاست جاری میشود بسوی اوعیه
که برای آنها خلق شده تا آن خباثتها و کثافتها در بدن پهن نشود و مورث
درد و فساد نگردد و از مجاری خود بخارج دفع شود     و ببین اعضاء
باطنه را چگونه خلق کرده که هر یکی کار مخصوصی دارد معده برای طبخ و
پختن غذا جگر برای احاله غذا بخون و طحال و مراره و کلیه برای خدمت
کبد پس طحال خدمت میکند بجذب سوداء از جگر و مراره بجذب صفراء
از او و کلیه بجذب مائیت و مثانه خدمت میکند بکلیه بقبول آب از او
پس بیرون میآورد آب را از راه احلیل و عروق خدمت میکند بر کبد در
رسانیدن غذا بسایر اطراف بدن     و دستها را آفریده انگشتها برای او
قرار داده و بنوعی مقرر فرموده که کف دست صلاحیت بهم رسانید بقبض و
بسط و منع و اعطاء و اخذ غذا و خوردن آب     حکمت
در این بدن خداوند قوائی آفریده     یکی جاذبه که غذا را قبول میکند
دوم ماسکه که طعام را در معده نگاه میدارد که طبیعت فعل خود را

## مجلس چهارم

قوای نفس انسانی

دران عمل اورد سیم هاضمه که غذا را در معده طبخ میدهد و خالص انرا
جدا کرده بجمیع بدن بهم میرساند چهارم دافعه که انچه از ثقل غذا میماند
او را دفع میکند و بعد از ان که هاضمه بقدر حاجت خالص انرا اخذ کرد
باقی را قوه دافعه بپایین میاورد اینها قوای بدن است و قوای دیگر
نیز در نفس انسانی خلق شده که بدن و انها در امور معیشت و زندگانی و ملاذ و معاد
انسان خللها و مید او اگر اینها نبودند انسان با هیچ تجربه منتفع نمیشد
مانند قوه متفکره و واهمه و عاقله و حافظه ای عزیز تامل کن در
حکمت خداوند برای ابقای نسل و مصالح بدن که بسته بخوردن و خوابیدن
و جماع کردن است چگونه بهر یک محرکی از طبع قرار داده که شخص را بان
عمل مجبور میکند مثل اشتها طعام و تشنگی و گرسنگی و میل طبیعی بدفع
خستگی بدن که با خوابیدن میشود و شهوت که محرک جماع میباشد تا نسل و
نوع انسان بان واسطه باقی باشد و اگر اینها از طبع انسانی محرک قرار
نمیداد شخص انسانی بملاحظه بعضی مشاغل و تاملات اغلبی اینها را
ترک میکرد و صدمه میکشید ای عزیز بانسان حیا عطا فرموده اگر حیا
نبود شخص از عمل قبیح قطعا استنکاف نداشت و تخلف از وعده و اهمال





دانست و بمقتضا مستدعیات و حوائج بنی نوع مائل نمیشد بصله رحم و
حفظ حقوق و اداء امانت و باستنکاف از فواحش اعتنا نمیکرد ※

## مجلس پنجم

قال تعالی ن والقلم وما یسطرون
وقال تعالی الرحمن علم القران خلق الانسان علمه البیان
تفکر کن در فواید نطق و تکلم و کتابت بالغات مختلفه که چه قدرها
فواید عمده برای تعیش و حفظ حدود و مدنیت در این دو قوه جمع است

### نظامی

جنبش اول که قلم بر گرفت    حرف نخستین ز سخن در گرفت
پرده خلوت که بر انداختند    جلوه اول بسخن ساختند
چون قلم امد شدن اغاز کرد    چشم جهان را بسخن باز کرد
خط هر اندیشه که پیوسته اند    در پر مرغان سخن بسته اند
گرچه سخن خود ننماید جمال    پیش پرستنده مشتی خیال
اوز علم فتح نماینده تر    وز قلم اقلیم گشاینده تر
ما که نظر بر سخن افکنده ایم    مرده اوئیم و بدو زنده ایم
ملک طبیعت بسخن خورده اند    مهر شریعت بسخن کرده اند

قافیه سنجان که سخن بر کشند کنج دو عالم بسخن در کشند

## حکمت

قال تعالی وما تدری نفس بای ارض تموت تامل کن در اینکه خداوند محل و مکان و امتداد زمان حیات و مدت عمر را مستور داشته چه شخص اگر مدت حیات و عمر خود را محدود میدانست از اعمال لازمه بقاء و تعیش خود و ابناء نوع کسل و ملول میشد و پیکاره غالبا بر عبث میرفت پس نوعی قرار داد که انسان همیشه هم بامید بقا و حیات از لوازم مدنیت و معاونت بنی نوع کسل نشود و غفلت نکند و هم همیشه از رسیدن اجل بناگهان ترسان باشد تا این ترس و واهمه برای او مانع شود از معاصی و گناهان و مردم آزاری و اگر انسان با این حالت باز از اعمال بد منصرف نشود از قساوت قلب و بد عملی او خواهد بود نه از خطاء حکیم در تدبیر چنانکه طبیب برای مریض آنچه را که نفع میکند حاضر مینماید و دواها را ساخته حاضر مینماید با وجود این مریض اگر مخالفت بقول طبیب نمود از قول طبیب منتفع نشود نقصی در حکمت طبیب نبوده و بحثی بر او در نزد عقلاء وارد نخواهد شد

## حکمت

قال تعالی افرأیتم الماء الذی تشربون ءانتم انزلتموه من المزن





ام نحن المنزلون لو نشاء جعلناه اجاجا فلولا تشکرون افرأیتم النار التی تورون ءانتم انشأتم شجرتها ام نحن المنشئون خداوند برای رفع حاجات انسان ببین چه سببها مقدر فرموده مثلا دانه را برای طعام آفریده آرد کردن و خمیر نمودن و پختن آنرا با انسان یاد داده و برای فرش و لباس انسان پوست و پنبه و علفها آفریده و کفایت غزل و نسج با انسان داده و اشجار و اثمار آفریده و غرس و سقی آنها را به مردم یاد داده عقاقیر و ریشه‌ها و گلها و تخمها برای دواها آفریده و انسان را بفواید و منافع آنها ملهم کرده و آنچه را که حاجت بر آنها بیشتر است چه قدر آنها همه جا زیاده فرموده مثلا حاجت انسان بهوا زیاد است هوا را همه جا فراوان و غالبا بیقدر و بی قیمت نموده آتش را زیاد کرده که چوب و آهک و آهن و معادن را بجهة لوازم تعیش انسان فراوان فرموده قال تعالی وانزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس چنانکه این راه آهن که حال معروف و متداول شده از جمله منافع حدید است او هکذا سایر لوازم تعیش انسان را در عالم موجود نموده و چون حاجت باب زیاد است چنانکه صبر کردن بگرسنگی سهلتر است از صبر بعطش و علاوه بر آن بجهة تطهیر و تنظیف بدن و لباس

حکمت آهن

حکمت فراوانی آب

برای وضو و غسل و سیراب کردن مرکوب و مزروع نیز حاجت به آب بیشتر است

پس آب را هم جائز او آن و ارزان نموده است **قال تعالی**

اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاۤءِ مَاۤءً فَسَلَكَهٗ يَنَابِيْعَ فِي الْاَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ

بِهٖ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا اَلْوَانُهٗ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرٰىهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهٗ حُطَامًا

اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَذِكْرٰى لِاُولِي الْاَلْبَابِ و تحصیل نان را که خداوند

برای تعیش بنی نوع بشر و نظم مدنیت مربوط بکسب و عمل خود شخص نموده

برای اینست که بجهة تحصیل نان و گذران مردم در صنایع و اعمال و کسب

و جهة معاونت معایش بهمدیگر نمایند علاوه بر اینکه در بیکاری ممکن بود شخص

اقدام باعمالی کند که ضرر آنها از گرسنگی بیشتر باشد **حکمت**

قال تعالی اَللّٰهُ الَّذِيْ جَعَلَ لَكُمُ الْاَنْعَامَ لِتَرْكَبُوْا مِنْهَا وَ

مِنْهَا تَاْكُلُوْنَ تفکر کن در اجسام و ابدان حیوانات که برای انتفاع

انسان خلق شده آنها را نه چنان صلب و سخت آفریده که خم نشوند و نتوانند

در اعمال لازمه تصرف کنند نه آنها را چنان نرم و سست آفریده که نتوانند

مستقل حرکت کنند پس از گوشت نرمی خلق کرده که استخوانهای سخت و

صلب بر آنها مرتب نموده و آنها را با عصب و عروق محکم فرموده و بهمدیگر

در حکمت ایجاد حیوانات





وصل کرده و بالای اینها پوست آفریده که تمامی بدن را مشتمل است و چون در

عمارت عالم و تعیش بنی آدم حاجت به بنائی و نجاری و سایر صناعات بوده

انسان را صاحب ذهن و ذکا آفرید و برای او دستها و انگشتها خلق کرده تا قادر

بهر گونه صناعات باشد و حیواناتی که برای رکوب انسانی و بار برداری خلق

شده ابدان و اجسام آنها را ببین چگونه با این فائده صالح فرموده و بعض

حیواناتی که معایش آنها از صید است ابرای آنها برائن و مخالب و چنگال آفریده

که بتوانند صید کنند برای آنها دندانهای تیز داده که بتوانند از صید

منتفع شوند و از جمله فواید وجود این قبیل وحوش و طیور و سباع خوردن

گوشتها و تحلیل دادن جیفه‌هاست که در صحراها و غیرها افتاده و میماند

و اگر اینگونه حیوانات در صحراها و براری نبود جیفه بعض حیوانات

صید شده و صید خورده که در صحراها افتاده باقی میماند هوا را فاسد

میکرد حتی کلاغ و بعض مرغها را خلق کرده که هر جا فاذورات جمع شود

او را بچینند و تحلیل بدهد و از این جمله تفضلات خداوند است که بزمین

و خاک این دو قوه را نیز داده که جیفه را منقلب و مستهلک نماید اگر جیفه

انسان یا حیوان را خاک مستحیل نکرد را بجز جیفه مردگان عالم را فاسد میکرد

فایده بعضی مرغان

## مجلس ششم

حتی بادهای مختلف را نیز خداوند در دفع عفونت هوا اسباب قرار داده
تا تعفن هوا باعث امراض مسریه و مهلکه نباشد و عیش بنی آدم با نوائب
منغص نگردد فسبحانه ما اجل شانه و اعظم حکمته — مجلس ششم
قال تعالی وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ ایضاً نیز از حکمت بزرگ خداوند
است که برای محافظت انسان در فطرت و جبلت سباع خوف و مهابتی از
انسان گذاشته که طبعاً از نزدیک آمدن بطرف انسان متوحش و تا ناچار
نشوند با حالت طبیعی غالباً نزدیک با انسان نمی آیند چنانکه در سایر حیوانات
نیز نسبت بغنیم خود هیبت و واهمه فطرة گذاشته مثلاً موش که هرگز گربه
ندیده باشد طبعاً بمجرد رؤیت وحشت و فرار میکند اسب و استر و بعض
حیوانات دیگر بدیدن شیر و گرگ و پلنگ خائف و هراسان می شوند
و بسگ ما بین سباع محبتی برای انسان داده که مالک و صاحبش را می
شناسد و حقوق او را محافظت مینماید چنانکه در تاریکی شب خود بخود برای
حفظ و حراست صاحب خانه بیدار مانده بالای بامها و دیوارها گردش و
پاسبانی مینماید و در خانه صاحبش بجفا و گرسنگی صبر میکند و گله گوسفندان
او را در صحرا و شب تاریک از صدمه گرگ محافظت مینماید و برای او شکار می کند

[illegible]





و بتعلیم او راه میرود و این منافع و فواید و حفظ حقوق او منافات با نجس العین
بودن او هم ندارد که از نجسها نیز برخی منافع و فواید متعلق است و همین منافع
بقای آنهاست چنانچه بعض صنایع و اسباب لازمه مفید غالباً بوسیله
کفار و مشرکین بما میرسد حفظ امنیت مال و جان نیز در بعض ثغور
اسلام غالباً با فجار و ظلام بوده و میباشد که بواسطه ایشان در عهود کثیره
متصدیان امر دین محفوظ مانده و تقوی و نهی در امر شریعت ظاهر شده و میشود
چنانکه فرموده اند رُبَّمَا یُؤَیِّدُ اللهُ دِینَهُ بِرَجُلٍ فَاسِقٍ مانند اینکه
بعض چیزهای مهلک و مضر هم نسبت بعض امزجه و حالات ظاهری
نافع و دوا بوده مثل تریاق و سمیات که با آنها معالجات در حفظ
صحت میشود حتی فضلات و قاذورات نیز بکلی خالی از منفعت و خاصیت نیست
و این است بعضی گفته اند بد بر نسبت باشد و چیزیکه بهیچ جهه دراو خیریت نشود
در عالم وجود ندارد ولی این مختصر منافع صوری نمیتواند حکم نجاست باطنی را
بردارد پس سگ با همه خصال نیکی که دارد باز نجس است و نباید با رطوبت
با او ملاقات کرد که شارع مقدس بی حکمت حکم بنجاست او نکرده علاوه
بر باطنی فقط تصور مضرت سگ گزنده و دگر دیدن ما آن نزد عقل

سلیم در احتراز از لمس و مس او کاف نبوده اند بود چنانکه در فرنگستان بسا
اشخاص سگ باز که از سگ پرهیز نداشته بصد نا پرهیز از او مبتلا
و دیوانه شده اند و چنین است معاشرت و رفاقت با مذهبان و بیدینان
و صحبت باطنی با ایشان که شخص ساده لوح را ممکن است معاشرت ایشان
بدرد بیدینی مبتلا نماید قال تعالی وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ
ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ

## مجلس هفتم

قال تعالی
وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ
السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ خداوند
بانسان محبت پرستاری و قوه تربیت اولاد داده تا شخص باطفال خود که حین
تولد از مشی و حرکت و تغذی عاجزند پرستاری نماید و طفل را بردارند
و حرکت دهند و تربیت کنند ولی بحیوانات چون این قوه عطا نشده
پس اولاد و نتایج آنها را خداوند چنان آفریده که در اندک زمانی بدون
حاجت بحمل دیگری خود بخود می توانند حرکت نمایند و بمرتع و مشرب
بپای خود بروند بعض مرغها هم مثل کبوتر و غیرها که بچه های آنها در اوایل
ولادت از تغذی و حرکت عاجزند بمادران آنها تا زمان حاجت نوع





عطوفت داده که طعام و غذا را در دهان خود حل و نرم نموده بدهان
بچه ها میریزند بخلاف امثال مرغ خانگی که جوجه های او تا از تخم بیرون
آمدند حرکت میکنند و در اندک زمانی بخوردن غذا و چیدن قادر میشوند
و چون بچه کبوتر و امثال آن در تغذی محتاج بمراقبت مادر است لهذا
خداوند بچه او را اکرم کرده تا مادر بتواند از عهده تربیت او بر آید
بخلاف جوجه و بچه های مرغ خانگی و امثال آن که چندان احتیاج بمراقبت
مادر ندارد اینست که نتایج آنها بیشتر میشود و نتایج امثال کبوتر کمتر

**و من امثال العرب** ان الدجاجة عیرت الحمامة بانها کثیرة
النسل و ان الحمامة لا تزید فی السنة علی فرخین فقال لها الحمامة
انت لا تهتم بالحب لفراخک و لا تاتی لهم من المواضع البعیدة بل هم یلتقطونه
حال خروجهم من البیض و اما نحن فنحتاج الی تحصیل الحب و حمله الیهم من
المواضع البعیدة و لو کنت کذلک لم یزد فراخک علی الواحد فضلا
علی الاثنین طفل و بچه انسان را که خداوند باین عالم آن
فنهاها عاجز و ضعیف و رذیل حکمتش اینست که انسان بعد از رسیدن بحد
رشد و بلوغ بهوش و ذکاوت خود بالید و مغرور نشود و بملاحظه امثال

## مجلس هفتم

خود شاهد خلقت خود باشد و بداند که او در بدو خلقت چه بوده
بچه اندازه قوت و قدرت داشته و بعد بمرور زمان بچه مقامات ترقی کرده تا
بحالت خود هیچ وقت مغرور نشود و بفهمد که هر چه داشته و دارد از عطا
و فیض یکریست و خود بخود چیزی نبوده است قال تعالی
اَوَلا یَذْکُرُ الْاِنْسانُ اَنّا خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ یَکُ شَیْئاً

**حکمت** قال تعالی وَالْاَنْعامَ خَلَقَها لَکُمْ فیها دِفْءٌ وَ
مَنافِعُ وَمِنْها تَاْکُلُونَ وَلَکُمْ فیها جَمالٌ حینَ تُریحُونَ وَحینَ تَسْرَحُونَ
وَتَحْمِلُ اَثْقالَکُمْ اِلی بَلَدٍ لَمْ تَکُونُوا بالِغیهِ اِلّا بِشِقِّ الْاَنْفُسِ الآیة
ببین خداوند چه حکمتها برای منافع انسان در خلق حیوانات قرار داده
که مردم از شیر و گوشت آنها میخورند و از پشم آنها لباس و ستر و چادر
درست میکنند و احمال و اثقال خود را از شهری بشهر دیگر با آنها حمل
و نقل میکنند و ببین چگونه شعر و وبر و صوف آنها را برای خودشان لباس
قرار داده تا ابدان ایشان را از سرما و بعض آفات نگاه دارد و با آنها
اظلاف و حوافر و ناخنها خلق کرده تا از راه رفتن صدمه نخورند ببین
قوایم بدن و پاها و اعضا حیوانات را خداوند چگونه محکم فرموده که همه آسوده





انسان و بار برداری آماده و مهیا هستند و آنها را در دست انسان چگونه ذلول
و رام کرده مثلا شتر که در حالت عصیان جمعی از عهده او نمی توانند بر آیند
با این قوه او را چگونه منقاد و رام کرده که طفلی از انسان او را بکشد به همه جا
با سانی میکشد و ببر کاو سخت چگونه بصاحبش تمکین میکند که شیار
کردن میگذارند و با کمال سهولت منقاد او و زمین را شخم و شیار می
نمایند اسب نجیب بسواری صاحبش چگونه تمکین میکند و رمه بزرگ گوسفند
با یکنفر شبان چگونه بچرا میرود و اگر رمه گوسفند مخالفت نموده هر یکی
بسمتی فرار میکرد یکنفر شبان چگونه از عهده پرستاری آنها بر می آمد و هم
چنین است جمیع اصناف حیوانی که طرف حاجت انسان بوده مسخر نوع
اوست اگر صانع حکیم باین قبیل حیوانات فطرة این حالت تمکین بانسان
نداده بود بلکه آنها نیز مثل انسان هوش و ذکاوت و زیرکی داشتند هرگز
برفع حاجات انسان تمکین نمیکردند و با سانی با انسان مسخر نمیشدند پس
در نظم مدنیت وجود آنها مفید فایده نمیشد از این است که خداوند صورت
انسان را فطرة در نظر جمیع حیوانات نوعی مهیب جلوه داده و محل اعتنا
کرده که اغلب حیوانات طبعا از انسان میترسند و وحشت مینمایند بلکه

## مجلس هفتم

گاهی باعث صدمه زدن حیوانات غاصبه و دیوانه و سرکش بانسان غالبا
از همان رعب و ترس جان خودشان میباشند که از این هیکل مخصوص بالفطره
واهمه دارند و اینست که اغلب سباع و حیوانات موذی از آبادیها و جاهائی
که انسان در آنجا زیادتر است رم میبرند و در جائیکه انسان چندان بآنجا راه
تردد ندارد از کوههای بلند و دره های مهیب مسکن و مأوی مینمایند و
اگر خداوند این واهمه را در فطرت ایشان نمیگذاشت بآبادیها هجوم
آورده صدمه بآنها میزدند و از جمله عجایب در حیوانات چنانکه در حدیث
مفضل فرموده اند این است که اینها خودشان را وقت مردن جائی پنهان
میکنند چنانکه انسان مردگان خود را پنهان مینماید و الا جیفه های
این همه حیوانات که در صحراها و براری از هر قبیل بیحد و حصر میشود کجا می
ماند که کسی نمی بیند با اینکه حیوانات کم نیست تا بجهت قلت عدد دیده نشود
بلکه اگر کسی بگوید عدد اینها از انسان بیشتر است هر آینه راست گفته پس آنچه
میبینی در صحراها و بیابانها و کوهها از جماعت آهوان و مرالها و گوره
خرها و انواع و اقسام شکارها و غیر اینها از وحوش و طیور و اصناف
سباع و درندگان از شیرها و پلنگان و کفتارها و گرگها و فیلها و





میمونها و روباهها و خرگوشها و سایر جانورها و اقسام مرغها که افزون
از قیاس است اینها همه میمیرند بعد از مردن جیفه آنها چه میشود که دیده نمی
شود مگر کمی از اینها که بصید صیادی فرصتا دچار شده یا اتفاقاً
درنده او را دریده در صحراها مانده مرویست وقتیکه حیوانات مرگ
از خود احساس کردند پنهان میشوند در جاهای خفی و آنجاها میمیرند
که جیفه آنها آشکار نمی شوند و الا صحراها از جیفه آنها پر بوده همه جا
دیده می شد و رایحه ایشان هوا را فاسد کرده و از او امراض مسریه
حادث میشد پس بفضل خدائی و تلطف صانع حکیم را باید در این
نکته نیز ملتفت شد و چنانکه مذکور شد خداوند در هیکل انسانی
باقتضای حکمت بالغه فطرة مهابتی و جلالتی قرار داده که هر قدر معنی و
اطوار انسانیت از این شکل و هیئت بیشتر طلوع کند در انظار انسان
و حیوان بیشتر محل اعتنا می شود و بجلالت قدر و مهابت او می افزاید
و از این نکته است مهابت و جلالت شخص مؤمن خداشناس در انظار که
اگر شخص علاوه بصورت انسانی خلق انسانی و سیرت انسانی داشته باشد البته
در انظار مهابت و جلالت دیگر پیدا میکند فی المجمع الایمان

الایمان هبوا ای یهاب اهله فعول بمعنی مفعول فالناس یهابون
اهل الایمان و یخافونه و چون حیوانات مانند قوه غزل و نسج
و لباس درست کردن برای خود نداشت پس خداوند لباس آنها را
در خلقت ایشان مهیا کرد که مادام الحیوان لباس با آنهاست از خارج
بتجدید و استبدال محتاج نیستند و اما انسان را قادر بصنعت و غزل
و نسج فرموده و صنع او را چنان قرار داده که از خارج برای خود لباس
اخذ کند پس لباس را در بدنش خلق نکرده مانند اینکه نان و غذا را
موقوف بسعی و کسب کرده در تحصیل لباس هم خواسته نوع بشر محتاج
رجوع بهمدیگر بوده تا در تربیت کلیه نظم مدنیت باهم مساعد و موافق باشند
و بکسب و صنعت و بمعاونت یکدیگر بپردازند و در این ضمن بتحصیل
معرفت نمایند تا نتیجه و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ظهور کند

## مجلس هشتم

قال تعالی و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال
بیوتا و من الشجر و مما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی
سبل ربک ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه





شفاء للناس الآیة تامل کن در خلقت این مگس نحل و اعمال او در
صنعت عسل و تهیه خانهای مسدس و دقائق فطنت او که این حیوان
بنجاسات و برگهای بدبو نمی نشیند و از علفهای بدبو نمیخورد و اگر آلوده
بنجاست باشد با آنحالت نمی تواند داخل منزل شود بحکم امیر نحل زنبورهای
دیگر از دخول او مانع میشوند هر وقت بصنعت و عمل او رجوع کنی
عمل و معمول را مبنی بر امر عظیم و شریف هر وقت بفاعل و عامل رجوع
نمائی می بینی او را عاجز و ضعیف و این معنی دلالت واضحه مینماید که صواب
و حکمت در این صنعت از خود این حیوان عاجز و ضعیف نیست بلکه همه این
تدابیر از آن مدبر حکیم است که این اعمال را در طبق حکمت در فطرت و طبیعت
این جانور افزود **تامل کن** در اوضاع کرم ابریشم و پاکیزگی
و امتیاز صنعت او با آن صغر جثه و عجزیکه از او نمایان است خداوند
باو چه قوه و قدرت داده است **نگاه کن** بملخ که چه قدر خدا
او را ضعیف و چه قدر قوی فرموده بجثه و هیاتش نگاه کن ضعیفترین
اشیا است ولی با اینهمه ضعف ظاهری بمثابه قوت دارد که اگر جمعیت او
بشهری نازل شود کسی نمی تواند از او جلوگیری نماید ببین چگونه

میریزند بر روی زمین مثل سیل که پر میشود از انها سهل و جبل و بدو
حضر چه در هوا بجهة کثرت و ازدحام روی افتاب را مثل سحاب غالبا
می پوشند و کسی نمیداند اینها که جمع شدند و از کجا امدند و بالاخره کجا
میروند و چه میشوند الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر

**حکمت** قال تعالی و هو الذی سخر البحر لتاکلوا منه
لحما طریا و تستخرجوا منه حلیة تلبسونها الآیة اگر بخواهی وسعت
حکمت خالق و قلت درك و خبرت مخلوق را بدانی پس نظر کن با بحر در
دریاها است از انواع و اقسام ماهیها و جانوران و حیوانات و اصداف
و لؤلؤ و مرجان و منافع بیشمار در انها برای انتفاع انسان

**تامل کن** در خلقت ماهی که چون او حاجت براه رفتن نداشت
خداوند دست و پای برای او خلق نکرده بلکه عوض دست و پا ریشها
و پرهای محکم برای او قرار داده و باو قشور محکم پوشانیده که توی هم رفته
مثل زره و جوشنها بوده او را از افات نگاه دارد و ماهی را کثیر
النسل کرده چنانکه می بینی در جوف یک ماهی تخمهای زیاد هست تا ماهی
غذا باشد برای اکثر حیوانات و چون او هم برای مردم غذا بود و هم برای



[illegible]



مرغان و سباع و هم برای ماهی پس حکمت مقتضی بود که نسل او خیلی
زیاد شود **حکمت** قال تعالی او لم یروا الی الطیر فوقهم
صافات و یقبضن ما یمسکهن الا الرحمن الآیة چون خداوند
باقتضای حکمت بالغه مرغ را خواسته بود در هوا طیران نماید پس جسم
او را سبك کرد و از قوائم اربعه برای او دو تا را کافی دانست و از
پنج انگشت چهار تا و برای بول و فضله او همین یك منفذ قرار
داد و سینه او را محدد کرد تا خرق هوا برای او آسان باشد چنانکه
کشتی را از این هیئات اخذ کرده اند تا ابرا بشکافد و نفوذ نماید در آب
و در دو جناح و ذنب او ریشهای طولانی قرار داد تا در طیران برای او
لنگری باشد و چون دانه و گوشت را باو طعمه کرد ببلعیدن و نمضغ پس
برای او عوض دندان منقار صلبی خلق کرد با او دانه و گوشت را اخذ کنند
چون برای او دندان خلق نکرده بود دانه و گوشت را بدون خاییدن
بلع میکرد پس که در جوف و اسباب حرارت جوف قرار داد که در تحلیل
آنها از خاییدن دندانها مستغنی است می بینی که بعض میوه‌ها مثل
انگور و غیره که شکم انسان داخل میشود از جوف انسان همانطور سالم می



[illegible]

## مجلس هشتم

آید ولی در اجزاء طیور منحل میشود و این معنی که ما فوق اقتضای طبیعتست
شاهد قدرت خداوندست مرغهارا ولادت قرار نداد که مبادا پریدن
بانها ثقیل باشد و هرگاه بچه و جوجهای مرغان زاد در شکم انها قرار میداد
وبچه در جوف میماند تا خلقتش مستحکم شود پس مرغرا حمل غالبا عاجز
کرد از حرکت و طیران نگاه کن بتخم مرغ مرکبست از مادهٔ زرد و اب رقیق
سفید که یکجا جمع شده مخلوط هم نمیشوند و مزاجشان باهم مختلفست
نظر کن بطاوسها و زینتهای انها که گویا نقاشی بقلم انها را زینت کرده
و نقش زیبا نموده و عمدهٔ است اتقان تا کمال قدرت و حسن صنعت
خداوندی مشاهده شود **حکمت** قال تعالی
اِنَّ اللّٰهَ لا یَستَحیی اَن یَضرِبَ مَثَلاً ما بَعُوضَةً فَما فَوقَها الایة
جناب امیر علیه السلام در خطبه خود میفرماید اَفَلا یَنظُرُونَ اِلی
صَغیرِ ما خَلَقَ کَیفَ اَحکَمَ خَلقَهُ وَاَتقَنَ تَرکیبَهُ وَخَلَقَ لَهُ السَّمعَ وَ
البَصَرَ وَسَوّی لَهُ العَظمَ وَالبَشَرَ تا اینکه در همان خطبه باز
میفرماید نگاه کنید بمورچه و صغر جثه و لطافت هیئات او و چگونه حرکت
مینماید بسوی ماوای خود و چه روزی میبرد و متصل دانه بحجره خود

در خلقت مورچه





نقل میکند اماده میباشد غذای زمستان ادر تابستان اگر تامل نمائی
در رگها و عروق و انچه که در بطن اوست و انچه که در سر اوست از
چشم و گوش هر اینه منتهی خواهد شد صفت او بتحیر و تعجب **جناب**
صادق علیه السلام بعبد الله دیصانی فرمود وقتیکه از انحضرت از معبود
سؤال کرد در حالتی که دست طفلی تخم مرغی بود و طفل با ان بازی می
کرد تخم مرغ را انحضرت از ان طفل خواسته بدست خود گرفته فرمود
یا دیصانی هٰذا حِصنٌ مَکنُونٌ لَهُ جِلدٌ غَلیظٌ وَتَحتَ الجِلدِ الغَلیظِ
جِلدٌ رَقیقٌ وَتَحتَ الجِلدِ الرَّقیقِ ذَهَبَةٌ مائِعَةٌ وَفِضَّةٌ ذائِبَةٌ فَلا
الذَّهَبَةُ المائِعَةُ تَختَلِطُ بِالفِضَّةِ الذّائِبَةِ وَلا الفِضَّةُ الذّائِبَةُ
تَختَلِطُ بِالذَّهَبَةِ المائِعَةِ فَهِیَ عَلی حالِها لَم یَخرُج مِنها خارِجٌ مُصلِحٌ
فَیُخبِرُ عَن صَلاحِها وَلا دَخَلَ فیها مُفسِدٌ فَیُخبِرُ عَن فَسادِها لا یُدری
لِلذَّکَرِ خُلِقَت اَم لِلاُنثی تَنفَلِقُ عَن مِثلِ اَلوانِ الطَّواویسِ اَتَری لَها
مُدَبِّراً **قالَ الرّاوی** فَاَطرَقَ مَلِیّاً ثُمَّ قالَ اَشهَدُ اَن لا اِلٰهَ
اِلّا اللّٰهُ وَحدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَاَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ وَرَسُولُهُ وَ
اَنَّکَ اِمامٌ وَحُجَّةٌ مِنَ اللّٰهِ عَلی خَلقِهِ **ترجمه** در باب

در وصف تخم مرغ

## مجلس هشتم

تخم مرغ میفرماید که این حصنی است مکنون او را جلدیست غلیظ و زیر
آن جلد غلیظ جلدیست رقیق و باریک و زیر آن پوست باریک طلائی است
روان و نقرهٔ ایست ذائبه پس نه طلای مایع مختلط میشود بنقرهٔ ذائبه
نه نقره مختلط میشود بطلای مایع پس او بحال خود است از او چیزی خارج
نشده تا خبر دهد از صلاح او و داخل نشده بر او فساد کننده تا خبر دهد
از فساد آن معلوم نمیشود آیا برای نر کور خلق شده یا برای انثی و ماده
و جدا میشود از مثل رنگهای طاوسها آیا تو برای آن مدبری میبینی
راوی گوید پس سائل که عبد الله دیصانی بود سر را قدری پائین
انداخت یعنی تأمل کرد بعد گفت اشهد ان لا اله الا الله الخ

### حکمت

قال تعالی وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ تأمل کن در حکمتهای
آب که جسم لطیفی است متصل الاجزاء سریع القبول که باو است حیات
آنچه در روی زمین است از حیوان و نبات نگاه کن بهوا ما بین محدب ارض و
مقعر سما که زندگانی حیوانات روی زمین بسته بر آنست و در هوا یک نوع
بادی هست سرد که رویانیدن زرع و نباتات و ترتیب اشجار و اثمار با





منافع بادها

اوست وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ نوعی دیگر باد گرم که رسانیدن
میوهها بحد کمال و نضج دادن میوهها باو است و در گردیدن بادها منافع
دیگر هم هست از دفع عفونتهای هوا که بعضی جاها بهوا عارض میشود
و او را باد دفع میکند تا باعث ناخوشی و هلاک حیوانات نگردد و
حرکت هوا و بادها در دریاها و درهها باعث فراهم آمدن ابرها
و حرکت سحابها میشود و باعث راه افتادن کشتیها میباشد
قال تعالی وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ
مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ و قال ایضا وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
و قال اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ
ای عزیز ببین در وضع ابرهای کثیف که چگونه جمع میشوند در هوای
صافی در حالیکه ابداً گرد و تیرگی در او نبود و ببین ابرها حاملات
رطوبت آب سنگین را حامل شده و با آنحالت در بالا نگاه میدارد
که بهر جا و بهر سمت خدا بخواهد بآنجا باندازه آن بریزد قطره قطره
نریزد دفعه که مبادا باعث خرابی و صدمه زرع و بنا گردد و خداوند

حکمت فرو بردن

## مجلس هشتم

سبز و خرم مینماید با او واحیا میکند صحراها را از بلندیها و پستیها
و کوهها و دره‌ها وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ
اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ز ابر افکند قطره سوی یم
ز صلب آورد نطفه در شکم از آن قطره لؤلؤ لالا کند وزین صورتی
سرو بالا کند دهد نطفه را صورتی چون پری که کرده است بر آب صورتگری
نهد لعل و پیروزه در صلب سنگ گل لعل در شاخ پیروزه رنگ تأمل
کن در آمدن برف و پراکندگی آن مثل پنبه حلاج شده که در زمین بوضع مخصوص
روی هم انباشته میشود تا حفظ کند زراعت را از شدت سرما و یخ بستن و
ضایع شدن و مایه قوت گردد با نهای قنوات و رودخانها آیا این چیزها
ممکن است خود بخود بی تدبیر صانع حکیم صورت ببندد حاشا و کلا بلکه
اینها تماما نشان میدهد از تقدیر عزیز علیم که ما ها از شرح و بسط دقایق
و نکات آن همه عاجزیم از معلم ثانی اسرار وجود جمله ناگفته ماند
وان گوهر بس شریف ناسفته ماند هر کس ز سر قیاس چیزی گفتند
وان نکته که اصل بود ناگفته ماند
نظامی این چیر زبان و چیره دانیست گفتن و ناگفتن پشیمانی است





من عرف الله کل لسانه اشاره به حکمت

دل زکجا وین پر و بال از کجا مرکب و تعظیم و جلال از کجا در صفت کیان و
فرومانده ایم من عرف الله فرو خوانده ایم **مجلس نهم** قال تعالی
وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَجَعَلْنَا النَّهَارَ
مَعَاشًا وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا
وَمِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا الآية تدبر کن
در حکمت لیل و نهار و مواقع نوم و یقظه و خلقت آسمانها و ستارگان
و منافع و فواید اینها و حکمتهای موعودرا نهاد رنگ آسمان را کبود و سبز
فرمود که برای چشمها نوعی حسن تدبیر است چه این رنگ موافق ترین
رنگهاست بچشم چنانکه از اطبا گفته‌اند که نگاه کردن برنگ سبز و کبود
برای چشم نافع است، تأمل کن در طلوع آفتاب و در غروب آن که برای
اقامه دولت لیل و نهار چه تدابیر بکار است اگر طلوع آفتاب نباشد
تمام امر عالم باطل و ضایع میشود و مردم نمیتوانند پی معاش و مکاسب خود
شان بسهولت بروند و در امورات لازمه زندگانی تصرف نمایند بلکه
برای ایشان تمام دنیا مظلم و تاریک میشود و عیش در ظلمت با فقدان نور
و روشنائی گوارا نمیشود و اگر غروب آفتاب هم که نبود برای مردم سکون

حواس و راحتی بدن و جمعیت خاطر میسر نمیشد و قوت هضم طعام برای قوه
هاضمه و کذا راندن غذا باعضا چنانکه هست بدن و خواب و استراحت هرگز
دست نمی داد بلکه حرص مشاغل دنیویه اغلب را وادار میکرد که بمداومت
اعمال و مزاولت مشاغل مختلفه از خستگی بدن و ضعف قوی غفلت نموده از
غایت حرص که بکسب و عمل دارند خود را بهلاکت بیندازند چنانکه در
حالت اغلب ناس این معنی مشاهده میشود و لیکن ظلمت شب ناچار ایشان را
غالباً از مشاغل جسمانیه باز میدارد چنانکه اگر تاریکی مانع نبود اغلبی
در رفع خستگی و استراحت بدن پاپی نمیشدند پس خداوند این نور و ظلمت را
باهم ضدیت برای حفظ اینگونه مصالح عالم بهم بکیر متظاهر فرموده
است و تأمل کن در اختلاف فصول چهارگانه که برای منافع حیوانات
و نباتات و ثمرات در آنها چه حکمتها است پس در زمستان حرارت در شجر و
نبات ساکن بوده متولد میشود در آنها مواد میوه‌ها و هوا در زمستان نوعی
غلظت و کثافت بهم میرسانند تا اینکه در بهار ناشی میشود ابرها و بارانها
برای آبیاری بیشه‌ها و نمو گلها و علفها و زراعتها و بهیجان میآیند
ابدان حیوانات و متحرک میشود مواد متولدات در زمستان و در تابستان







هم که هوا گرم شد نضج بهم میرسانند میوه‌ها و بتحلیل میبرد فضول و زیادتیهای
ابدان و درختها و زمین خشک و آماده و مهیا میشود بابادیها و عمارتها
و در پائیز هوا نوعی صاف و امراض کم بوده منافع عمده و فواید مخصوصه
در معاش و انتفاعات انسان حاصل میشود چنانکه واضح است

## مجلس دهم حکمت در اطوار لیل و نهار و اوضاع

شمس و قمر و نظرات کواکب باهمدیگر قال تعالی وَجَعَلْنَا
اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ آیَتَیْنِ فَمَحَوْنَا آیَةَ اللَّیْلِ وَجَعَلْنَا آیَةَ النَّهَارِ
مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَالْحِسَابَ
وَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لِأَجَلٍ
مُسَمًّى یُدَبِّرُ الْأَمْرَ الآیة تأمل کن در بروج دوازده‌گانه برای
اقامت دور سال و تعیین و تحدید ازمنه آن و تشخیص فصول
چهارگانه زمستان و بهار و تابستان و پائیز که در این مقدار دوران آفتاب
غلات و ثمرات میرسد و بحد کمال خود منتهی میشود که از مقدار مسیر شمس و
انتقال آن از برج حمل و باز رسیدن بحمل تمام سال معین بوده که در هر
عصر و اوان اعمال و لوازمات موقته را برای مطالبات دیون و اجاره جات

## مجلس دهم

[illegible]

معاملات بدون اختلاف با او حساب نمایند و اگر آفتاب در یک نقطه آسمان
بماند منفعت شعاعش باکثر جاها نرسید کوهها و دیوارها در اغلب
جاها از او حاجب باشد پس خداوند قرار داد که اول روز از مشرق طلوع
کرده بطرف مقابل که مغرب باشد اشراق کند پس دوران نماید که بهر
طرف شعاع او برسد تا بطرف مغرب بگذرد اشراق نماید بجاهائی که
اول روز از مشرق بانجا اشراق نکرده بود تا غالبا جائی باقی نماند که سهمی
از منفعت او بانجا عاید نشود و همچنین ماه و گردش ماه را خداوند مقدر
کرد برای تعیین حساب شهور و اصلاح حال نباتات که از حرارت آفتاب ضایع
نشوند و هوا برودتی رساند به تربیت نباتات مصلح باشد و بعض اعمال
لازم نیز که گاهی در روزها اقدام بان مشکل بود شب بسهولت شان
میسر شود پس برای این فائده روشنائی ماه کافی گردید و با نحالت اشراق ماه را
هم خداوند دائمی نکرد تا مردم مثل روز همیشه حریص بعمل بوده غالبا
باین واسطه ترک استراحت نکنند پس ببین خداوند چه مصالح عدیده در ارتفاع
و انحطاط شمس و قمر و نظرات ایشان با همدیگر تقدیر فرموده و در گردش
سیارات کواکب و اقترانات و اتصالات و مقابلات آنها با همدیگر چه فوائد





عدیده و خواص زیادی از روی حکمت مندرج نموده که تمام اینها اعلام میکنند
تدبیر خداوند حکیم و علیم

### حکمت در وضع زمین

قال تعالی الم نجعل الارض مهادا و الجبال اوتادا و قال ایضا
الذی جعل لکم الارض فراشا پس زمین را خداوند چنان صلب و
سخت نفرموده تا انتفاع از او کمتر باشد چه اگر بیوست و صلابت در او زیادی
شد علاوه بر اینکه برای انسان راه رفتن بالای آن خوابیدن و نشستن
دشوار و ناراحت می شد نبات و علف و زراعت در او بعمل نمیامد و بنای
چاه و چشمه و عمارتها در آن اشکال بهم میرسانید و او را مثل بلور هم صاف و
لطیف و براق نکرد تا اثر تابش آفتاب و اجرام مضیئه در او مانع از تعیش
انسان نگردد و بهم نرم و سست نکرد که حرکت و راه رفتن در آن و بنا
نهادن در او مشکل گردد

### مجلس یازدهم

قال تعالی
قل ارأیتم ان اصبح ماؤکم غورا فمن یأتیکم بماء معین الآیة
تامل کن در تدبیر حکمت خداوندی که چگونه کوههای صلب و سخت را
معدن چشمه ها و نهرها ساخته که از دامنه آنها منفجر میشود چشمه ها و سیلاب
می نماید نهرها با کمال عذوبت و صفا که بواسطه آنها بعمل میاید انواع

اقسام نباتات و درختها من حبٍّ و عنبٍ و قضبٍ و زیتونٍ و نخلٍ و رمّانٍ و فواکه کثیرةٍ مختلفة الاشکال و الالوان و مختلفة الطّعوم و الصّفات و متغایرة الخواصّ و الرّایحات نفضّل بعضها علی بعضٍ فی الاُکُل تُسقی بماءٍ واحد و تنبت من تراب واحد خاکها و آبها با اینکه یکی است و لیکن آنچه از آنها بیرون می آید ببین چگونه در خواصّ و صفات و الوان و اشکال و هیئات با هم مختلف است که هر یکی طعم و رنگ و بوی و خاصیّت علیحده دارد مخالف یکدیگر آیا از طبیعت واحده بی شعور ممکن است خود بخود اینگونه آثار بروز و ظهور نماید چه قدرها اغذیه و عقاقیر و ادویه مختلفه از ریشه‌ها و برگها و گلها و میوه‌ها برای معالجات امراض منافع غریبه و عجیبه مهیّا فرموده یکی غذا میشود یکی تبرید مینماید یکی تسخین یکی زیادی صفرا را قلع مینماید یکی زیادی بلغم و سودا را دفع میکند و یکی خون را صاف می نماید

## نظامی

روح فزاید دم روح اللّهی    با نفس روح کند همرهی    فرض بود بر همه او را سپاس
شکر و سپاسی نه بحد قیاس    هست جهان سفره احسان او    اهل جهان را همه خوان او
نسخه هر گل که چه بنهاد او    شرح کمال چمن آرای اوست    تعبیه کرده همه نقش و نگار





برخط این گلشن خرّم بهار    عقد گشاینده دشوارها    چاره نماینده آزارها
ابر کرم قطره بسی بیخته    تا زگل این نخل برانگیخته    رو نظری جو که بهدایت در اوست
مایه اکسیر سعادات اوست    گوهر مقصود بدست آر زود    ور نه زهم بگسلد این تار و پود

## نکته

یک ثمره بادها هم که در قرآن مجید بآن تلویحات و تصریحات بود در این زمانها در علم فلاحت حکمای اوروپا نیز بآن ملتفت شده اند تلقیح نباتات است که گفته اند تمام اشجار و نباتات نر و ماده دارد اگر اثر نر و ماده بهم دیگر متصل نشود حاصل خوب نمیشود و غالبا آثار آنها را بهمدیگر باد و هوا میرساند و هوا بر آنها محیط و آب از منافذ زمین و لیکن بر ریشه نباتات نفوذ کرده و لطایف آب و هوا از ریشه‌ها با مجاری مخصوص بشاخه‌ها و برگهای درخت صعود مینماید یا آب بنبات دیگر که بواسطه برگها از هوا جذب شده مجاور و مختلط میشود و با تخلل اذان هوا مایه بجانب ریشه نزول میکند پس آب نباتی را دو حرکت است یکی از ریشه بجانب بالا تا برگها و یکی از بالا به پایین تا ریشه‌ها و زمین منافذ دارد که هوا با آن منفذها و با آنها بر ریشه نباتات میرسد با نو اسطه بادها ملقّح نباتات را حامله مینماید قال تعالی

## مجلس یازدهم

وَاَرسَلنَا الرِّیَاحَ لَوَاقِحَ ای حوامل در مجمع البحرین در معنی ملقحه گوید
ای تلقیح الشجر والسحاب در فرنگستان بعلم فلاحت در تلقیح نباتات
بتجارب و ثمرات خوبی حاصل کرده اند که گویند بدون آن تصرفات و تلقیحات
حاصل شجره و ثمره هرگز خوب نمیشود نر و ماده بودن درخت خرما میان ما
هم معروف است و نر و ماده داشتن درخت پسته و بعض بیشه‌های دیگر نیز معلوم
حتی اینکه در گلها بواسطه اتصال بهم دیگر در رنگ و بو و تک برگی و صد
برگی آنها تفاوت فاحش پیدا میشود چنانکه مجرب و محسوسات است و در قرآن
مجید بکلیت این معنی در آیات چند تصریح شده مانند آیه شریفه اَوَلَم
یَرَوا اِلَی الاَرضِ کَم اَنبَتنَا فِیهَا مِن کُلِّ زَوجٍ کَرِیمٍ در سوره شعرا و آیه
سُبحَانَ الَّذِی خَلَقَ الاَزوَاجَ کُلَّهَا مِمَّا تُنبِتُ الاَرضُ در سوره مبارکه
یس و آیه وَالاَرضَ مَدَدنَاهَا وَاَلقَینَا فِیهَا رَوَاسِیَ وَاَنبَتنَا فِیهَا مِن
کُلِّ زَوجٍ بَهِیجٍ در سوره مبارکه ق و آیه مِن کُلِّ شَیءٍ خَلَقنَا زَوجَینِ
در سوره والذاریات وَمِن کُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِیهَا زَوجَینِ اثنَینِ در سوره
رعد با اینکه در اعصار قدیمه ابدا اشاره و توجهی باین معنی ظاهر نبوده
مسموع نشده در او و یا فرقه که بدین مبین اسلام داخل شده اند از ایشان





یکی هم اینمعنی را دلیل بودن قرآن کلام خدا گرفته اند که در هیچیک از کتب
سماویه و مکاتیب علمیه تا وقت نزول قرآن اشاره باین مطلب نیافته اند
ولی از هزار و سیصد و چند سال پیشتر در زمانیکه هنوز بوی اینمطلب را
کسی نشنیده بود در قرآن مجید تصریحات باینمعنی کرده‌اند گفته اند
این اختصاص دلیل این است که این کلام خداست

## مجلس دوازدهم

**حکمت** در تدریجی بودن ظهور ترقیات جسمانی و روحانی نوع
انسانی وَلَقَد کَرَّمنَا بَنِی آدَمَ وَحَمَلنَاهُم فِی البَرِّ وَالبَحرِ وَرَزَقنَاهُم
مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَفَضَّلنَاهُم عَلَی کَثِیرٍ مِمَّن خَلَقنَا تَفضِیلًا چون
ماده انسانی را خداوند محل شئون صانعه و مظهر تجلیات خداوندی
برای اینکه انسان بعد از ظهور انوار قدسیه و آثار کمال و قدرت کلیه
از اطوار بندگی و عبودیت خود غفلت نکند و خود را غنی و بی نیاز نداند
خداوند در حد بدن وضع خلقت و ایجاد کمالات او را بجواد و در امثال
و اقرانش نشان داده و واضح و عیان کرده که او چه بود و خدا او را
بچه پایه رسانده از مقام نطفه بعلقه و از علقه بمضغه تا بمقام اَنشَأنَاهُ
خَلقًا آخَرَ بتدریج بالا آورده تا انسان بداند که اولش چه بوده و آخرش

چه میشود با حصول فیوضات سبحانی و قوت مشاعر انسانی و ظهور فضایل
نفسانی بحالت خود مغرور میشود و دعوی استقلال میکند همچنانکه با این حکمتها
قوای جسمانی او را بتدریج تکمیل فرموده کمالات روحانی او را نیز بتدریج
ظاهر و مبصر نماید و مانند اینکه در تربیت ظاهر بدن و محافظت او از آفات
و مهلکات مولدات را محتاج بوجود مربی و دایه و غذا و طبیب و دوا نموده
تا انسان خود را مستغنی و بی نیاز نداند همچنین در ظهور آثار عقل و
کمالات معنویه و اطوار روحانیه نیز مردم را محتاج بدستور العمل حکما و
تعلیمات انبیا و اولیا نموده که با تربیت و معالجات اطبای روحانی و عمل
بشرایع و تکالیف بتدریج از فضایل و کمالات نفسانی در فطرت او ودیعه
گذاشته شده باقتضای حکمت بالغه بمرور و تدریج بروز و ظهور کند
تا انسان بیکدفعه بکمالات ظاهریه خود مغرور نشود و دم از خودسری
نزند و بغرور فضایل نفسانی بدعوی انا ربکم الاعلی ما بین بلاد
و عباد مایه فتنه و فساد نباشد و بداند که اینهمه فضایل و کمالات از
عطایا و مواهب دیگری است مگر این عمومی کرد کل نفس ذائقة
الموت فرموده انک میت و انهم میتون گفت تا بقای ابدی اسباب

عقل و آثار نمایانست





غرور و شبهه خیالات بندگان درباره خود و دیگران نگردد و مضمون
کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام همیشه پیشنهاد
خاطر ایشان باشد و انسان هر قدر بسلامت نفس و تادب بآداب شریعت مطهره
و تخلق باخلاق الله مواظبت نماید فیوضات و کمالات ربانیه در حق
او بیشتر ظاهر میشود فی التوحید عن علی علیه السلام لیس
العلم فی السماء فینزل علیکم و لا فی تخوم الارض فیخرج لکم لکن العلم
مجبول فی قلوبکم تادبوا بآداب الروحانیین یظهر لکم و قال
علی علیه السلام دواؤک فیک و ما تشعر و باید دانست
که عمده مقصود از آفرینش کون و مکان خلقت انسان است که مظهر کمال و
جمال و مظهر قدرت خداوند ذو الجلال است چنانکه در باب اولین
شخص انسانی خداوند فرموده لولاک لما خلقت الافلاک و علت
ثمره خلقت معرفت و محبت است که حامل آن انسان است قال تعالی
انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض فابین ان یحملنها و اشفقن
منها فحملها الانسان پس نتیجه خلقت انسان است و سایر مخلوقات هم
تماما طفیلی انسان و برای رفع حوایج بنی نوع انسانی خلق شده که بهمه

تعیش و آسایش انسان اسباب و ادوات می باشند ابر و باد و مه و خورشید و فلک
درکارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری خلاق عالم بمقتضای
حکمت بالغه قامت قابلیت نوع انسان را بتشریف وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ
سرافراز فرمود و گوهر گرانبهای ادراک و نفس ناطقه را که از رشحات
رحمت و قطرات فیض اوست در صدف پاک او بودیعت نهاده اتزعم
انك جرم صغير وفيك انطوى العالم الاكبر وانت الكتاب
المبين الذي باحرفه يظهر المضمر الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ
الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ در مملکت بدن عقل شریف را در مقام منیف
قلب که محل تجلی رب است متمکن ساخته و معاشر عشره و عساکر حواس را
سر بر خط فرمان وی نهاده تا اینکه بغاة و طغاة قوای سرکش طبیعت را در
تحت اطاعت و انقیاد آرد تا انسان بکسب اخلاق حمیده و صفات سنیه
آوازه طبل کرامت را بگوش سکان صوامع ملکوت برساند و بدین واسطه
خداوند ملائکه را از سر إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ بیاگاهاند نه
فلکرا است مسلم نه ملکرا حاصل آنچه در سر سویدای بنی آدم از اوست

**حکمت** در عدم ترتب اثر بسعی و تدبیر در برخی موارد با اقتضای تقدیر





خداوند قدیر قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ
الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ مقدری که بگل نکهت و بگل جان داد
بهر که هر چه سزا دید حکمتش آن داد دو کشتی متساوی اساس در بحر
یکی رساند بساحل یکی بطوفان داد ای عزیز چشم بصیرت را باز کن در
مجاری امور بنظر دقت تأمل نمای که چگونه میشود غالب موارد با همه
فراهم آمدن اسباب مرسومه و وسایل معموله برای انجام بعض کارها
هیچگونه نتیجه حاصل نمیشود و شخص هر چه سعی و کوشش مینماید و اسباب
برای مقصود خود فراهم میکند و خود را بزحمت و کلفت میاندازد ابدا
نتیجه نمیبرد و شخص دیگر بدون زحمت و تعب با کمال سهولت بهمان
مطلب میرسد وَكَمْ سَاعٍ لِيُثْرِيَ لَمْ يَنَلْهُ وَآخَرُ مَا سَعَى لَحِقَ الثَّرَاءَ
کیمیاگر بغصه مرده و رنج ابله اندر خرابه یافته گنج پس باید دانست
که عمده سبب اینها از جانب خداوند مسبب الاسباب ارشاد و هدایت عباد
است بمعرفت مدبر عالم و مقدر عیش بنی آدم تا مردم از خدا غافل نباشند
و بزور پنجه خویشان و اسباب ظاهریه مغرور نشوند و بدانند غیر از این

کارخانهٔ ظاهری و وسائل صوری کارخانهٔ باطنی هست او متصل در کار است 
که دوران و گردش کارخانهٔ ظاهری هم بسته باراده و اراده اوست یَدُ اللهِ فَوْقَ
اَیْدِیهِم و نعم ما قیل اگر تیغ عالم برآید ز جای نبرّد رگی تا نخواهد
خدای و قال آخر از سبب سازیش من سودائیم و ز سبب
سوزیش سوفسطائیم می بینی جمعی از سفها و حمقا که در تدبیر
امور خود حیرانند گاهی چگونه اسباب مکنت و ثروت برای ایشان فراهم می
شود و بر عکس ایشان بسا اشخاص کافی هوشمند کاردان خردمند که در
تحصیل مایهٔ گذران و امر معاش خود حیران او سرگردانند کم عاقل عاقل
اَعْیَتْ مذاهبه و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا ذلک الذی ترک
الاوهام حائرة و صیّر العالم النحریر زندیقا قال علی علیه السلام
رُبَّما کان الدواء داء رُبَّما کان الداء شفاء و قال ربما شرق شارق
بالماء قبل ریّه و این وضع غریب برای اینست که بنده بفعل و عمل هرگز
مغرور نشود و بداند ظهور نتیجهٔ فعل و عمل بسته بمشیت خداوند است قال تعالی
هو الرزّاق ذو القوة المتین در علل از عبدالله بن سلیمان مروی است
قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول ان الله تعالی وسّع فی ارزاق



 الحمقی لیعتبر العقلاء و یعلمون ان الدنیا لا تنال بالعقل و
لا بالحیل و گاه بعض ابتلائات نیز بجهت ملاحظهٔ مشیت و مصالح
ان راجعه بخود بنده کار می باشد تا اینکه مردم بقدرت و مکنت خود
مغرور نشوند و بدانند دست بالای دست بسیار است ید الله فوق
ایدیهم چنانکه در توحید ضمن حدیث قدسی نقل می کند و انّ
من عبادی المؤمنین لمن لا یصلح ایمانه الّا بالفقر و لو اغنیته
لافسده و انّ من عبادی المؤمنین لمن لا یصلح ایمانه الّا بالغنی
و لو افقرته لافسده ذلک خداوند بندهٔ خود را بهتر می شناسد
الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر و نعم ما قیل
هر جمیلی که بدیدیم بدو یار شدیم وصف او را که شنیدیم گرفتار شدیم
کبریای حسن تو چون روی نمود چار تکبیر زدیم از همه بیزار شدیم
پرتو حسن تو چون تافت بفهم ز جوش چونکه هوش از سر ما رفت خبردار شدیم
در پس پردهٔ پندار بسر می بردیم خفته بودیم ز هیهای تو بیدار شدیم
شربت لعل لبت بود شفای دل ما بعبث ما ز پی نسخهٔ عطار شدیم
در دل و دیدهٔ ما نور تجلی افروخت تا بنور یقین مظهر انوار شدیم

حکمت خلود در جنت و نار قال تعالی و سیق الذین کفروا الی
نار جهنم زمرا حتی اذا جاؤها فتحت ابوابها الی ان قال عز من قائل
قیل ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فبئس مثوی المتکبرین و سیق
الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا حتی اذا جاؤها فتحت ابوابها و
قال لهم خزنتها سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین اولا
باید دانست وجود بهشت و جهنم خارجی ضروری دین اسلام است حتی از
از ملل خارجه نیز نظر به تصریحاتی که در کتب ایشان شده اغلبی باین
معنی اذعان دارند و شاید در بعض انظار مخلد داشتن معصیت کار
در عذاب برای معاصی مدت معینه که اهل جهنم در ایام حیوة دنیویه
مرتکب بانها بوده اند محل تعجب و اشکال باشد که با اینهمه رحم و عدالت
خداوند مجازات و انتقام در ازاء اندک معاصی که در مدت معینه
و محدود بانها مرتکب شده اند چگونه میشود خلود در نار و عذاب ابدی
باشد که اینمعنی ظاهرا از انصاف و معدلت منتقم حقیقی دور است پس
این شبهه از عدم تدبر در معنی صفت انتقام است که متعارف انتقام
مابین مخلوق اینست کسی نسبت بدیگری بدی بکند و طرف مقابل هم برای





تشفی نفس و دفع غیظ و غضب خود در عوض از معارضه بمثل نماید و چنین
نیست منتقم بودن خدا چه اوصاف و اسماء خداوند بحسب غایاتست و بخداوند
که منتقم گفته میشود حاصل انتقام او تشفی نفس نیست بلکه مراد از منتقم
بودن خدا اینست که خداوند فعلی نماید مثل فعل منتقم بی اینکه نسبت بذات
مقدس خداوند از عمل بد و معصیت ما بندگان توهم تغییری بشود و فعل
خداوند همان تقدیر و تثبیت ایشانست در عمل بد باقتضای فاعل مختار
بودن ایشان ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اسأتم فلها پس
هرچه هست از قامت ناساز و بی اندام ماست همه نیک و بد و نفع و ضرر
آن بوجود مخلوقات راجعست که خداوند غنی بالذات است محتاج بعبادات
و طاعت کسی نیست و هرچه از بندگان بسوء اختیار ایشان خلاف و عصیان
بشود گردی بدامن جلال خداوند نمیرسد پس معنی و حاصل انتقام
خداوند همان تثبیت و نگاهداری عبد است بر سر عمل و نیت خود
او ان خیرا فخیر و ان شرا فشر کج روی کج ایدت جف القلم
پس عبد در ایام حیات خود در دنیا که دار تکلیف است اگر مراقب اعمال
خیر باشد و باصلحاء و مؤمنین انس و الفت بگیرد و فطرت توحید را تغییر

ند فقد مناسبتی با اهل بهشت بهم میرسانند و اگر معصیت کرده با فجار و فساق
هم نشین گردید مناسبت با اهل جهنم میرساند نوریان مر نوریان را طالبند
ناریان مر ناریان را جاذبند و مادام شخص در دنیاست چون در توبه
برای او باز است و او را تغییر حالت ممکنست گر درنشست با اولیا و اصفیا
و شفعا دارد میتواند با مناسبتی با اهل بهشت بهم برساند که بعد از
انتقال بدار خلود در جهنم مخلد نباشد و اگر بسوء اختیار بهمان اعمال بد
و نیت فاسد در ایام حیات دنیا مرتکب و ملازم شد و رشته مناسبت را
از اهل بهشت بالمره قطع کرد و علاقه باطنی بمناسبت اعمال خودش با
اهل جهنم بهم رسانید دیگر این هیئات و لباس و این مدنیت بعد از ارتحال
از دنیا از او سلب و جدا نمیشود که در عالم بقا برای اینگونه چیزها اسباب
تغییر و تبدیل فراهم نیست پس بواطن اعمال هر کس در آن عالم با اتصال
بماده کلیه جهنم همیشه ظاهر و بارز و مایه عذاب ابدی او خواهد بود
و هذا ما قال تعالی ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون
فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا و این اعمال جزئیه نسبت بکلیه
بهشت و جهنم بمنزله مقناطیس و کاه و کهرباست غرض میل است





با هر ذره رقاص گشتن هر ذره را تا مقصد خلاص رسانند گلشنی را تا به گلشن
دوانند گلخنی را تا به گلخن و فی العلل عن ابی هاشم قال سئلت
ابا عبد الله علیه السلام عن الخلود فی الجنة والنار فقال علیه السلام
انما یخلد اهل النار فی النار لان نیاتهم کانت فی الدنیا لو خلدوا
فیها ان یعصوا الله ابدا و انما خلد اهل الجنة لان نیاتهم کانت
فی الدنیا لو بقوا ان یطیعوا الله ابدا ما بقوا فبالنیات خلد هؤلاء
و هؤلاء ثم تلا هذه الآیة قل کل یعمل علی شاکلته قال
علی نیته و در احادیث کثیره وارد شده که شر نیت کافر از عملش
بیشتر است قال علیه السلام نیة المؤمن خیر من عمله و نیة الکافر
شر من عمله فافهم و تبصر و کن دائما علی خوف و حذر

مجلس سیزدهم حکمت تباین بنی نوع انسان برای حفظ
حدود مدنیت و حصول آسایش و امنیت انس و الفت مطلوبست
و تنهائی و انفراد نامرغوب خاصه اینکه بمودت و محبت علاوه بر بنی
نوع بشر بودن داعی دیگر هم باشد مثل هم مذهبی و هم وطنی و همسایگی و قوم و
خویشی نسبی و سببی که در همه اینها شرعا بحفظ حقوق تاکیدات زیاد

## مجلس سیزدهم

واردشد قال تعالی واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا و
اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم
چون خداوند باقتضای حکمت بالغه انسان را مدنی بالطبع خلق
فرموده که در تعیش و زندگانی و تحصیل منافع و فوائد و در کسب
علوم و معارف همه محتاج بهمدیگرند و با همه فراست و کیاست و عقل و
دانش و قدرت و قوت احدی را خداوند از خارج و دیگران مستغنی و
بی نیاز نفرموده تا اینکه بغرور مکنت و بی نیازی خودشان غفلت از
معرفت خداوند بی نیاز ننمایند پس باینجهة همه محتاج همدیگرند و
در رفع حاجت و دفع ضرورت حاجت بانس و الفت بیشتر دارند تا
بواسطه یگانگی و محبت همگی از روی میل طبیعت بکار یکدیگر برایند
انست در آیات و اخبار بانس و الفت و اجتماع با بنی نوع تاکیدات
زیاد شده و فرموده اند ید الله علی الجماعة خاصه برای آنانکه
مناسبت در آنها بیشتر است که خواسته اند تا همه افراد انسان بکار
همدیگر برایند و هر کس از دیگری رفع حاجت نماید و بدینواسطه امر
مدنیت محکم و کار عالم منتظم گردد در ایام جاهلیت قبل از طلوع

طلیعه



طلیعه اسلام انهمه مخاصمت و معادات مابین انام و ملل و اقوام چه قدرها
اسباب وحشت و نفرت بوده که بدینواسطه در اقطار عالم غالبا امنیت و
آسایش مرتفع بوده ولی دین اسلام برای جلب منافع عامه و فوائد
عمده مردم را همه وقت دعوت بانس و الفت نموده و از وحشت و کناره گیری و رهبانیت
منع فرموده قال تعالی اطیعوا الله و رسوله و لا تنازعوا فتفشلوا
فتذهب ریحکم حکمت برای اجتماع مؤمنین و تالیف قلوب ایشان
اقامه نماز جماعت و نماز کردن در مسجد که نسبت آن بهمه مومنان علی السواء است
و در اجتماع در چنین موضع و مکان چندان فیکه نیست این همه تاکیدات
وارد شده یک علت آن حصول محبت و استیناس ما بین بنی نوع و رفع
وحشت و منافرت است که اسباب اینمعنی در میان جماعت بهتر فراهم میشود
تاکید بخصوص صلوة با جماعت و خصوص بنماز جمعه از دور و نزدیک و تاکید
بزیارت و حضور در مشاهد مشرفه و حج در مواقیت معینه که مردم از آفاق
و اکناف در آن موسم و موعد یکجا با هم جمع شوند یأتین من کل فج
عمیق همه اینها موید اینمعنی است که مردم یکجا جمع شوند و با همدیگر
ملاقات نمایند و کسب معارف از همدیگر کنند و نتیجه انا خلقناکم شعوبا

و قبائل

## مجلس سیزدهم

وقبائل لتعارفوا نیز در مواقع اجتماع بیشتر ظاهر میشود و کسب معاش
و تکمیل لوازم مدنیت و رفع حاجات موقوف بر اوست و معاشرت انسان
با همدیگر است از اینست که بالذات انس و الفت مطلوبست و آنچه باعث
وحشت و کدورت و مایه نفرت قلوب از همدیگر است بحکم شرع انور مکروه
و مبغوض است مانند کبر و رعونت و افترا و بهتان و نمامی و سخن چینی و
غیبت و استخفاف و سخریه و شماتت و بدگوئی و عیب جوئی مردم و امثال
اینها که مابین بنی نوع باعث وحشت و حدوث عداوت و مایه زوال محبت
میباشد قال تعالی الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی
الذین امنوا لهم عذاب الیم و از اینست که از مصاحبت و مجالست
اشخاصیکه مرتکب این اعمال شنیعه منع وارد شده و در اخبار بسیار در
خصوص عداوت و دشمنی مذمتها فرموده اند چنانکه در معراج السعاده
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هیچوقت جبرئیل
نزد من نیامد مگر اینکه گفت ای محمد ص از عداوت و دشمنی مردمان
احتراز کن و فرمود جبرئیل در هیچ امر اهتمام و وصیت بمن نکرد که در
خصوص عداوت عرض کرد و حضرت صادق ع فرمود که هر که تخم عداوت بکارد





همانرا میدرود و نعم ما قال نهال دوستی بنشان که کام دل ببار آرد
درخت دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد محبت تخمی است که از او ثمرات
شیرین بعمل می آید بلکه او خود مایه همه شیرینیهاست هو الذی
ایدک بنصره و بالمؤمنین و الف بین قلوبهم و از اینست که
خداوند مودت را اجر رسالت قرار داده فرموده قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی از لقب خلیل الله و حبیب الله نیز معین
است که مقام خلت و محبت چه پایه بلند دارد اینرا هم باید دانست که محبت
ممدوح محبتی است که برای خدا باشد و بغض مذموم نیز بغضی است که
بخلاف رضای خدا باشد و آنچه باعث صلاح و تکمیل نظم مدنیت می
تواند بود همان محبتی است که بر وفق میزان شریعت باشد و چون حفظ حقوق
ذوی الحقوق عمده باعث استحکام امر مدنیت بود از این بابت است که در
حفظ حقوق اقوام و ارحام و همسایگان خاصه آنها که مناسبت با هم
دیگر بیشتر دارند تاکید بیشتر شد جناب امیر علیه السلام میفرماید
من قبض یده عن عشیرته فقد قبض عنهم یدا واحدة و قبض عنه
ایدی کثیرة مرویست که نیکو همسایگی کن با همسایگان تا

[illegible] الکفار رحماء بینهم [illegible]

مسلمان باشی و چون در محافظت رسوم مدنیت وجود پدر و مادر و عشایر
و اقوام و خالات عمده دارد است که در شرع انور بحفظ حقوق ایشان
و صله ارحام تاکیدات زیاد وارد شده و در باب پدر و مادر خداوند
وَلا تَقُل لَهُما اُفٍّ فرموده و باز میفرماید وَاخفِض لَهُما جَناحَ
الذُّلِّ مِنَ الرَّحمَةِ وَقُل رَبِّ ارحَمهُما کَما رَبَّیانی صَغیرًا سالهای سال
پدر و مادر ترا در آغوش مهربانی کشید و تن و جان خود را در راه
تو صرف نموده اند زهی بی مروتی باشد که بعد از آنکه در خود قوتی یابی
حقوق آنها را فراموش کنی و داخل شوی در تحت آیه وَیَقطَعُونَ ما
اَمَرَ اللهُ بِهِ اَن یُوصَلَ حتی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که
شخصی بآن حضرت عرض کرد که پدر و مادری دارم که مخالف مذهب حقند
حضرت فرمود با ایشان نیکوئی کن همچنانکه با پدر و مادری که از دوستان
باشد و شخصی بخدمت حضرت رضا علیه السلام عرض کرد که من دعا بپدر
و مادر خود میکنم و مذهب حق ندارند فرمود دعا کن بایشان و تصدق از
جانب ایشان کن و اگر زنده باشند با آنها مدارا کن و از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام مرویست که سه چیز است که خداوند عالم از برای احدی







رخصت در ترک آن قرار نداده رد امانت بر بر و فاجر و وفا بعهد از
برای بر و فاجر و نیکوئی با والدین خواه بر باشند خواه فاجر این همه
حدیث را فاضل نراقی علیه الرحمه در کتاب معراج السعادة نقل کرده
تتمه عمده داعی بطلوع طلیعه محبت که جالب حقوق
میباشد تهذیب اخلاق است از آنست شرعاً تاکیدات زیاد در اینباب
وارد شده و فرموده اند تَخَلَّقُوا بِاَخلاقِ اللهِ وَتَخَلَّقُوا بِاَخلاقِ
الرُّوحانِیّینَ و شارع مقدس صلوات الله علیه و آله که مصداق اِنَّکَ
لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ بوده بحبیب الله ملقب گردید و خداوند بعموم امت
وَلَکُم فی رَسُولِ اللهِ اُسوَةٌ حَسَنَةٌ فرموده متبین شرافت
و کرامت انسان با عقل است عقل خود موجب صدور افعال حمیده
و باعث رفتار خوش و گفتار پسندیده میباشد حتی اعمال و عبادات
از روزه و نماز و غیره نزد ارباب معنی و اصحاب طریقت بدون اخلاق
حسنه در درگاه خداوند قرب و منزلتی ندارد و مهارت در بعضی
علوم رسمی و مجادلات و مقاولات و صرف عمر در مقدمات بلکه با
اجتهاد در مسائل شرعیات با اخلاق ردیه و کبر و رعونت و بخل و حرص

مجلس چهاردهم

## مجلس چهاردهم

و بدخلقی و بدخوئی و طلب شهرت و ریا و حیله و تزویر در نظر ارباب
معنی و بصیرت ابداً وقعی نداشته و ندارد شعر زیبا چو نیست جامهٔ
دیبا چه سود در بر زیبا رخان کسوت دیبا خوش است اگر بعض علوم
و صناعات بتنهائی موجب کمال و شرف بودی این همه آیات و اخبار در تزکیهٔ
نفس و تهذیب اخلاق و در مذمت صاحبان اخلاق ردیه و صفات رذیله وارد
نمیشد و نعم ما قال شیخنا البهائی رحمه الله تعالی علیه ای کرده بعلم مجازی خو
نشنیده ز علم حقیقی بو سرگرم بحکمت یونانی دلسرد ز حکمت ایمانی
در علم رسوم چو دل بستی بر او جست اگر بر دل بستی راهی ننمود اشاراتش
دل شاد نشد ز بشاراتش تا کی ز شفا شفا طلبی وز کاسهٔ زهر دوا طلبی
تا چند ز فلسفه‌ات لافی وین یابس و رطب بهم بافی ای مانده ز مقصد اصلی دور
آکنده دماغ ز باد غرور از علم رسوم چه میجوئی واندر طلبش تا کی پوئی
علمی بطلب که ترا فانی سازد ز علائق جسمانی علمی بطلب که بدل نور است
سینه ز تجلی آن طور است آن علم ترا ببرد برهی کز شرک جلی و خفی برهی
آن علم ز چون و چرا خالی است سرچشمهٔ آن علی عالی است در سینه دری ز کلام خدا
ره بر نشدت بطرق هدی مستی ز علائق جسمانی رسوا شده و نمیدانی





مجلس چهاردهم از باب اول حکمت سابقاً دانستی که محبت مبدأ
و اصل همه لذتهاست و رسیدن بتمام لذائذ دنیا فرع محبت است پس باید
دانست اهل عالم و تمام بنی آدم در بقای شخص و نوع محتاج بهمدیگرند
و وصول ایشان بکمال بی بقای شخص و نوع ممتنع میباشد و چون چنین شد
پس کمال هر شخص بدیگر اشخاص نوع او منوط و مربوط بوده و باین سبب
تمام افراد انسان در رفع حاجات مختلفه و معاشرت با ابنای نوع خود لازم است
چون وضع عالم باین نوع تعیین شد پس کسانیکه میل بانفراد کنند
و از معاونت بنی نوع و مشارکت ایشان دست کشند از این فضیلت بی‌بهره
مانند و اختیار عزلت و اعراض از معاونت با بنی نوع در معنی جور و
ظلم میباشد در حق خود و غیر خود چه کسانیکه برای خیال آسودگی خود شیوه
اعتزال پیش میگیرند اینها ارزاق را که دیگران بتعاون همدیگر کسب
کرده‌اند اخذ و صرف مینمایند در عوض هیچ بایشان نمیدهند و علت و
وسیله و سبب معاونت بنی نوع همدیگر محبت است و حصول محبت هم بسته
بتهذیب اخلاق است که محققاً سوء خلق و وحشی گری و جنگجوئی و
بدخلقی اسباب وحشت و نفرت بنی نوع بشر از همدیگر میشود ولی تهذیب

اخلاق مایهٔ مزید محبت و مودت و جالب هر گونه عزت و سعادت است
فلهذا در عمارت دین اسلام و طریقهٔ سید انام تاکید تمام بتهذیب اخلاق
شده که فرموده اند هر کرا خلقش نکو بینکو شمر قال تعالی
قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَکّیٰهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّیٰهَا بلکه غرض اصلی از بعثت نبی
آموختن علم اخلاق است چنانکه حضرت رسول صلعم فرمود اِنّی بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ
مَکَارِمَ الْاَخْلَاقِ من مبعوث شدم تا اخلاق حسنه را تکمیل نمایم چنانکه
خود آنحضرت مخاطب است بخطاب اِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیْمٍ در حق سایرین نیز
خداوند فرموده وَلَکُمْ فِیْ رَسُوْلِ اللّٰهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ پس انسان
باید از شهوات نفس پرهیزد و خود را از حیله و تزویر و حقد و حسد
کبر و غرور و از غضب مفرط و کج خلقی و بدخوئی و عداوت و دشمنی و امثال
آنها نگاه دارد تندی و غضب را نشانهٔ مردی و شیر دلی ندانند که حضرت
پیغمبر فرمود که شجاع کسی است که در حالت غضب خود را تواند نگاه
داشت تیغ حلم از تیغ آهن تیز تر بل ز صد لشکر ظفر انگیز تر
غلظت و درشتی در گفتار و کردار صفتی است خبیثه که باعث نفرت مردمان
از آدمی میگردد و منجر باختلال امر زندگانی میشود آنست خداوند بحضرت





پیغمبر صلعم میفرماید لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیْظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوْا مِنْ حَوْلِکَ
بحسن خلق توان کرد صید اهل نظر بدام و دانه نگیرند مرغ دانا را
ولی عجب است که در بعض دول و ملل با اینکه اغلب ایشان خود را عقلاء
روزگار می شمارند و همیشه از مردمی و انسانیت و مدنیت دم میزنند
و وحشی گری را ملامت و مذمت مینمایند خودشان هر روز و هر ساعت با اختراعات
عجیبه و اسباب تازه برای قلع و تخریب بنیان بشر جدید باتباع خود یاد میدهند و بر عده
اسلحه و عسکر روز بروز میافزایند ولی ائمه و اولیا و سلاطین تابعین
اسلام بشر مشوق مَنْ اَحْییٰ نَفْسًا فَکَاَنَّمَا اَحْیَی النَّاسَ جَمِیْعًا وَمَنْ قَتَلَ نَفْسًا
فَکَاَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیْعًا راه رفته با کمال رحم و مروت با آیین صدق و عدالت
تا ممکن باشد بحکم قُوْلُوْا قَوْلًا لَیِّنًا مردم را دعوت بحفظ حدود مدنیت مینمایند و می
دانند که حصول انس و الفت چه قدرها اصلاح عموم ملت و مایهٔ آسایش
مملکت و انتظام امر مدنیت است و قتل نفوس و نهب اموال و تخریب ابنیه بهوای
نفس وزر و وبال است مروی است که مقدمهٔ جیش یزید که نزدیک امام شهید
علیه السلام رسید از اصحاب آنحضرت خواستند با آنها ستیزه کنند با اینکه
دفع آنها در آن موقع کمال سهولت داشت جناب سید الشهدا علیه السلام فرمود

## مجلس چهاردهم

من با ایشان در مقاتله ابتدائی کنم سبک و طریقهٔ امنای اسلام و سلاطین
تبعهٔ حضرت سید الانام همیشه همین طورها بود که محض خونمائی و اظهار
شخصیت بدون لزوم و ضرورت اقدام و مبادرت بقتل نفوس نمینمایند
که خداوند فرموده تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی
الارض ولا فساداً ولی پس از آنکه طرف مقابل مبادرت کرد ایشان نیز
من باب دفاع بمقام مقابله و ستیزه بر می آیند و اگر طرف مقابل نادم شده
بصدد اصلاح بر آمده امان بخواهد بمفاد الصلح سید الاحکام باندازهٔ
که منافی با حدود و اصول اسلام نباشد بمصالحه اقدام مینمایند کما قال تعالی
وان جنحوا للسلم فاجنح لها مسلمانان حفظ حقوق و حدود تابعین اسلام را
باقتضای مروت و مرحمت از ملت و مذهب دیگر هم باشند لازم میشمارند جای
تشکر است که حال پس از قرون بسیار و صدمه های شما اشخاص عاقل هوشمند
روزگار از سایر دول و ملل نیز ملتفت باین مسائل شده از وخامت جنگ و جدال
و صدمات آن در حال و استقبال مضطرب و نگران بوده در این اندیشه و خیال
بلکه من بعد قانونی بگذارند که بدون جنگ و جدال بمطالبهٔ لازمهٔ دول
و ملل قرار بدهند که امور دایره ما بین دول بی جنگ و جدال بلکه باصلاح

پذیر



پذیر بود هر روز حاجت بجلب عسکر و تجدید اسلحه و خونریزی و نفرت انگیزی
نشود و نوع انسان محفوظ بماند چنانکه نیت پاک و مکنون خاطر سلاطین اسلام
همیشه بر این بوده و بسیار در بعضی روزنامجات دیده شد که اعلیحضرت امپراطور
روس نیز مراقبت مخصوصی در این معنی داشته حتی با سایر دول نیز مقاوله و
مکاتبه نموده اند که بنا و اساس صلح را بلکه بدستیاری عموم دول و ملل
مستحکم نمایند چنانکه در این چند سال از جانب هر دولت مأمور مخصوص از
اشخاص مجرب عاقل دانشمند معین شده در شهر ( لاهه ) پای تخت
هولاند انجمنی تأسیس کرده اند هر کس رای خود را اظهار داشته از جانب
دولت علیهٔ ایران نیز مأمور معتبری در اینموقع باینجا برای همین مقصود
رفته بود والخاتمة بالخیر **باب دوم** در ایراد بعض حکمتها
و اسراری که دلالت تمام بقوت دین اسلام و استحکام امر شریعت حضرت
خیر الانام دارد هر چند شرح آنها بالاتر از حد و احصا و هر چه بنویسیم
بمنزلهٔ قطره از دریاست ولی من باب نمونه بعض نکات و اسراری که عجالةً
بنظر آمده بملاحظهٔ ترتیب در ضمن چند مجلس بیان میشود والله الموفق
والمعین **مجلس اول** بدانکه احکام خدا هیچیک بی علت و

بحکمت

بحکمت نیست تمام آنچه را که واجب فرموده یا نهی از آن نموده علت و حکمتهای
ظاهریه و باطنیه دارد بعضی بقدری ظاهر است که هر کس ملتفت می
تواند بود و احتیاج ببیان ندارد یعنی حسن و قبح آنها از مسلمات
عقلیه و عرفیه است در علل الشرایع از ابی عبدالله علیه السلام مرویست
که آنحضرت فرمود انه لم یجعل شیء الا لشیء و برای ارباب بصیرت
مخفی نیست که شریعت اسلام قوانین محکمه در هر بابی دارد مسئله از
مسائل نیست که برای او از آیات و اخبار و احادیث ماخذی نباشد و
مسئله نیست که فقها و علما از بیانات ائمه هدی سلام الله علیهم بحکم
آن حجتی نیافته باشند بلکه تمام مسائل را حکم مخصوص از اولیاء شرع معین
است اگر شخصی با مقدماتی که در شرع انور مقرر است سعی و اجتهاد نماید
صحت آنها را بخوبی خواهد فهمید و خداوند میفرماید من جاهد
فینا لنهدینهم سبلنا و قال ایضا فمن یرد الله ان یهدیه یشرح
صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا
و در این باب برفع بعض شبهها نیز که بر بعضی اذهان گاهی خلجان مینماید
اشاره خواهد کرد عجب است با این همه قوانین محکمه کلیه شریعت مطهره





اسلام که خاتم جمیع شرایع است بعض اشخاص بی خبرت و بی بصیرت بزعم
خود ملت اسلام را بی قانون تصور کرده گویا رفتار و کردار بعض مدعیان
اسلام را که بی قانون راه میروند از بی قانونی شرع انور دانسته مثلا
حکم قصاص قانونی است از قوانین شرع اگر بعضی از مدعیان اسلام قانون
قصاص را متروک نمایند و با نتیجه مفسده عمده در بنیاد که عوض
یک نفر قتل صد قتل شود و حدود نظم و سیاست از میان برود این فقره
حمل بر بی قانونی مسلمانان نمی شود که قانون اسلام در قتل معین است
ولی اهمال در اجرای آن باعث بوده که در نظر بی خبران حمل بر بی قانونی
میشود مثلا صدق در شهادات و معاملات و مکاتبات قانونی است از
قوانین شرع اگر بعض مدعیان اسلام او را ترک کنند و نتیجه بد از او در
آید دلیل بر بی قانونی نخواهد بود جای تأسف است که اغلبی از سرایت
مرض مسریه بی نتیجه اندیشه نکرده غالبا با این قبیل اشخاص مستفرنگ عالم
ندیده سست عقیده نشست و برخواست می نمایند و بسکه در این جزء زمان
از بعض طبیبان بی سررشته و معالجین بی علم و عمل هم این بیچاره ها صدمه
کشیده و بی حقیقی ها دیده اند اغلبی کلیة از غایت یأس از معالجه و

مداوا و پرهیز بالمرّه صرف نظر نموده مشغول لهو و لعب و حرص دنیا بوده و
ابداً دیگر بفکر آخرت و بمقام جستجوی طبیب حاذق و دوای موافق نیفتاده
اند که تا خبر ندارند تا بحال که هزار و سیصد و نوزده سال از هجرت می
گذرد چه مردمان با هوش بینا و چه عقلا و حکما و هوشیاران و چه علما و
فقها روزگار در هر عصری از اعصار آمده و رفته چه مجاهدات در دین
نموده و چگونه با کمال مهارت و خبرت احیاء شریعت و حفظ طریقت نموده
اند که حالا اغلب جاها ایشان خالیست و لیکن اگر شخصی واقعاً طالب دین و سالک
راه یقین باشد با جدّ و جهد وافی میتواند باز دوای نافع و طبیب حاذق
پی برده بسلوک مسالک شریعت بتقلید و متابعت ایشان امراض نفسانیه را
بمعالجات مفیده و نافعه دفع کند چه عالم از وجود دوا و طبیب حاذق
حکیم خالی نیست مَن جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا که قرآن و حدیث
و خبر تماماً کاشف از این معنی است امام علیه السلام می فرماید اِنّ
لنا فی کل خلفٍ عدولاً ینفون عن دیننا تحریف الغالین وانتحال
المبطلین **حکیم سنائی گوید** راه مخو پیداست لکن صاحب دیدار کو
پیچها معشوق بینم عاشق غمخوار کو دیو مردم بین که خود را چون ملائک ساختند

با چنین



با چنین دیوان بگو بند سلیمان وار کو گربه و رنگ کوی چون کلم این همچو گل
سر تا پای پر از خاک و سر پر خار کو من باب نمونه و مثال از قوانین
کلیه اسلام از آیات و اخبار ائمه انام سلام الله علیهم از نواهی و
اوامر وارده در شریعت مطهره چه اوامر و نواهی تکلیفی و چه ارشادی و تنزیهی
چند فقره ثبت کند تا معلوم شود که دین اسلام چه قدرها احکام متقنه و
قوانین محکمه داشته و دارد قال عزّ من قائل لا تقربوا الفواحش
ما ظهر منها و ما بطن و لا تقتلوا النفس التی حرّم الله الّا بالحق و لا
تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتّی یبلغ اشدّه لا تاکلوا اموالکم
بینکم بالباطل الّا ان تکون تجارةً عن تراضٍ منکم و اشهدوا اذا تبایعتم
و لا یضارّ کاتبٌ و لا شهیدٌ فان امن بعضکم بعضاً فلیؤدّ الذی
اؤتمن امانته فلیتق الله ربّه و لا تکتموا الشهادة و لا یأب
الشهداء اذا ما دعوا یا ایها الذین امنوا اذا تداینتم بدینٍ الی
اجلٍ مسمّی فاکتبوه انّما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجسٌ
من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون انّما یرید الشیطان ان
یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر و لا یغتب بعضکم بعضاً

در آیات قرآنیه

لا تقف

لاتقف ما ليس لك به علم يا ايها الذين امنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان
بعض الظن اثم ولا تجسسوا ان جاءكم فاسق بنبا فتبينوا لا تزر
وازرة وزر اخرى وامر بالمعروف وانه عن المنكر واصبر على ما اصابك
ولا تصعر خدك للناس ولا تمش في الارض مرحا واقصد في مشيك
واغضض من صوتك وانكحوا الايامى منكم والصالحين من عبادكم
وامائكم فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى وثلاث ورباع وان
خفتم ان لا تعدلوا فواحدة ولا تنكحوا ما نكح اباؤكم من النساء الا
ما قد سلف حرمت عليكم امهاتكم وبناتكم واخواتكم وعماتكم
وخالاتكم وبنات الاخ وبنات الاخت وامهاتكم اللاتي ارضعنكم
واخواتكم من الرضاعة وامهات نسائكم وربائبكم اللاتي في حجوركم
من نسائكم اللاتي دخلتم بهن فان لم تكونوا دخلتم بهن فلا جناح عليكم
وحلائل ابنائكم الذين من اصلابكم وان تجمعوا بين الاختين
الا ما قد سلف انما جزاء الذين يحاربون الله ورسوله ويسعون
في الارض فسادا ان يقتلوا او يصلبوا او تقطع ايديهم وارجلهم
من خلاف او ينفوا من الارض والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما

فاحكم



فاحكم بينهم بالقسط وكتبنا عليهم ان النفس بالنفس والعين بالعين
والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص
فمن تصدق به فهو كفارة له وان تقوموا لليتامى بالقسط
قل امر ربي بالقسط فاستبقوا الخيرات وان كان ذو عسرة
فنظرة الى ميسرة واتوا اليتامى اموالهم قول معروف ومغفرة
خير من صدقة يتبعها اذى وابتلوا اليتامى حتى اذا بلغوا
النكاح فان انستم منهم رشدا فادفعوا اليهم اموالهم فاذا دفعتم
اليهم اموالهم فاشهدوا عليهم للرجال نصيب مما ترك الوالدان و
الاقربون وللنساء نصيب مما ترك الوالدان والاقربون مما قل منه
او كثر يوصيكم الله في اولادكم للذكر مثل حظ الانثيين فان
كن نساء فوق اثنتين فلهن ثلثا ما ترك وان كانت واحدة فلها
النصف ولابويه لكل واحد منهما السدس مما ترك ان كان له ولد
فان لم يكن له ولد وورثه ابواه فلامه الثلث فان كان له اخوة
فلامه السدس من بعد وصية يوصي بها او دين ولكم نصف ما ترك
ازواجكم ان لم يكن لهن ولد فلكم الربع مما تركن من بعد وصية

فان كان لهن ولد فلكم الربع

يوصين

يوصين بها او دين ولهن الربع مما تركتم ان لم يكن لكم ولد فان كان
لكم ولد فلهن الثمن مما تركتم من بعد وصية توصون بها او دين
يمحق الله الربوا ويربي الصدقات واللاتي ياتين الفاحشة
من نسائكم فاستشهدوا عليهن اربعة منكم فان شهدوا فامسكوهن
في البيوت حتى يتوفيهن الموت او يجعل الله لهن سبيلا واللذان
ياتيانها منكم فاذوهما فان تابا واصلحا فاعرضوا عنهما الزانية
والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة ولا ياخذكم بهما رافة
في دين الله الى ان قال تعالى وليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين
اوفوا الكيل والميزان بالقسط لا تفسدوا في الارض بعد
اصلاحها لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين
يا ايها الذين امنوا لا تاكلوا الربوا لو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا
من حولك وشاورهم في الامر واللاتي تخافون نشوزهن فعظوهن
واهجروهن في المضاجع واضربوهن فان اطعنكم فلا تبغوا عليهن
سبيلا وبالوالدين احسانا وبذي القربى واليتامى والمساكين و
الجار ذي القربى والجار الجنب والصاحب بالجنب وابن السبيل وما ملكت





ايمانكم ان الله يامركم ان تردوا الامانات الى اهلها واذا حكمتم
بين الناس ان تحكموا بالعدل واذا حييتم بتحية فحيوا باحسن
منها او ردوها امثالها ولا تتبع سبيل المفسدين ولن تستطيعوا
ان تعدلوا بين النساء ولو حرصتم فلا تميلوا كل الميل فتذروها
كالمعلقة يامرهم بالمعروف وينهيهم عن المنكر ويحل لهم الطيبات و
يحرم عليهم الخبائث اعدلوا هو اقرب للتقوى لا تقتلوا
اولادكم من املاق تعاونوا على البر والتقوى ولا تعاونوا على
الاثم والعدوان واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم
خاصة واعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسه وللرسول و
لذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل وان جنحوا للسلم
فاجنح لها وان احد من المشركين استجارك فاجره قاتلوا الذين
لا يؤمنون بالله ولا باليوم الاخر ولا يحرمون ما حرم الله ورسوله
ولا يدينون دين الحق من الذين اوتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية
عن يد وهم صاغرون ولكم في رسول الله اسوة حسنة ما اتيكم
الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا واز اخبار واحاديث ائمة

در میان علما و فقها قواعد و قوانین کلیه مستنبط و ماخوذ است که
مشتمل باحکام میباشد مانند قول ایشان الناس مسلطون علی
اموالهم علی الید ما اخذت حتی تؤدی لا ضرر و لا ضرار من
له الغنم فعلیه الغرم من احیی ارضا فهی له النماء تابع للاصل
الزرع تبع البذر کل مبیع تلف قبل قبضه فهو من مال بایعه
التلف فی زمن الخیار ممن لا خیار له البیعان بالخیار ما لم یفترقا
کلما زاد او نقص من الخلقة الاصلیة فهو عیب اوفوا بالعقود
ما لا یدرک کله لا یترک کله الضرورات تبیح المحظورات کل
شیء طاهر حتی تعرف انه قذر کل شیء مباح حتی تعرف انه الحرام
بعینه المؤمنون عند شروطهم الحدود تدرء بالشبهات البینة
للمدعی والیمین علی من انکر اقض ما فات کما فات اذا تعارضا
تساقطا کل شیء یرجع الی اصله دع ما یریبک الی ما لا یریبک
الاسلام یجب عما قبله و امثال اینها از قواعد کلیه مستنبط
از اخبار ائمه اطهار سلام الله علیهم بسیار است در این رساله من باب
نمونه برخی فقرات اینها که در حین تحریر در نظر بود ثبت شد و تما





قوانین و احکام اسلام راجع بقران و خبر است و حجیت عقل و اجماع
علما و مجتهدین نزد ایشان صحیح و معتبر و مسئله بی حکم و بی فتوی نبوده و
نیست و بتمام احکام اسلام کتاب و سنت کافی و وافی است قال رسول الله
صلی الله علیه و آله انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا **مجلس دویم** در ذکر حکمت
تعدد شرایع باختلاف ازمنه از عهد حضرت آدم الی زمان حضرت
خاتم صلی الله علیه و آله تحقیق ربانی باید دانست شریعت احکام
خلق است بر حسب احوال و صفات و اقتضا کینونات ایشان و تغییر مکرر میکند
و وقتیکه احوال و مقتضیات تغییر نماید ان الله لا یغیر ما بقوم حتی
یغیروا ما بانفسهم اینکه قوای جسمانی و کمالات نفسانی انسانی بمرور و
تدریج خلق و انشا شده معاینست تا ضعف و ناتوانی مخلوق و قدرت و توانائی
خالق معین و مشاهد گردد **کما قال تعالی** و لقد
خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین ثم
خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة
عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشاناه خلقا آخر فتبارک الله

احسن الخالقین و چنانکه در عالم صغیر ترقی بتدریج بوده همچنین
کلیه عالم کبیر موافق ظاهر آیه شریفه الله الذی خلق السموات
والارض وما بینهما فی ستة ایام در شش روز و بعبارة اخری
در شش دوره چنانکه بعضی بیان نموده خلق شد و باقتضای اختلافات حالات
ادوار روزگار و اختلاف استعدادات تکالیف اهل عالم مختلف گردید
چه تکالیف و شرایع هر چند از جانب خداوند مقدر و مقرر میشود بملاحظه
صلاح حال اهل عالم و بر حسب اقتضای طبایع و استعدادات حالات طوایف
و امم خواهد بود و از عهد آدم تا حضرت خاتم با اختلاف ادوار و اطوار کاهی
اختلاف عمده کلیه در حالات و طبایع و عادات اهالی ازمنه حادث
شده و میشود حتی در فهم و ادراک و عقل و شعور و قوت و قدرت و تحمل و
طاقت و صبر نسبت بشئونات تکالیف و عبادات عمده تفاوتی بوده
پس باینجهة البته تکالیف خداوندی و احکام حکیم علی الاطلاق که راجع
بانهاست نسبت بتغییر حالات موضوعات تغییرات پیدا خواهد کرد که هر
وضع و هر زمان تکلیفی جداگانه دارد غیر از وضع و زمان دیگر از این است
که کلیه شرایع نیز از جانب خداوند حکیم علیم شش شریعت بوده اول





شریعت حضرت آدم و بعد شرایع انبیاء اولی العزم نوح ابراهیم موسی
عیسی حضرت خاتم الانبیاء سلام الله علیه و علیهم اجمعین و در این
دوره‌های مختلف در مواقع اختلاف عمده موافق حکمت و مصلحت این بوده
که بر حسب اختلاف حالات امت تجدید شریعت بعمل آید که احکام آن مناسبت
و اختصاص بآن دوره داشته باشد چنانکه هر کس بحالات گذشتگان رجوع
نماید و تفاوت حالات ازمنه مختلفه را با همدیگر موازنه کند مابین بعض
زمانها تفاوت کلی و فرق زیاد مشاهده خواهد کرد چه در ضعف و قوة
بنیه و بشره و چه در لطافت و غلظت اجساد و طول و قصر قامتها و عمرها
و چه در خیالات و تدبیرات و خواهشها و میلها و لباسها و غذاها بلکه
در عقل و هوش و ذکاوت مابین اهالی ازمنه مختلفه غالباً تفاوت
عمده مشاهده خواهد کرد و چون احکام الهیه برای اصلاح حالات مردم
میباشد پس بحسب اقتضاآت کلیه مختلفه من جانب الله تفاوت در احکام پیدا
شده که اهالی هر عهد و عصر طاقت و توانائی تکالیف اهالی عصرهای دیگر را
ندارند چنانکه این معنی از آیه شریفه مستفاد میشود قال تعالی
ربنا ولا تحمل علینا اصراً کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا

تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا — في الصافي اصرا اي حملا
ثقیلا یاصر صاحبه ای یحبسه في مکانه یعنی به التکالیف الشاقة کما حملته
على الذين من قبلنا یعنی به ما کلف به بنی اسرائیل من قتل الانفس وقطع
موضع النجاسة وغیر ذلک و البته این تکالیف نسبت باهل آن زمانها
تکالیف نسبت باهل آن زمانها تکلیف شاق و ما لا یطاق بوده که مکلف
بآنها بوده اند هر چند نسبت باین و حالات اهل این زمان شاق میباشد
و حکم لا یکلف الله نفسا الا وسعها عمومی است خلاصه مطلب اینست
چون از بدو خلقت تا زمانها بتبدیل ایام و اوضاع و مصالح و امزجه استعدادات
انتقال و تغییر پیدا میکند و مدرکهای مردم و طاقتهای ایشان و طبایع
ایشان باختلاف مکانها و زمانها باطول مدت در قبول تکالیف مختلف می
شود بایجهت شرایع مختلف و متعدد شده و علت ناسخ و منسوخ بر همین است
در بعض کتب معتبره ضبط کرده اند که گوشت هر جنبنده روی زمین از
حیوانات در شریعت حضرت آدم حلال بود بعض از آنها در شریعت
نوح حرام شد و همچنان نصاری مخالف نماز یهود گردید نکاح متعدد در مذهب
یهود جایز بود و در مذهب نصاری زیاده بر یکی حرام شد ختنه در مذهب





یهود جایز بود نصاری جایز نمیدانند جمع میان دو خواهر در شریعت موسی
مانند شریعت خاتم انبیا حرام است و در شریعت ابراهیم و نوح مذکور است
که حلال بود حکمت موافق اخبار و آثار تا بحال بمرور دهور
صد و بیست و چهار هزار پیغمبر از جانب خداوند بر اهل دنیا ارسال
مردم بعضی با بعثت عامه و برخی بعثت خاصه بعرصه روزگار آمده تا
اینکه حضرت خاتم صلوات الله علیه و آله در موقع ترقی حال اکوان و حصلات
نها مبعوث شد باقتضای وقت و زمان خود من جانب الله شریعت دیگر
آورده که خاتمه و ناسخ جمیع شرایع سابقه است و مادام حیات آنحضرت با
اوصیا و اولیا او حیات داشته و مردم بآنها دسترس بودند که اخذ مسائل
تکلیف مرکز رجوع بایشان بوده پس از وفات و غیبت ایشان تکلیف
مردم رجوع بعلما و مجتهدین است که جامع شرایط اجتهاد بوده و قوه استنباط
احکام و قدرت فهم کلام امام علیه السلام داشته باشند با علایم و آثاری
که خودشان بیان فرموده اند چنانکه میفرمایند انظروا الی رجل
منکم قد روی حدیثنا و نظر في حلالنا وحرامنا و عرف احکامنا
فارضوا به حکما فاني قد جعلته عليكم حاكما فالراد عليه كالراد

علی والرادّ علی علی حدّ الشرک بالله سبحانه وتعالی وقال عزّ
من قائل فلولا نفر من کل فرقة طائفة لیتفقهوا فی الدین و
لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون وچون تحصیل
این مقام حاجت بتحصیل مقدمات دارد از علم صرف ونحو ولغت وعلم
اصول وغیره واطلاع از فتاوی علما ومواقع اجماع ومعرفت تفسیر آیاتی
که متضمن احکام است وحصول ملکه راسخه وقوه قدسیه که شخص با او
مقتدر شود برد فرع بر اصل واینها برای همه کس سهل وآسان نبوده حاصله
تحصیل قوه شریفه نفس قدسیه چنانکه جمعی از طلاب عمرها در اینباب
صرف مینمایند ولی باین مقام نمیرسند مگر قلیلی از ایشان پس باین مقدمات
وباین جهة اجتهاد واجب کفائی شد نه واجب عینی چه اگر اجتهاد واجب
عینی میشد اغلب مردم از کسب وکار وتحصیل امر معاش ونظم حال بازمی
مانند وامر نظم مدنیت وکسب وزراعت که اسباب تعیش مخلوق خداوند است
ممکن نبود که بصعوبت برسد باین جهة اجتهاد واجب عینی نشد که شریعت سهله
وسمحه است تا تکلیف مردم آسان باشد قال تعالی ما جعل علیکم
فی الدین من حرج وقال وما کان المؤمنون لینفروا کافة





فلولا نفر الآیة پس بعد از آنکه کسی باین قوه ومقام رسید تکلیف
سایرین هم رجوع بایشان است قال تعالی فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون مجلس سیّم در رفع اشکال اختلاف آراء مجتهدین
وبیان اسرار وحکمت آن پس اگر کسی بگوید که شریعت حضرت ختمی مآب که
ناسخ شرایع دیگر وخاتمه آنهاست البته نوعاً یک شریعت است که خود
آنحضرت واولیا واوصیا آن ومجمل ومفصل وناسخ ومنسوخ ومحکم
ومتشابه آنرا بیان فرموده چیزی ناقص نگذاشته اند پس با این حالات
اختلاف آراء مجتهدین در غیبت حضرت حجة سلام الله علیه در
مسائل فروع از چه باب است در جواب گفته میشود که در واقع و
نفس الامر شریعت یکی است اختلاف ندارد در برخی مطالب ومسائل هست
که در دین ومذهب ضروریست که جمیع متدینین بر آن قائل ومعتقد
در آنها مابین مسلمین ابداً اختلافی نیست وهمگی بر آن معتقدند وبعض مسائل
هست نظری است که باید با اجتهاد وبا رجوع بادله شرعیه معلوم شود
چون در زمان غیبت که ظاهراً دست مردم بمعصوم نمیرسد وباب علم بتفصیلی
که ذکر میشود غالباً مسدود است وتکلیف علما ومجتهدین در مسائل

غیبت امام علیه السلام منحصر برجوع کتاب الله و باخبار و آثار ایشان
ایشان است و کتاب الله هر چند صدورش قطعی است ولی ظنی الدلالة است
اغلب اخبار و آثار و احادیث هم ظنی الدلالة است و هم ظنی الصدور خاصه با
اختلافی که در حال رواة و اخبار میباشد با بینهما تحصیل علم و یقین
بحکم الله واقعی اولی با این ادله عادة میسر نمیشود و تکلیف هم ساقط نیست
پس یقینا تکلیف همان است که عمل بحکم الله ظاهری شود برو فق آنچه بنظر
مجتهدین از ادله شرعیه راجح آمد و چون انظار و سلیقه مجتهدین هم با
همدیگر تفاوت دارد پس با این علتها در بعض مسائل فرعیه ما بین مجتهدین
خلاف ظاهر شد که تکلیف هر یکی هم عمل بمظنه و ترجیح رای خود میباشد
و اینقدرها اختلاف با وجود اتفاق ایشان بصحت عمل همدیگر و تقریر و
سکوت حضرت ولی امر علیه السلام در اینمقام و عدم منع ایشان با همه علم و
قدرت آنحضرت بهر گونه تصرفات خفیه و جلیه امری نیست که مضر در عمل باشد
و شاید برای بعض حکمتها صلاح امت را نیز در این دیده اند که با وجود علم و
قدرت خدا و قوه متصرفه ولی خدا از ایشان منعی در اینباب ظاهر نشده
بلکه تقریر بانحال فرموده و خواسته اند امر در زمان غیبت چنین باشد چنانکه





خودشان در بعض اخبار باینمعنی اشاره فرموده اند در اوایل اصول کافی در
باب اختلاف احادیث گوید که زراره از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده
گفته سئلته عن مسئلة فاجابنی ثم جائه رجل فسئله عنها فاجابه بخلاف
ما اجابنی ثم جاء آخر فاجابه بخلاف ما اجابنی واجاب صاحبی فلما خرج الرجلان
قلت یا ابن رسول الله رجلان من اهل العراق ومن شیعتکم قدما یسئلان
فاجبت کل واحد منهما بغیر ما اجبت به صاحبه فقال یا زرارة ان هذا
خیر لنا ولکم وابقی لنا ولکم ولو اجتمعتم علی امر واحد لصدقکم الناس
علینا ولکان اقل لبقائنا وبقائکم    وسوای این حدیث در علت اختلاف
اخبار و احادیث دیگر نیز هست که اختلاف بی حکمت نبوده چنانکه در بعض
احادیث باین مضمون اشاره فرموده اند    راعیکم الذی استرعاه الله
امر غنمه اعلم بمصالح غنمه ان شاء جمع لتسلم وان شاء فرق لتسلم
یعنی شبان شما که خداوند رعایت امر گوسفندان خود را از او خواسته
آن شبان اعلم است بمصالح گوسفندان خود اگر بخواهد آنها را جمع کند تا
سالم بمانند و اگر بخواهد از همدیگر متفرق میکند تا سالم بمانند حتی خرق سفینه را
در حکایت خضر و موسی بنظر میاید باینمعنی حمل شیم دیگر مثل آورده اند که کشتی را

حضرت خضر سوراخ کرد تا آنها که در صدد ضبط و غصب کشتی خوب و بی عیب
هستند از کشتی را محل اعتنا ندانسته باو دست نزنند قال تعالی فاردت
ان اعیبها وکان وراءهم ملک یاخذ کل سفینة غصبا پس با اجماع
ایشان در امر اصول دین خلاف جزئی در فروع بجهاتی که ذکر شد با سکوت
تقریر حضرت حجة سلام الله علیه محل اشکال نخواهد بود و این قدرها اختلاف
در امر مرافعات و محاکمات هم باعث اشکال در اعمال نخواهد بود چه
دعوا و امری که در محضر یکی از مجتهدین جایز الحکومة موافق رای و حکم
او تمام شد موافق حکم عموم علما و مجتهدین همان حکم لازم الاجراست
و مرافعه دیگر بعد از آن بیحاصل بلکه حرام و مخالف شرع انور است که هر حکم
مجتهد اول حکم داده باتفاق علماء و مجتهدین همان حکم مجری و معتبر
میباشد و با نهج شرعا اختلاف آراء ایشان هرگز اسباب اختلال امر مرافعات
و محاکمات نخواهد بود عجب است بعضی فرنگی پسندان این اختلاف آراء را از
عدم بصیرت گویا باعث نقص در قانون شریعت گمان نموده اند و حال
آنکه نقصی نیست خلاصه مطلب اینست که در مسائل دین مبین از اصول
و فروع برخی مطالب ضروری و بدیهی است که هر کس متدین باین دین است باید





باو قائل و معتقد باشد در آنها خواه از مسائل اصول باشد یا فروع خلاف
و اختلاف در آن جایز نیست بعضی نظری که حاجت باجتهاد و رجوع بادله دارد
بعد از تحصیل لوازم و شرایط اجتهاد و رجوع بادله شرعیه آنچه در نظر
مجتهد راجح آمد تکلیف خود او و مقلد او عمل کردن بر او است و این معنی نیز
ما بین علما اتفاقی است **مجلس چهارم** در بیان اینکه عمل در
غیبت امام علیه السلام نیز بعلم و یقین است نه بر ظن و تخمین اگر بگوئی
با اینکه خداوند میفرماید ولا تقف ما لیس لک به علم ان الظن
لا یغنی من الحق شیئا مجتهدین در زمان غیبت حضرت حجة و عدم
امکان رجوع بان حضرت عادة که راهی بتحصیل علم و یقین ندارند لابد
در احکام شرعیه عمل بظن مینمایند گوئیم با اینحالت باز عمل ایشان
راجع بقطع و یقین است نه بر ظن و تخمین زیرا که ایشان معتقدند بوجود
و حیوة امام علیه السلام که وجود او من جانب الله لطف است باهل عالم
و تصرف او لطف دیگر با حیات و حضور او در عالم و علم و قدرت او و تصرف
و علم او بحالات اهل آن که غالبا فی نفسها از آنها حاصل میشود جزم قطعی بوجود
بقای تکلیف اگر خداوند بر عمل باین ظن خاص حاصل از ادله شرعیه

راضی نشود و امام علیه السلام عمل بآن را تکلیف مردم نداند پس بر او واجب [حجت میباشد]
که بهر طریق ممکن است شاید و ارشاد خداوند برای مردم راه علمی [بگشاید]
و بهره وسیله باشد مانع از عمل باین ظن گردد زیرا که من جانب الله این
لطف واجبست او او قادر باینمعنی است و این تصرف از فواید ثمرات وجود وجود
امام علیه السلام است چنانکه خود شان فرموده اند ان لنا فی کل خلف
عدولاً ینفون عن دیننا تحریف الغالین وانتحال المبطلین وقال علیه
السلام لا تجتمع امتی علی خطاء پس امام علیه السلام با وجود حیات و علم
و قدرت اگر ما را در اینحالت باقی بگذارد یقین مینمائیم که خداوند همین را از ما
اراده کرده و باینجهت این ظن حجت است یعنی بجهت سکوت و تقریر آن حضرت نه از
جهت ظنیت که ظن من حیث هو حجت نیست جناب ابو عبد الله علیه السلام
فرموده ان الله لا یخلی الارض من حجة ولولا ذلک لم یعرف الحلال من
الحرام مسلم است اگر در چنین مقام از امام علیه السلام با وجود عدم مانع
هیچگونه تصرف و اقدام نشود با اینکه موقع حاجت است ثمره در عالم بوجود
او مترتب نخواهد بود و ایراد مخالفین با امامیه در باب اعتقاد بتصرف و برکت
وجود امام وارد میشود و اگر کسی العیاذ بالله از عدم معرفت بگوید آنحضرت

در حال



در حال غیبت متمکن از اینگونه تصرف نیست دلیل جهل و سستی بمقام امامت
و سلطنت و ولایت و عدم علم است بمقام خود و جواب آنحضرت بلکه از راه جهل و
قصور است در معرفت قدرت خداوند تأمل کن در معنی آیه شریفه ولو شاء
الله ما اختلفوا پس از این ادله معلوم میشود که امام علیه السلام باینگونه
ظن تقریر داشته و بر عمل بر آن راضی است و باینجهت مانع از این طریقه نمی
شود و مجتهدین یقین مینمایند که با عمل بآن ظن بتکلیف خود عمل
نموده اند و در حجیت اجماع علما فرموده اند که اجماع برای این حجت است
که قول معصوم علیه السلام با او داخل است و این است که مخالفت شخص معین
معلوم النسب را مضر و قادح اجماع نمیدانند و در احادیث معتبره متعدده
و متظافره وارد شده و علمای اعلام روایت نموده اند که تصرف امام
علیه السلام در غیبت مانند تصرف شمس و افاضه نور آفتاب است در زیر
سحاب پس علما این ظن را حجت میدانند نه از جهة ظنیت بلکه برای سکوت
و تقریر حضرت حجة و استنباط رضای او و الا ظن من حیث هو هرگز حجت
نبوده و نیست بعبارة اخری با جماع علما تکلیف باقی و راه یقین عادة
مسدود حالات ادله معلوم که غالبا مفید ظن است و تکلیف بما لا یطاق

غیر

غیر جایز پس بعلم قطعی معین میشود که برای مجتهد باین ظن حاصل از ادلهٔ
شرعیه معلوم عمل نمودن جایز بلکه واجب است بلکه تکلیف زمان غیبت همین
است و بس و این است که بعضی علما گفته اند ظنیة الطریق لا تنافی قطعیة
الحکم و بعد از فهمیدن این تفاصیل معلوم خواهد بود چنانکه جمعی از
اخباریین مدعی عمل بعلم و یقین بوده اند عمل مجتهدین اصولیین نیز
در فتاوی و احکام شرعیه نظر بتحقیق مذکور منتهی بعلم و یقین است
نه بظن و تخمین چنانکه ایشان هم در مقام فتوی صحیح است در هر مسئله
بگویند هذا ما ادی الیه ظنی و کل ما ادی الیه ظنی فهو حکم الله
فی حقی و فی حق مقلدی یقینا تا نتیجه این باشد که هذا حکم الله
فی حقی و فی حق مقلدی یقینا و هر کس تحقیق این مسئله را بخواهد
بفهمد بکتاب فتوحات نظامیه داعی رجوع کند که در باب افتتاح
و انسداد باب علم در این مسئله تحقیق مستوفی شده و هر کس بخواهد
باسرار و حکم غیبت حضرت حجت سلام الله علیه و بدفع برخی شبهات
راجعه باین مقامات مفصلا واقف شود بکتاب کشف الاستار جناب
مستطاب وحید العصر و فرید الدهر آقای حاجی میرزا حسین نوری

ادام الله



ادام الله افاضاته رجوع کنند و در این رساله زیاده براین گنجایش اطاله و
اطناب نیست لهذا بهمین قدر اکتفا رفت و فیه کفایة لمن تدبر

## حکمت در امتداد زمان غیبت

قال تعالی نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و
نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض الآیة فی الاکمال و
الغیبة ان القائم علیه السلم لما تولد نطق بهذه الآیة اگر گوئی
چه حکمت است در طول غیبت با اینکه در حضور آنحضرت ممکن است ظهور
انوار شریعت و رفع مفسده و ظلمت و بیان احکام واقعیه و اولیه بی واهمه و
بی تقیه گوئیم چون تکلیف آنحضرت در زمان ظهور غیر تکلیف سایر
ائمه علیهم السلام است که مدارا با کفار و مماشات با ظلمه و معاندین
تکلیف و سنت خداوند تعالی نیز بمفاد لا اکراه فی الدین غالبا
یعنی مادام بیضهٔ اسلام باقی است بنایش باجبار و اکراه نیست تا قوت و
قدرت مخالفین و معاندین را بخارق عادت و بدون اسباب ظاهریه سلب نماید
نفع و ضرر طاعت و معصیت بدیشان راجع بخدا نیست بلکه بخود بندگان است
قال تعالی لا تمنوا علی اسلامکم و از این است که میفرماید

و لو

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ مگر وقتيكه حفظ بيضهٔ اسلام منوط باجبار و اكراه باشد و موقع حكم آيهٔ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ رسيده باشد پس اگر آنحضرت با اينحالت ظهور كند يا بايد تمام مخالفين را بقهر و غلبه بكشد و با اكراه و اجبار ايشانرا بمقام اقرار بياورد يا اينكه تحمل و مدارا نمايد تا كشته شود و هيچيك از اينها تكليف آنحضرت نبوده و نيست چه هنوز در اين زمانها بعض اشخاص اتمام حجت نشده ممكن است بمرور حالت ايشان اصلاح شود علاوه بر اين اصلاب اين مردم از نطفه‌هاى مؤمن و كافر هنوز پاك نگرديده تا كشتن مخالفين و معاندين سهل باشد حال اينكه در بقاى اغلب اينها در عالم سفلى بعض مصالح و حكم ديگر هست قال تعالى وَلَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا و از حضرت باقر عليه السلام مروى است هيهات هيهات لا يكون فرجنا حتى تغربلوا حتى يذهب الكدر و يبقى الصفو و در موقع ظهور اگر آنحضرت مخالفين را نكشد و شر آنها را از خود دفع ننمايد آنها آنحضرت را مثل پدران بزرگوارش بكشند و شهيد نمايند در حاليكه بجاى خود عوض و بدل ندارد و ساير ائمه عليهم السلام

كه با معاندين



كه با معاندين و مخالفين على ما شاء و مدارا مينمودند و بشدايد و مصائب وارده تحمل داشتند و بشهادت تن ميدادند هر يك بجاى خود بدل و عوضى داشت ولى آن بزرگوار كه خاتم اوصياست اگر ظاهر شود و او را چون اجداد طاهرينش بكشند در جاى خود عوض و بدل ندارد پس نظم كلية عالم بهم ميخورد بوجوده ثبتت الارض والسماء و بيمنه رزق الورى علاوه اوصياء بملاحظه بعض عللها و حكمتها منحصر بدوازده ميباشد و ممكن نيست زياده بر آن باشد چنانكه در كتاب مفاتيح بعض اسرار آنرا بيان كرده ام پس با ينجهتها آنحضرت چندى در پردهٔ خفا ميماند تا عالم ظهور آنحضرت صلاحيت و نضجى بهم رساند و حجت خدا بمردم تمام شود ليهلك مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ و با اينكه منافع وجود او در حالت غيبت بعلت عدم اهليت اهل عالم از فوايد حضور كمتر باشد باز با ينجهت كه نقصى در حجت خدا نشود و اينگونه لطف واجب فوت نگردد وجودش در عالم من جانب الله لازم است بالمثل خداوند كه شخص را اشتها داده و قوام بدن را بسته بغذا كرده بايد غذا را خلق فرموده باشد و چون عطش داده لطفا بايد آب خلق و موجود فرموده باشد و راه تحصيل آنرا

با عقل

## مجلس چهارم

با عقل طبیعی ایشان بدهد پس با اینحالت اگر کسی که اهل و جهالت بوده
بتحصیل آن نبود تشنه و گرسنه بماند و یا آب بدی و مضر بخورد مریض
شود یا در روز بازار کاهلی و نفسانیت بر خود ببندد گرسنه و بیکار و بیعار
راه برود و هلاک شود نقصان در حکمت خدا نخواهد بود پس برای اکمال
حجت وجود این لطف از خدا لازم است هر چند اغلب مردم بعلت نفسانیت
و عدم اهلیت خودشان از کلیه این فیض و ظهور کلی بی نصیب بمانند لئلا
یکون للناس علی الله حجة و برای شخص ثمره وجود مسعود وقتی معلوم
میشود که در تصدد مجاهده با نفس خود باشد تا شایسته ظهور انوار و منشا
اسرار گردد من جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا الآیة اللهم انا نشکو
الیک فقد نبینا و غیبة ولینا و کثرة عدونا و شدة الفتن بنا
و تظاهر الزمان علینا و قلة عددنا فصل علی محمد و آله و اعنا
علی ذلک بفتح منک تعجله و بضر تکشفه و سلطان حق تظهره

ای گهر تاج فرستادگان — تاج ده گوهر آزادگان
ای مدنی برقع و مکی نقاب — سایه نشین چند بود آفتاب
منتظران را بلب آمد نفس — ای ز تو فریاد بفریاد رس





ملک برآرای و جهان تازه کن — هر دو جهان را پر از آوازه کن
سکه تو زن تا امرا کم زنند — خطبه تو زن تا خطبا دم زنند
خاک تو بوئی بولایت سپرد — باد بفاق آمد و آن بوی برد
باز کش این مسند اسودکان — غسل ده این منبر آلودگان
کم کن اجری که زیادت خورند — خاص کن اقطاع که غارت کنند
ما همه جسمیم بیا جان تو باش — ما همه دیویم سلیمان تو باش
شحنه تو بی قافله تنها چراست — قلب تو بی پس علم آنجا چراست
از طرفی رخنه دین میکنند — وز دگر اطراف کمین میکنند
گر نظر از راه عنایت کنی — جمله مهمات کفایت کنی

## مجلس پنجم

در مطلوبیت نکاح و جواز تعدد زوجات قال تعالی فانکحوا
ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلث و رباع فی من لا یحضره الفقیه عن ابی جعفر
علیه السلم قال قال رسول الله ما بنی بناء فی الاسلام احب الی الله من
التزویج و فیه ایضا عن جعفر بن محمد علیهما السلام الرکعتان
یصلیهما متزوج افضل من سبعین رکعة یصلیهما عزب و قال

رسول الله صلعم اکثر اهل النار العزاب وفیه ایضا قال ابو عبد الله
علیه السلم من ترک التزویج مخافة الفقر فقد اساء الظن بالله عز وجل ان الله
تعالی یقول ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله وفیه ایضا عن ابی
عبد الله علیه السلم اکثر الخیر فی النساء علاوه بر این حکمتها چون
کثرت توالد و تناسل موجب انتظام امور مدنیت و ازدیاد ظهور نتایج
خلقت و مایه تکمیل معرفت بود و ظهور مودت و محبت مابین افراد انسانی
از هر شعبه و قبیله که موجب پیشرفت امور مدنیت است فی نفسها مطلوب خداوند
است و موافق نتیجه خلقت عالم قال تعالی وجعلناکم شعوبا وقبائل
لتعارفوا پس هر قدر نسل بنی ادم و اولاد انسان بیشتر باشد که معاونت
بیکدیگر نموده و از همدیگر کسب معرفت نمایند مطلوبست و کثرت افراد بنی
نوع انسان در تکمیل اطوار مدنیت و تحصیل معرفت مدخلیتی عمده دارد
و تزویج باعث میل و رغبت بکسب و کار و تحصیل روزی بزراعت و تجارت
و عمده سبب معاونت بنی نوع انسانی بهمدیگر می باشد از انست که حضرت
رسالتپناه صلعم میفرماید اتخذوا الاهل فانه ارزق لکم و عزب بودن
شخص موجب بعض مفاسد عمده و ابواب اخذ عن تسویل شیطانی است و تزویج





مایه سلامت و باعث حفظ شخص است از خیانت و قباحت و سبب خلاصی اوست
از مفاسد عزوبت چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و اله میفرماید من
تزوج احرز نصف دینه و میفرماید النکاح سنتی و من رغب عن سنتی
فلیس منی و میفرماید تناکحوا تناسلوا تکثروا الحدیث و بجهة
برای نکاح که مطلوبست در شریعت بعض شرایط و اشکالات مثل
طلاق قرار داده شده تا برای هر کس سهل باشد حتی محض تزویج امر
مزاوجت و تسهیل ان صیغه تمتع را نیز مشروع فرموده اند که معقوده حلال
با نکاح دایمی بجهة ضیق امر معاش و مسائل لوازم ان برای همه کس اغلب میسر
نمیشود و با این حالت ممکن است نفس شخص او را بمهالک بیندازد و با مشروعیت متعه
این اشکالات و محذورات ممکن است غالبا رفع شود چنانچه مشروعیت ان
از زمان حیات حضرت رسالتمآب مسلم است موافق ایه شریفه فما استمتعتم
به منهن فاتوهن اجورهن فریضة و مسلما تکالیف و لوازم ان برای مرد
و زن از لوازم عقد دایمی خیلی کمتر است و ان گونه مزاوجت برای اغلبی سهل
میباشد و در مشروعیت متعه بلا شبهه عزوبت و ارتکاب زنا نیز کمتر
میشود و خداوند طبیعت انسانی شهوت را محرک و مقتضی مناکحت قرار

داده فرموده نسائکم حرث لکم فأتوا حرثکم أنّی شئتم مثل شخصی که
بنده خود تخم و آلات و ادوات زراعت دهد و زمینی برای تخم و شخم مهیا
نماید بکیرا هم موکل کند بتقاضا و طلب اقدام بر این عمل با اینحالت اگر آن
بنده تکاهل و تساهل نموده آلات حرث را معطل و بی فائده بگذارد
البته خلاف رضای مولا خواهد بود پس خداوند که برای شخص نطفه داده
تا تخم باشد و رحم مهیا کرده که بمنزله زمین زراعت است و شهوت طبیعیه
داده که محرک شخص باشد بکاشتن تخم انسانی با اینحالتها اگر ترک
تزویج نماید و از حاصل و منافع آن صرف نظر نماید البته بخلاف حکمت و
خلاف رضای خدا خواهد بود و باید دانست چنانکه در باب ترویج برجال
تأکیدات و ترغیب شده بنسوان نیز بجهة مصالح کلیه تأکیدات در اینباب
وارد است فی العلل قال نزل جبرئیل علی النبی صلی الله علیه و آله
فقال یا محمد انّ ربّک یقرئک السلام و یقول لک انّ الأبکار اذا
ادرکن ما یدرک النساء بمنزلة الثمر علی الشجر فاذا اینع الثمر فلا دواء
له الا اجتنائه و الا افسدته الشمس و غیّرته الریح وانّ الأبکار اذا ادرکن
ما یدرک النساء فلا دواء لهنّ الا البعولة و الا لم یؤمن علیهنّ الفتنة

حکمت



حکمت در طلاق و بعض قیودات راجعه بآن قال تعالی
یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهنّ لعدتهنّ و احصوا العدة و
اتقوا الله ربکم لا تخرجوهنّ من بیوتهنّ الی ان قال لا تدری لعل الله
یحدث بعد ذلک امرا چون طلاق و افتراق موجب کدورت و نفاق
و منافی منافع و فواید ازدواج بود بآنجهة شارع مقدس بحسب امر الهی
بنای انحلال نکاح بسهولت قرار نداده تا مرد بجزئی رنجش و کدورت
نتواند بی تأخیر و مهلت منکوحه خود را مطلقه نماید بلکه برای طلاق
شروطی قرار داده مثل حضور عدلین در اجرای صیغه طلاق و بودن
زن در طهر غیر مواقعه که بسا میشود بتأخیر حضور عدلین ندامت و پشیمانی
در طلاق از مرد و زن ظاهر شود و از آن صرافت بیفتند و با علاقه
زوجیت باقی بمانند و در موقع حیض نیز چون رغبت کم میشود قرار آنرا
بطهر گذاشته اند آنهم در طهر غیر مواقعه که شاید ظهور رغبت مرد و
زن در آن موقع ببقاء امر زوجیت باز باعث ندامت در طلاق باشد
علاوه بر آن قرار عدّه گذاشته اند که شاید در زمان عدّه شخص نادم ببقاء
علقه زوجیت مایل شود و رجوع کند که بی حاجت بعقد جدید باز علاقه

زوجیت

## مجلس پنجم

زوجیت باقی بماند و عده ستر قرار عده ملاحظه پاکی رحم است از نطفه
غیر که بعد از تولد مولود ولد شبهه نباشد و اگر زن تمام عده گذشت و مرد
رجوع نکرد تا سه دفعه طلاق دادن را جایز فرموده اند و اگر بعد از
عقد سیم دفعه سیم طلاق داد دیگر بدون محلل تزویج جدید مطلقه با
سه طلاق را جایز نفرموده اند شاید اینهم برای تحذیر مرد باشد از طلاق
سیم که شخص غیرتمند بتصور لزوم محلل بلکه بطلاق سیم اقدام نکند و
علقه زوجیت باقی بماند که طلاق در مقابل منافع بقا علقه زوجیت
و ملاحظه برخی مفاسد که در افتراق و طلاق هست مطلوب شارع
مقدس نیست کما قیل تا توانی پا منه اندر فراق ابغض
الاشیاء عندی الطلاق و همین معنی از آیه شریفه نیز استنباط می شود
قال تعالی وان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهله وحکما
من اهلها ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما اگر بگوئی با این حال
عدم مطلوبیت طلاق و افتراق چرا شارع مقدس صلوات الله علیه
کلیة از طلاق منع نفرموده اند جواب این است که اگر تجویز طلاق نمی شد
شخص خود را بعد از تزویج در باب زوجه اختیار مید انست و نمی توانست





در صورت اکراه از این پیچیده گی خود را خلاص کند و افتراق نماید چنانکه
مذهب بعض ملل خارجه بر این است پس آنوقت در کلیه میل بمزاوجت میان
مردم کمتر می شد و منافع و فواید امر تزویج غالبا از میان میرفت و شخص غالبا
جرئت و اقدام بمزاوجت نمیکرد که مبادا حالت آزادی و اختیار از دستش
برود و مجبور بابقاء زن مبغوضه بوده نتواند از دست زن خود خلاص شود
و حکما گفته اند قدم الخروج قبل الولوج پس طلاق را تجویز فرمودند تا شخص
در اقدام بامر تزویج آسوده خاطر بوده خود را در ابقا و امساک و تسریح و ارخا
زوجه مختار دانسته بواسطه مجبوریت در ابقاء زوجیت از کلیه اختیار مزاوجت
بی میل نگردد و بی رغبت نشود و اگر شخص در ابقاء زوجیت مجبور می شد ممکن
بود در صورت کراهت روز بروز بی رغبتی و کدورت باطنی بیشتر بوده و این
حالت مؤدی بنتایج بد و منتهی بمفسده و هلاکت گردد پس واضح است که ملل
خارجه در عدم تجویز طلاق بسیار سهو کرده اند چنانکه مذکور است در دول فرنگستان
بسکه معایب و مفاسد عدم جواز طلاق بمرور دهور ملتفت شده اند حالا
اغلبی بخلاف مذهب خود شان ناچار طلاق را جایز و معمول نموده اند و این مسئله
حکم اسلام را ترجیح داده اند چنانکه در مذاهب ایشان فساد دیگر هم منحصر

کردن زوجه است بیک نفر که این هم منافی حکمت است چنانکه اگر سوء رای زن و مرد
باهم نگرفت و بین ایشان کدورت رسد در شریعت اسلام خلاصی زن و مرد از
آن مخمصه با طلاق ممکن است و اگر کدورت هم نباشد ولی شخص با عدم
کدورت برای بعض مصالح شخصیه با بقاء زوجه اولی مصلحتی در اختیار
زوجه دیگر بیند شرع مطهر اختیار زنهای متعدده بر او ممکن و مقدور است
تا چهار زن بعقد دائمی و علاوه بر آن بعقد منقطع یا بملک یمین با کمال
سهولت پس در شریعت اسلام مرد در اختیار ازدواج و نکاه داری زوجه
هیچوقت مجبور نخواهد بود چه میتواند طلاق داد و میتواند با بقای زوجه او زن دیگر
هم اختیار کند که برای شخص مسلم کلیه در امر تزویج اشکال و مجبوریتی
نخواهد بود بخلاف بعض ملل خارجه که در شریعت ایشان همینکه شخص زنی را
بزوجیت قبول کرد دیگر از او جز بمرگ خلاصی ندارد ببین تفاوت ره
از کجاست تا بکجا **مجلس ششم** **حکمت** در جواز
اختیار تعدد زوجات در شریعت مقدسه و بیان عدم جواز تعدد آن پس
باید دانست که فوائد لزوم عقد شرعی ازدواج و جواز متعدد نمودن
زوجات و حسن اختصاص زن بمرد موافق شریعت مطهره مصطفویه و هم





معایب خلاف آن از ناصیه حال ولد الزنا و شقاوت او و بی پدری و خفا معلوم
میشود و اگر برای زنها نیز تعدد ازواج جایز بود پس میاه رجال با همدیگر مختلط
میشد و انتساب اولاد حاصل بوده معین نمیشد که مولود از نسل کدام
شخص است تقرار عده برای این است که نطفه ها بهمدیگر مختلط نشود ولی برای
مرد که تعدد زوجات جایز شد برای این است که این محذور را نداشت و هم در
آن صورت زن بی شوهر کمتر میماند میگویند وقتی در بعض ممالک خارجه بلد
بجهت اختصاص مرد بزن و عدم قدرت مرد بتزویج زنان متعدده که خلاف
مذهب و طریقه ایشان است جمعی از زنها بی صاحب مانده مفاسد بر پا
شد و خلل بنظم و ترتیب مدنیت راه یافت پس برای دفع این مفاسد در
چند جا از بلاد بزرگ آنطرفها زنا خانه بنا نموده زنهای بی شوهر و بی
صاحب مانده را بآنجا جمع کرده کفیل معاش آنها شده و از آنها پرستاری
نمودند تا آنچه پسر باشد جزء لشکر و عسکر و عمله کارخانها قرار دهند
و آنچه دختر باشد بآنها صنعت و کسب و کار یاد دهند که اگر برای آنها
صاحبی پیدا شد ازدواج نمایند و الا آنها نیز مثل سایر زنان فاحشه
در آنجا بی شوهر یا قحبها راه بروند و مشغول کار باشند پس اگر بعین

انصاف کنیم نکاه عیب اختصاص زن و حسن عدم اختصاص از این تفصیل بیشتر
واضح و مبرهن خواهد بود و حکم اختصاص مرد بزن اگر در شریعت عیسی
هم بود میتوان گفت آن حکم با آن جزو زمان اختصاص داشته که شاید آن
وقت مصلحت در این بوده یا اینکه جماعت زنان آن وقتها از مردان کمتر بوده
که این مفاسد مترتب نمیشد حال اگر بمرور دهور جمعیت ایشان زیاد شده
و عدد زن وفور بهم رسانید پس با شریعت حضرت ختمی مآب و اقتضای این زمان
حکم آن شریعت منسوخ گشته و در این زمان بوضوح رسیده که اختصاص
مرد بزن آشکار موجب قباحت و فضاحت و منتج نتایج بد میباشد حتی
ماثور است در بعضی از منه برخی از مردم دختر خود را میکشت چنانکه
در قرآن مجید هست واذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت و در
آیه دیگر میفرماید واذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا و هو
کظیم ایمسکه علی هون ام یدسه فی التراب پس شریعت تعدد زوجات
در طریقت اسلام صاحبان دختران را از وحشت پاره محذورات و اهم خلاص
نموده است و این همین معنی دلیل کمال این شریعت میباشد وقتی که این مسئله را نوشتم
یکی از زنان شنیده گفته بود که جواز تعدد زوجات عقلا هرگز حسنی ندارد





و بقراریکه نقل کردند آن زن خیلی بدهیئات هم بود شوهرش سابق زن
دیگر داشته این را هم بپاره جهات در ثانی عقد کرده در جواب گفتم باو
بگویید اگر این مسئله در شریعت ما نبود امثال تو را تنها کسی بزنی و جفتی
قبول نمیکرد بگیرد و نجات شما منحصر بمثل شما باشد لکن هم شارع مصالح
کلیه نوع را ملحوظ میدارد نه مصلحت یکنفر و دو نفر را و شک نیست
که صلاح کلیه نوع زنان در این است پس آن زن از ایراد خود پشیمان شده
بود تتمه قال تعالی و ان خفتم الا تعدلوا فواحدة پس
شخص اگر بداند با تعدد زوجات از او ظلم و اجحاف و تقصیر در ادای
حقوق آنها خواهد بود آنوقت باید بیکی اکتفا نماید و چون نفوس
ما ها ضعیف است و تعدیل از هر کسی سهل نیست پس صلاح دنیا و
آخرت شخص و موافق احتیاط اینست که با وجود شرعیت زوجات باز
بیکی اکتفا نماید قال تعالی ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء
ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل بعض اشخاص دیده میشود که زنهای
متعدد دارند و همیشه در آزار و اذیت و زحمت و مرارت گرفتارند از
عهده ادای حقوق آنها غالبا بر نمی آیند سهل است گاهی این فقره باعث نقص و

ضرر مال و آبروی شخص میشود و غالباً هیچکدام از اینها بمرد باطناً دلسوزی
نمیکنند و مهربان نمی شوند و اتلاف مال او بمقتضای فطرت نمیکنند و در صدد محافظت
مال و آبروی شوهر نمیشوند پس باین ملاحظات اگر شخص برای حفظ ضرر فتنه و اسودگی
خود بیکزن اکتفا نماید مایه آسایش و موافق احتیاط خواهد بود
فتأمل

## مجلس هفتم حکمت ارث بردن مرد دو برابر زن

قال تعالی للذکر مثل حظ الانثیین از جمله علل و حکمتهای این آیت است
که صداق را مرد میدهد و زن میگیرد و نفقه زن بعهده مرد است بر عکس
و بذمه زن از دیه بر عاقله چیزی وارد نمی شود و بر او جهادی نیست فی العلل
عن محمد بن سنان ان ابا الحسن الرضا علیه السلام کتب الیه فی ما کتب من جواب
مسائله علة اعطاء النساء نصف ما یعطی الرجال من المیراث لان المرأة
اذا تزوجت اخذت والرجل یعطی فلذلک وفر علی الرجال و علة اخری
فی اعطاء الذکر مثلی ما تعطی الانثی لان الانثی فی عیال الذکر ان
احتاجت و علیه ان یعولها و علیه نفقتها و لیس علی المرأة ان تعول
الرجل و لا تؤخذ بنفقته ان احتاج فوفر علی الرجال لذلک و ذلک قول
الله عز و جل الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی





بعض و بما انفقوا من اموالهم و فیه عن هشام بن سالم ان ابن ابی العوجاء
قال للاحول ما بال المرأة الضعیفة لها سهم واحد و للرجل القوی الموسر سهمان
قال فذکرت ذلک لابی عبدالله علیه السلام فقال لان المرأة لیس لها عاقلة و لا
نفقة و لا جهاد و عدّ اشیاء علینا غیر هذا و علی الرجل هذا فلذلک جعل
للرجل سهمین و لها سهم

## حکمت در باب اینکه چرا زن از ترکه

زوج خود از عقار ارث نمیبرد باینفقره بعض علتها در علل روایت شده
من جمله اینکه زوجه این ارث ابجهة نسب نمی برد و ارث اصلی و نسبی نیست بلکه عرضی
و سببی است و ممکن است زن بعد از وفات شوهر شوهر دیگر اختیار
کند پس اگر شوهر و اولاد شوهر دیگر در صورت ذیحق بودن در رقبه
املاک غیر منقوله دست تصرف بملک و عقار و ورثه و اطفال زوج
متوفی دراز کنند که باعث صدمه و ضرر عمده باشد فلهذا ارث او را
از چیزهای قرار دادند که حمل و نقل و تغییر و تبدیل و معاوضه آن سهل تا موجب
بعض ضررها و مفاسد عمده نگردد فی العلل فی جملة حدیث عن ابی
عبدالله علیه السلام فی بیان ان العقار لا میراث لهن فیها قال علیه السلام
لان المرأة لیس لها نسب ترث به و انما هی دخیلة علیهم و انما صار هذا هکذا

لئلا تزوج فيجيئ زوجها او ولدها من قوم آخرين فيزاحمون هؤلاء في
عقارهم

## حکمت

در جلد سیم بحار از فضل بن شاذان نقل میکند که گفته است ان
سئل سائل اذا حاضت المرئة لا تصوم ولا تصلي قيل لانها في حد النجاسة
فاحب ان لا تعبد الا طاهرا ولانه لا صوم لمن لا صلوة له فان قال فلم
صارت تقضي الصيام ولا تقضي الصلوة قيل لعلل شتى فمنها ان الصيام
لا يمنعها من خدمة نفسها وخدمة زوجها واصلاح بيتها والقيام
بامورها والاشتغال بمرمة معيشتها والصلوة تمنعها من ذلك كله
لان الصلوة تكون في اليوم والليلة مرارا فلا تقوى على ذلك و
الصوم ليس كذلك ومنها ان الصلوة عناء وتعب واشتغال الاركان
وليس في الصوم شيء من ذلك وانما هو الامساك عن الطعام والشراب و
ليس فيه اشتغال الاركان انتهى

**مجلس هشتم** **حکمت**

در حرمت شرب و قمار باری قال تعالی انما الخمر والمیسر والانصاب
والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون انما
يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر و





يصدكم عن ذكر الله وعن الصلوة یعنی این است جز این نیست شراب و قمار و بتها
و تیرها یعنی آن تیرها که در زمان جاهلیت با آنها قمار می باختند رجس است و پلید
ناشی از عمل شیطان پس اجتناب نمائید از آن تا شاید رستکار باشید جز این نیست
که شیطان اراده میکند تا بین شما بیندازد عداوت و دشمنی در شراب و
قمار و مانع شود شما را از یاد خدا و نماز پس بدانکه اغلب سر و حکمت
حرمت شرب و قمار آشکار است و عمده این است که اینها انسان را مانع میشود
از توجه مشغولیت بسر تکوین و نتیجه خلقت که واضح است اینهمه آفرینش و
فطرت با اینهمه دقایق و حکمت در خلقت آسمان و زمین برای تعیش چند
روز و شراب خوردن و قمار باختن و روز گذرانیدن نبوده بلکه نتیجه و غایتی
در این خلقت با عظمت منظور است که انسان باید در صدد تحصیل او باشد
شراب و قمار برای شخص مانع از هر کار بوده مسلما انسان را از یاد خدا و
نمازها غافل مینماید و او را مشاغل لازمه دیگر از کسب و کار و معاشرت بنی
نوع را هم تمدن باز میدارد و انس و الفت را غالبا مبدل بعداوت می
کند و حال آنکه شرعا تالیف قلوب مؤمنین مطلوب است قال تعالی
هو الذی الف بين قلوب المؤمنين حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فرموده شارب الخمر کعابد الوثن یعنی شراب خوار مانند بت پرست است و شراب
و قمار لذت خواب و استراحت و تعیش و لذاید دیگر را غالباً از نظر می برد
و هر گونه بازی و برد و باختی داخل قمار و حرام است سوای تیر اندازی و اسب
اسب تازی که بجهة مصالح شرعیه اینها را مستثنی کرده اند ببین چه قدر
اشخاص نجیب و اصیل با مکنت و ثروت را قماربازی در خاک سیاه نشانده
و آنها را بدخلق و ذلیل و بی قدر و بی اعتبار کرده است و صورت و سیرت و
اخلاق آنها را تغییر داده چه محبتها مبدل بعداوت نموده دوستان اخلاق
قمارباز و شراب خوار همین قدر کافی است که این طائفه غالباً از دزدی و دروغگویی
و بی انصافی و بیمروتی هیچگونه پرهیز ندارند و برای تحصیل وجه قمار ابداً
در قید ننگ و عار نمی باشند و باید متنبه شد که اختلاط با شرابیها و قمار
بازان مرض مسری است پاکان و نیکان را احتراز از ایشان لازم است که مبادا
طبیعت با وساخ ایشان آلوده نگردد و الفت و مصاحبت آنها در اندک زمانی
موثر و سرایت مرض نشود خصوص در خلوات آنها از احتیاط دور است و ملازمت
و معاشرت با ایشان برای عقل و دانش مایه فتور و قصور است از ابو عبدالله
علیه السلام مرویست که فرمود لا ینبغی للمؤمن ان یجلس مجلساً یعصی الله





فیه و لا یقدر علی تغییره و معروف است اکثر حالا جمعی از عقلا و حکمای
فرنگستان اتفاق کرده اند بمنع شراب حتی از خوردن قلیل آن نیز منع
شدید مینمایند که مودی بخوردن قدر کثیر بوده و اعتیاد آن مزیل الحیات
و منتهی بحالت اضطرار و قطره از آن در حکم قنطار است و عدم اجتناب
از قلیل مودی بپرهیز نکردن از بسیار است پس باید او را زهر هلاهل
سم و سم قاتل تصور کرد و از کم و زیاد آن اجتناب نمود و مسلم است جمیع
اخلاق حسنه و خوبیها بسته بوجود عقل است که سرمایه تمام کمالات انسانی
است و بالحرف شراب غیر اهل عقل مباشد چنانچه شخص در حالت مستی
چنان از عقل بیگانه میشود که ابداً متوجه حفظ عرض و ناموس و
صداقت و امانت خود نمی تواند بود و بحسن و قبح اشیا هرگز ملتفت نمیباشد
معاینه دیده میشود که شخص را بیحیا و بی غیرت مینماید قبح فحشا و منکر و
دروغگویی و خیانت و رذالت بی غیرتی و بی حمیتی را از نظر شخص در آنحالت
میبرد که بعد از هشیاری چه قدرها اسباب حسرت و ندامت شخص میشود حتی
گاهی شخص از شدت مستی و غفلت مرتکب قباحتی میشود که بعد از هشیاری
و برخورداری از عزت و حمیت از زندگی ملول شده اقدام بهلاکت خود

مینماید بلکه مادامیکه مست است ادراک عصبیت و عزت و مشاعر شخص چنان
سست و ضعیف میشود که بقبایح و فضایح این اعمال ابدا ملتفت نمیباشد
همین حالتها که از شرب بهمها در حالت مستی و عربده جوئی معروفست از بیحیائی
و بیشرمی و بی مبالاتی و هرزه گوئی و هرزه گردی باید در تنبه سایرین کافی است با
حالتی و پریشانی حواس و اختلال مشاعر و افتادن در کوچه و معابر
و بهت و بلادت و گاه بشاشت و غمگینی بلا جهت و صداع و بعضی اتفاقات
مثل خلع اعضا و عضلات و پریدگی رنگ و ضعف و حرکت قلب از آثار
این سم قاتل است خداوند نظم اداره مملکت بدن را بر همه اعضا عقل
موکول نموده و ترتیبات انرا با عقل منتظم نموده چنانکه از حضرت صادق
علیه السلم خبر روایت کرده فرموده اند دعامة الانسان العقل و العقل منه
الفطنة و الفهم و الحفظ و العلم و بالعقل یکمل الانسان و هو دلیله
و مبصره و مفتاح امره حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده ما قسم
الله للعباد شیئا افضل من العقل و نعم ما قیل خدایا بآنکس که
عقل ندادی چه دادی و آنکه عقل دادی چه ندادی ایضا حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود الخمر جماع الاثم و ام الخبائث





حکایت آورده اند که زاهدی با امیر شهری خلطه و دوستی کرد امیر در
خفیه لوده هر گونه اعمال بد بود زاهد او را منع و ملامت میکرد روزی
امیر در خلوت با زنی و پسری و طفلی نشسته مشغول شرب بود زاهد بی
خبر آنجا رفت امیر او را بانجا نخواست همینکه وارد شد امیر درها را
بسته زاهد را تکلیف شرب کرد زاهد مخالفت نمود امیر شمشیر برداشته بزاهد گفت
حالا که بانجا وارد شدی و این بساط را دیدی یکی از این کارها را باید بعمل
آری تا این طفل را بکشیم که سر کار ما و شما فاش نگردد و یا با این زن زنا
کنی و یا با این پسر لواط نمائی بنظر زاهد خلاص از این ورطه خوردن
شراب قدری سهل آمد میل بشراب کرد همینکه مست شد چشمش بزن افتاد
آتش شهوتش شعله ور گردید امیر گفت تا با این لواط نکنی نزدیکی با زن میسر
نیست زاهد باین امر شنیع مایل و مرتکب شد لحظه نگذشت باز متوجه زن گردید
امیر گفت اگر این طفل کشته نشود راز ما از پرده بیرون می افتد زاهد طفل را
نیز کشت بعد از این اوقات با زن مقاربت کرد و این فقره در آن شهر شهرت
و دهان عوام افتاد زاهد ناچار بجلای وطن مبتلا شده دیگر خبری از او
بار نیامد چون اینهمه مفاسد شرب و بدمستی در نظر او سهل گردید پس خانه دین و

ایمان او از مستی خراب شد و مانند شراب است قمار و قمار بازی که انسان را از
ذکر خداوند و اعمال صالحه و نماز باز میدارد و مال و مکنتش را بباد فنا
میدهد اعتبارش را از انظار میبرد و تولید عداوت با دور و نزدیک مینماید
کما قال تعالی اِنَّمَا یُرِیدُ الشَّیْطَانُ اَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ
فِی الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ وحال آنکه بقای او از دیاد دوستی و محبت ما بین بنی
نوع انسان برای موافقت و معاونت همدیگر که نظم عالم و عیش بنی آدم
بسته بر آنست بتوفیق خداوند مطلوب است نمی بینی چه قدر ثواب در ملاقات و تزاور
با مؤمنین و عیادت مرضای ایشان و دردستگیری از ایشان روایت شده از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود هر که شاد کند مؤمنی
را شاد کرده مرا و هر که شاد کند مرا خدا را شاد کرده و محبوب ترین اعمال نزد
خداوند شاد کردن مؤمنان است و چه قدر در احادیث در دوری کردن از
برادر مؤمن و کناره جوی از او مذمت وارد شده حضرت رسول صلی الله علیه و
آله فرمود دو نفر مسلمی که از همدیگر قهر کنند و از هم دوری جویند و سه
روز چنین باشند و باهم صلح نکنند از دایره اسلام بیرون میروند و هر کدام
که ابتدا بصلح نماید روز قیامت زودتر داخل بهشت خواهد شد و

چه قدر



چه قدر احادیث در ثواب الفت و آشتی مؤمنان وارد است و یک سر حرمت غیبت
مؤمن و تهمت بر او و سر معصیت قطع رحم همین است که باعث نقصان محبت و
دوستی ما بین بنی نوع میباشد و اینمعنی مخالف حکمت کلیه نظم عالم و منافی
لوازم آسایش بنی آدم است در اصول کافی از ابیجعفر علیهما السلام از رسول
الله صلی الله علیه و آله اَلْقِ اَخَاکَ بِوَجْهٍ مُنْبَسِطٍ **مجلس نهم در**
**حکمت در حرمت غیبت** قال تعالی وَلَا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضًا اَیُحِبُّ
اَحَدُکُمْ اَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ اَخِیهِ مَیْتًا فَکَرِهْتُمُوهُ یعنی باید غیبت نکند
بعضی از شما بعض دیگر را آیا دوست میدارد یکی از شما که بخورد گوشت
برادر خود را در حالیتکه مرده باشد پس مکروه میدارید شما آن مرده
خوردن را از حضرت سید الانام صلی الله علیه و آله مرویست نَزِّهُوا
اَسْمَاعَکُمْ عَنِ اسْتِمَاعِ الْغِیبَةِ فَاِنَّ الْقَائِلَ وَالْمُسْتَمِعَ شَرِیکَانِ فِی الْاِثْمِ
یعنی پاک کنید گوشهای خود را از شنیدن غیبت بدرستیکه گوینده و شنونده
شریکند در آن گناه در حقیقت غیبت نسبت دادن چیزی است بیکی از برادران
ایمانی که اگر بگوش او برسد او را ناخوش میدارد اگرچه آن چیز در او
موجود باشد و هر گاه در او نباشد پس آن معصیت افترا و تهمت است علاوه

بر اینکه

برانیکه بهتان وافترا خود نیز معصیتی است فوق معصیت در نظر اهل
بصیرت سر حرمت این خصلت بد واضح است چه خلقت با عظمت عالم و
آفرینش جمله بنی آدم البته برای نتیجه و غایتی است و عبث نیست اَفَحَسِبْتُمْ
اَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا و مسلما ظهور این نتیجه و غایت بسته بمحبت و الفت ما
بین بنی نوع انسان است تا بمعاونت همدیگر امر نظم مدنیت محکم و آسایش
فراهم آید و شخص بتواند بذکر و عبادت خداوند مشغول شود و ثمره و فایده
خلقت برسد و از این بابت است مذمومی استهزاء و شماتت و امثال اینها
که مایه تولید عداوت و برهم زدن اسباب الفت و محبت میباشد و چون
انسان مدنی الطبع است در تعیش و تمشیت امور و مهمات خود از معاونت و
موافقت دیگری ناچار است و این معنی بتشیید مبانی محبت و وداد و تمهید
اسباب دوستی و اتحاد صورت نمی بندد و دوستی و محبت نیز بمراعات شئون
حفظ الغیب و بدون اجتناب از بدگوئی و عیب جوئی قوام و دوام پیدا نمی
کند بلکه بنای دوستیها کهن از این صفت مستهجن زیر و زبر و آتش بغض و
کینه ها در کانون سینه ها بدینواسطه شعله ور میگردد پس خطر بزرگی
باین سبب از هم دریده و رشته ارتباط دوستان جانی باینجهت بریده میشود چه دوستیها





باین وسیله بدشمنیها مبدل گشته و چه دشمنیها از اینمعنی محکم گردیده
و چنانچه تو عیب دیگران را می پوشی البته آنها نیز عیب ترا نخواهند پوشید
و اگر تو از آنها بدگوئی نمائی آنها نیز در بدگوئی تو خواهند کوشید و عمده
غیبت ناشی از بخل و حسد است و سرمایه دادن بدست نمامان و سخن چینان
بی فتوت که آنهم معصیتی است فوق این معصیت و موروث فساد است و عداوت
همین لذت صحبت غیبت است و تاثیر افساد سخن چین بی مروت که در اغلب عصرها
در هر قطر بلاد میان هر طایفه و قبیله و هر صنف و هر طبقه مایه فساد
و عناد گشته و باعث تفرقه و کدورت زیاد شده و عمده سبب آن شیوع و
کثرت این خصایل بود که امر بمعروف و نهی از منکر کم شده و کسی از
غیبت چندان منع و مذمت نکرده و مردم تنگ چشم حسود غرض دار غالبا
غیبت را اسباب تسلی خاطر و مایه تفریح خود قرار داده و بدین وسیله بدست
سخن چینان بدبخت بهانها افتاده نمامی را برای خودشان نزد مردم روزگار
اسباب تقرب و اعتبار نموده آتش فتنه و فساد را همیشه میان خاص و عام
حتی ما بین اقوام و ارحام مشتعل نموده و مینمایند اَلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ نمام و سخن چین عوض اینکه از غیبت مشمئز

شود طبعاً از شنیدن غیبت مؤمن گویا لذتی میبرد که با کمال رغبت گوش
بحرفهای او داده مطلب را بعلاوه بشخص غایب خبر میدهد سهل است گاهی در
مطلب با لخیالات خود تغییرات هم میدهد و باعث خواری و ذلت مؤمن می
شود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده هر که مؤمنی را در نزد شخصی ذلیل
کند و او بتواند یاری کند او را و نکند خدا او را روز قیامت ذلیل می
سازد حکمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن کتابی در حکومت مصر
بمالک اشتر فرمود ولکن ابعد رعیتک و اشنأهم عندک اطلبهم لمعایب
الناس فان فی الناس عیوبا الوالی احق من سترها فلا تکشفن عما غاب
عنک منها فانما علیک تطهیر ما ظهر لک والله یحکم علی ما غاب عنک
مسلم است که عملها نفع هم دارد ضرر هم دارد شخص باید در اقدام بهر عمل
زیادی و کمی نفع و ضرر آنرا عقلا و شرعاً موازنه نماید اگر نفع آن بیشتر
باشد بآن عمل اقدام کند و اگر ضرر و شر آن از نفع بیشتر گردد از آن عمل اجتناب نماید
از نمامی و سخن چینی و افساد اگر بر حسب ظاهر نفعی هم باشد البته ضرر و شرش بیشتر است
در این عصرها بسکه بعض مردم بحرف سخن چین اعتنا کرده سخن چینها را محترم و
محترم داشته میان خاص و عام صنعت ایشان رواجی یافته و نمامها مایه الفت و





محبت و اسباب کسب منزلت و معیشت گردیده که مردمان فرومایه بالسیبا دروغ
عنوانی بدست آورده با اسم راوی و نویسنده مجهول از زبان بکر و ملیک و
موش و گربه حکایتها جعل میکنند و با بعض مناسبتها و اطلاعاتی که از
بعض حالات طرفین بهم رسانیده مطلب نمک و روغن داده دروغها بهم بافته
مطلب را نوعی با ربط و مناسبت میگویند که شنونده بی سابقه همه را باور
مینماید و بسمع قبول میشنود و همه را مخفی داشته بصدد رسیدگی و تحقیق
نیامده فوراً بفکر مکافات افتاده و اثرها با آنها مترتب مینماید این معنی در
این عصرها میان آحاد ناس از عوام و خواص اغلب جاها رسم معمول شده
و در این عمل منکر و نهی کننده کمتر و ترغیب نماینده بر آن بیشتر است از آنست که
در این عهدها رسوم محبت و یگانگی روز بروز نقصان پیدا کرده و این معنی در مراسم
تمدن و ملکداری و سیاست ضرر بیشمار و نقصان بسیار دارد چه بعد از آنکه
اسباب دلتنگی فراهم آمد و اطمینان از میان رفت اگر از نوکر پدر از پسر برادر
از برادر و باطناً رنجیده و رمیده خاطر شده یکدیگر بکار معاونت هم دیگر نمی
آیند طرف مقابل هم که بی جهت برودت و خشونت دید البته قلباً سرد و
سست و بدگمان و منکر از میشود و نتایج قوم و خویشی و فواید همسایگی

وحقوق و آداب و نوکری همه از میان برود و بدین جهت در مراسم مدنیت و لوازم
امنیت خلل فاحش پیدا میشود و اگر علم و اطلاع از بعض امور خفیه با مصالح
کلیه عالم موافقت مینمود حکیم علی الاطلاق همه را بعلم غیب و اسرار هم
دیگر واقف و دانا مینمود حالا اگر عیبها از این مردم مستور داشته معلوم است
صلاح کلیه در این بوده و انها که در کشف اسرار و عیوب مردم اصرار دارند
میتوان گفت در معنی معارضه با خداوند ستار مینمایند است صاحبان
انخصلت بالاخره جز خرابی و ذلت خیر و منفعتی نمیبرند و باطناً همان
شخص که برای امتنان و صلاح و صرفه جوئی او تماماً مینمودند خوار و از آن
اشخاص تمام رنجیده خاطر و بدگمان میشوند و انها را باطناً محل اطمینان
و محرم نمیدانند هر که عیب دگری پیش تو آورد و شمرد بیگمان عیب تو پیش
دگری خواهد برد و باید دانست اگر تکلیف امر بمعروف و نهی از منکر مخصوص
بالاخبار و اظهار اعمال و اقوال بد دیگران باشد که شخص بدنیت
فاسد با قصدها مطلبی را فاش کند و اظهار دارد از این مقوله خارج
است و انکس شرعاً ماجور و ملامت نیست و الاعمال بالنیات **مجلس دهم**
حکمت در وجوب امر بمعروف و نهی از منکر قال تعالی ولتکن منکم





امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک
هم المفلحون مخفی نیست که ثمرات و فواید تکالیف مقرره در شریعت مطهره
تماما راجع بخود بندگان است که خداوند غنی بالذات است و محتاج بطاعت
و عبادت نیست نفع و ضرر طاعت و معصیت تماما راجع بخود بندگان است
چنانکه محض عنایت و لطف و مکرمت برای انتظام امر مدنیت و ظهور
نتایج خلقت ما بین مردم قانون و شریعتی گذاشته که با عمل بآن امر عالم
منظم و اسباب نظم مدنیت فراهم اید و شر و فساد از بلاد و عباد رفع شود
و رسولان فرستاده که شرایع مقرره را بمردم بیان و تبلیغ نمایند تا بدینواسطه
اسباب عیش بنی ادم فراهم امده و امر عالم منظم باشد و نتایج خلقت کلیه در ضمن
امنیت ظاهر گردد پس برای همین علت و حکمت بخود مردم نیز لازم و حتم
فرموده که ما بین خود نشر رسوم و قواعد مقرره شرع انور را محکم بگیرند
تا باینواسطه امر عالم منتظم شود و هر کس بتواند بکار لازم خود بیمانع و
بسهولت بپردازد و ثمره و نتیجه خلقت از میان نرود و اگر تکلیف امر
بمعروف و نهی از منکر و منع و تحدید نبود و تعزیری نبود و هر کس میتوانست
باکمال جرئت و بدون خوف و خشیت و بیمحابا بهر نوع مبادرت بمعصیت نماید

## مجلس دهم

یقیناً امر نظم عالم مختل و عیش بنی آدم فاسد گشت و رواجی در شریعت مقدسه
نمیشد و بواسطهٔ مداهنه و مساهلهٔ مردم با یکدیگر در مخالفت شریعت ظلم
و فساد و لجاجت و عناد مابین بلاد و عباد شیوع بهم میرسانید حضرت صادق
علیه السلام فرمود پاکیزه نشدند طایفه که از اقویای ایشان حق ضعفای
ایشان گرفته نشد و هر کس تتبع نماید در تواریخ و حکایات پیشینیان
و عقوبات و بلیات که در عصرهای مختلفه با شیوع معصیتها و ترک
مراسم امر بمعروف میان مردم شایع و ظاهر شده و مشاهده عصر خود را
بکند و در آنچه که در بعضی اوقات مخصوص حادث میشود تامل نماید از
ابتلاء مردم ما بعد از شیوع معاصی ببعض آفات سماویه و ارضیه بخوبی باین
نکته ملتفت میشود که در هر عصر و هر جزو زمان هر گونه عقوبت آسمانی
یا زمینی از وبا و طاعون و قحط و غلا و کمی حاصل و نقصان آب و ستدن باران
و تسلط اشرار و ظالمان و قتل و غارت و زلزله و امثال اینها در زمانی
از ازمنه واقع شده بسبب جرأت بیباکین و سکوت صلحا ان قتلاد و برای صلحای
مردم بمناهی و ملاهی و ترک مراسم امر بمعروف و نهی از منکر بوده و میباشد
قال تعالی وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً





و هر جا و در هر جزو زمان که این رشته را محکم گرفته‌اند و امر بمعروف نموده
اند و بدین واسطه معاصی کمتر شده خیر و برکت از آسمان و زمین برای ایشان
نازل و مهیا بوده قال تعالی وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا
عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ **حکمت** قطع دست سارق
قال تعالی السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا چون مباشر
سرقت غالباً با دست میشود و اخذ اموال بعنوان غصب و عدوان باعث
فساد و طغیان و منتهی بجرح و قتل و فساد و تشاجر مابین بلاد و عباد و
موجب ترک تجارات و صناعات و نهایهٔ اخلال ارکان نظم مدنیت بوده خداوند
قطع ید را بسرقت حد قرار داده تا مردم جرئت و جسارت باین عمل ننمایند در
علل از محمد بن سنان روایت میکند قال ان ابا الحسن الرضا علیه السلام کتب
الیه فیما کتب من جواب مسائله علة قطع الیمین من السارق لانه یباشر الاشیاء
بیمینه وهی افضل اعضائه وانفعها له فجعل قطعها نکالاً وعبرة للخلق
لئلا یبتغوا اخذ الاموال من غیر حلها ولانه اکثر ما یباشر السرقة بیمینه و
حرم غصب المال واخذها من غیر حلها لما فیه من انواع الفساد وحرم السرقة
لما فیها من انواع الفساد وقتل الانفس لو کانت مباحة ولما یاتی فی البغاة

من القتل والتنازع والتحاسد و ما يدعوا الى ترك التجارات والصناعات
والمكاسب و فناء الاموال ولا يكون احد احق به من آخر معروفست که
ابو العلاء معری نظماً ایرادی خواسته بود باین حکم شرع انور وارد کند که
گفته بود  ید بخمس مئين عسجد فديت  ما بالها قطعت في ربع دينار
یعنی دستیکه بپانصد طلا عوض شود چنانکه دیه شرعی اوست شأن او
چیست که در باب ربع دینار مقطوع شد سید مرتضی علم الهدی جواب او
فرمود و گفته  عز الامانة اغلاها وارخصها  ذل الخيانة فافهم حكمة
الباری  یعنی عزت دست از امانت بود و امانت او را گران داشته بود و
ارزان نمود او را ذلت خیانت پس بفهم حکمت خدا را

## مجلس پانزدهم

در اشاره ببعض حکمتهای ظاهره که در ضمن مسائل متفرقه مسلم است هر کس
تدبر در اطراف و احکام بعض مسائل شرعیه نماید اسرار و حکم بیشمار از
آنها ظاهر خواهد دید **حکمت** در وجوب نمازها در اوقات
مخصوصه قال تعالی  فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون وله
الحمد في السموات والارض وعشيا وحين تظهرون  وقال عز من قائل
قل ارأيتم ان جعل الله عليكم الليل سرمدا الى يوم القيمة من اله





غير الله يأتيكم بضياء افلا تسمعون قل ارأيتم ان جعل الله عليكم
النهار سرمدا الى يوم القيمة من اله غير الله يأتيكم بليل تسكنون
فيه  وقال تعالى  واذكر ربك في نفسك تضرعا وخيفة ودون
الجهر بالغدو والآصال ولا تكن من الغافلين  در اوقات مخصوصه
که تغییرات عمده در وضع عالم آشکار و آثار جلال و جبروت مدبر حکیم
نمایان و پدیدار است مانند وقت طلوع صبح و روشنی افق بعد از آن
همه تاریکی و در وقت ارتفاع آفتاب بوسط السماء و زوال آن و وقت
عصر و در حین غروب شمس و میل شفق از سمت الرأس بعد از آنهمه روشنائی
آفاق و در وقت گذشتن شب از نصف و در ظهور آیات معظمه سماء مثل
کسوف و خسوف و زلزله و غیرها که در همه این اوقات مخصوصه تأثیرات عمده
انقلابیه حکیم در آفاق عالم بیشتر آشکار و در انظار تغییرات عمده اوضاع
عالم پدیدار است پس در این اوقات برای تکمیل و ترتیب انسان و توجه او
بعظمت و جلال خداوند قدیر رحمن وجوباً یا استحباباً تناسب امر باقامه
صلوة معلوم است که صلوة مشتمل است برکوع و سجود و تسبیح خداوند
ودود و تذکر کبریا و عظمت حضرت معبود قال تعالى يقلب الله الليل و

النهار انّ فی ذلک لعبرة لاولی الابصار قال ایضا سبّح بحمد ربّک قبل 
طلوع الشمس وقبل غروبها ومن اناء اللیل فسبّح واطراف النهار لعلّک
ترضی وقال ایضا اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل وقرآن
الفجر انّ قرآن الفجر کان مشهودا و محقق است که برای خضوع و
خشوع و عبادت از وضع و هیئات نماز با اثر صوری و هیئات متصوّر نیست
**حکمت** امر باذان نیز در طلوع صبح و زوال آفتاب و بعد از غروب آن
این تفصیل معلوم است چه تدبیر و تأثیر مدبّر حقیقی ان وقتها بیشتر نمایان
است و اذان بان وقتها مناسب است نصف شب نیز هر چند موقع ذکر و فکر بود و لی
او در ظهور و وضوح مانند انها نبود پس اذان در آن وارد نشده و لی نماز شب
مرغوب است هر چند واجب نیست بلکه مستحب است که بعد از نصف شب نافله
لیل بجا بیاورند ومن اللیل فتهجّد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربّک
مقاما محمودا والحمد لله کلّما لاح نجم وخفق والحمد لله کلّما وقب
وغسق در اوائل هر ماه نیز که قمر از تحت الشعاع بیرون و امد جلال و جمال
و قدرت خدا وندی بیشتر ظاهر میشود نماز مستحب است و مشروع چنانکه خطابات
نیز در جمله ادعیه صحیفه سجادیه وارد است ایها الخلق المطیع الدائب



السریع المتردد فی منازل التقدیر امنت بمن نوّر بک الظلم واوضح بک البهم 
وجعلک آیة من آیات ملکه وعلامة من علامات سلطانه وامتهنک
بالزیادة والنقصان والطلوع والافول والانارة وفی کلّ ذلک انت
له مطیع والی ارادته سریع سبحانه ما اعجب ما دبّر فی امرک والطف ما صنع
فی شانک جعلک مفتاح شهر حادث لامر حادث الدعا در مسئله
صوم باید ملتفت شد که روزه گرفتن و صبر بر گرسنگی و عطش نمودن با حالت
اختیار علاوه بر التفات و توجه بحال فقرا و ضعفا و احساس الم و شدت تحمل
بگرسنگی و اضطرار این عبادت و امثال برای رضای خدا فی نفسها چه قدرها
باعث خلوص و مایه انکسار قوه شهویه و غضبیه حیوانیه و رفع تسلط نفس
اماره و سبب استعلاء و استیلاء نفس انسانی میشوند بلکه شخص بقدر وسع نیت
محض نیت قربت و تحصیل رضای خداوند خود را از درجه بهیمیت و تسلط نفس
بالا برده در عالم روحانیت نوعی خلوص نیت و صفا طویت هم برساند
چنانکه در حدیث قدسی وارد است کلّ عمل ابن ادم له الّا الصوم فانّه لی
وانا اجزی به در مسئله زکوة بر فقراء و مساکین چه قدرها رعایت است و
در مسئله خمس چه قدرها حال مستحقین ملحوظ است علاوه بر انفاق مال فی

بسبیل الله چه قدرها مایه خلوص قلبی و تقلیل حرص و باعث اعراض از جمع
و ادخار و بسبب نقصان حب مال دنیاست که در ترک آن برای انسان سعادتها است
من باب بعضی از مسائل که در نظر بود و حکمتهای آنها ضروری است
در اینجا درج میکند من جمله مسئله بودن قتل از جمله موانع ارث و فیه تکثیر
ردع ظلم و عدوان باشد از پدران و اولاد و غیر ایشان از صاحبان انساب و اسباب
که مانع ارث میشود و معین است که این معنی چه قدرها متضمن خیر و صلاح
عموم است و اینکه در قتل پدر از پسر قصاص میشود و اگر پدر پسر خود را
بکشد از پدر شرعا قصاص نمیشود هر چند غیر از پدر وارث دیگر هم داشته
باشد چون پدر در وجود و خلقت پسر سبب بود و پسر در خلقت پدر سبب نیست
موافق انصاف این نیست که حکم قصاص از این قرار باشد **مسئله** تدرأ
الحدود بالشبهات چه قدرها متضمن مصالح عامه و مایه رفع فساد
و باعث عدم اشاعه فاحشه است در حق مومنین **مسئله دیگر**
طلاق دادن در مرض موت باعث محرومی زن از ارث نمی‌شود در علل
الشرایع عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن رجال شتی عن ابی عبد الله علیه
السلام قال قلت له العلة التی اذا طلق الرجل امرأته و هو مریض الاضرار





ورثته و لم یرثها و ما حد الاضرار قال هو الاضرار و معنی الاضرار
منعه ایاها میراثها منه فالزم المیراث عقوبة **مسئله دیگر**
در اخذ بشفعه در ملکی که دو نفر با هم بالاشاعه شراکت دارند یکی از
آنها سهم خود را بخارج و بیگانه بفروشد شریک دیگر میتواند با وجود قدرت
و مکنت ملک را بهمان قرار بحق شفعه فورا اخذ و تملک نماید تا از ضرر شراکت
بیگانه بملک و بیتهای خلاص شود و ان بعض الخلطاء لیبغی بعضهم بعضا بخلاف
اینکه شرکاء زیاد باشد که در آن صورت ضرر عمده نمیشود زیرا که بموافقت
شریک دیگر غالبا ممکن است ضرر شریک تازه را سد کرد **مسئله**
حکمت محرومی زوجه در ارث از عقار و ملک غیر منقول که منتهی بضرر
سایر ورثه میشود نزدیک باب مسئله است **مسئله دیگر** شخصی که دیوانه
شد زوجه او میتواند بسهولت علاقه زوجیت را بهم زده خود را
از ضرر عمده خلاص کند **مسئله** عدم جواز جمع ما بین الاختین مطلقا
و عدم جواز جمع ما بین زوجه و خاله و عمه بدون اذن خاله و عمه چه جمع
ما بین آنها غالبا موجب کینه و عداوت ما بین اقوام و مایه نقص محبت و
احترام ایشان و بلکه این معنی باعث قطع صله ارحام میتواند بود و صله

از ایجاد در شرع انور مطلوب و در حفظ مدنیت مرغوبست و تارک آن شرعاً
و عرفاً ملوم و مذموم است قال تعالی و یقطعون ما امر الله به ان یوصل
**مسئلهٔ دیگر** در حرمت ربا و مذمت آن اینهمه آیات و اخبار وارد
شده اگر تأمل شود نکته اش واضح است اولاً در تحصیل معاش بوسائل دیگر
مثل زراعت و تجارت و صناعت برای عامهٔ ناس منفعت و ثمره واضح در
مدنیت است ولی در معاملهٔ ربا غالباً حاجت بشراکت ابدان و معاونت
ابنای جنس نبوده شخص وسیلهٔ خیر عمومی نمیشود و نفعی هم از او بخارج مترتب
نیست بلکه ضرر دارد چنانچه آن شخص که بار با پول میکرد لابد در موقع
رد اصل بدون عوض چیزی هم باید علاوه باصل مبلغ بکسیکه داده رد
کند چه قدرها مردمان ابرومند معتبر بواسطهٔ ربا و مرابحه و تنزیل پول
بالمره از پا افتاده و بیمال شده و چه قدرها نفاق و کدورت باینجهة ما بین
رفقا و دوستان حادث شده که گاهی با کمال تأسف باین سبب دوستی چندین
ساله مبدل بعداوت و نفار گردیده قال تعالی الذین یأکلون الربا
لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ذلک بانهم قالوا
انما البیع مثل الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا ولی قرض حسن که

برحسب



برحسب ظاهر منفعت نقدی و مالی در او نیست این مضرت را ندارد و انسان را از
تکسبات و اعانت و مشارکت نوع باز نمیدارد و انست که در شرع مستحسن و مرغوب
است از حضرت صادق علیه السلام مرویست مؤمنی که بمؤمنی قرض بدهد از برای حسنا
خدا در هر آنی ثواب صدقه دارد تا مال باو برسد و شرطش این است که برای صاحب
طلب در هر آنی حق مطالبه هست چون مطالبه نمیکند ثواب صدقه دارد **مسئلهٔ**
دیگر در دعوا بر میت مجرد اثبات نزد حاکم شرع کافی نیست بلکه قسم نیز لازم
دارد چه شخص مدعی علیه اگر حیات داشته باشد چون در امر خود بصیر است و غالباً
میتواند بنوعی مجاب و ملزم کند بخلاف متوفی و ورثه و وصی او که غالباً
اینها مانند خود متوفی بصیرت ندارند پس علاوه لازم داشتن قسم نوعی تفضل
و ترحم در حق متوفی و ورثه است که قسم نوعی باعث سد راه جرأت و جسارت
مدعیان گردد و باینجهة در امریکه طرف مقابل غائب باشد بالخصوص مدعی
و با وجود اثبات مدعی به باز حق خصومت مدعی علیه قطع نشده باقی است
چنانکه ضمن احکام ثابته در محضر حاکم شرع قید مینمایند الغائب علی
حجته اذا حضر **مسئلهٔ دیگر** در اختیار زوج برای وجه مطلقه عده
قرار داده اند که باعث اطمینان پاکی رحم از نطفهٔ غیر مشتبه نشده تا شبهه در اولاد نشود

طولانی

اسرار حکم بعض مسائل

طولانی بودن عده وفات نیز علتی دیگر دارد چه میتوان گفت حفظ حقوق
زوج اول متوفی ورعایت حال بازماندگان واقوام وارحام او که از وفات او دلمرده
وپریشان اند مقتضی است وجبر در اختیار زوج جدید تاخیر نماید تا بشوهر
رفتن او برای اقوام متوفی بان زودی زخم دیگر بالای زخم محسوب نشود و
بعض مفاسد مترتبه بعجله در ازدواج روی ندهد و باید دانست که اغلب اسرار
وحکمتها بملاحظه جانب اغلب است **مسئله دیگر** حرمت تکسب
بآلات محرمه مانند عود ومزمار وآلات قمار مانند شطرنج ونرد واین
گونه تکسب البته باعث جرئت شخص بمحرمات واسباب شیوع وسهولت ارتکاب
باین اعمال میشود وهمچنین تکسب بچیزها یکه باانها قصد میشود مساعدت
بحرام مانند فروختن اسلحه باعدای دین وفروختن انگور برای اینکه شراب
نمایند وبریدن چوب برای اینکه آلات قمار و یا بت بسازند **مسئله دیگر**
بودن خیار برای دفع ضرر از باب خیار غبن وخیار رویت وخیار عیب و
متعدد بودن ایام خیار حیوان اگر غالبا عیب حیوان در بادی نظر معلوم
نمیشود چه قدرها مقرون بحکمت است ومسائل دیگر نیز هست که ثمره وحکمت
انها ضروری است اغلبی میدانند مثل محجور نمودن صغیر ومجنون وسفیه و





محجور نمودن مفلس برای دفع ضرر ارباب طلب ومحجور بودن مریض از بعض تصرفات
و**مسئله** حلول دین مؤجل بموت مدیون که در همه اینها چه قدر
مصالح ملحوظ است **ودر ترتیب** مراتب ارث اگر تامل شود چه قدرها
حکمت بنظر میاید چنانکه طبقه اولی پدر ومادر واولاد است وطبقه
ثانیه اخوه واجداد است در صورتی که برای میت اولاد و پدر و مادر نباشد
ومرتبه ثالثه اعمام واخوال است که با بودن دو طبقه اولی انها ارث نمی
برند ودر وضع قرارداد قصاص وترتیب دیات وجنایات وترتیبات
وحدود شرعیه بان تفصیلات اگر تامل شود در هر یک از انها چه قدرها
حکمتهای عمده بنظر میاید که همه انها دلیل قوت احکام دین مبین
واستحکام شریعت حضرت خاتم النبیین است وامثال اینها از مسائل حدود
ومراسم شرع انور که برای متتبع مخفی نخواهد ماند جای تامل است که
مکلف بشر هر قدر باهوش وصاحب هنر باشد وعمر وفراغت داشته باشد
شب وروز تفکر نماید اگر بخواهد احکام وقوانین لازم را در هر مسئله
بتنهائی بتجربه وبدون تکرار ان عمل تدریجا یکی یکی بقاعده قرار دهد محال
است از عهده بر اید وخبط وخطا وغفلت ننماید همین احکام کثیره ان

فرایض و سنن و عفو و ایقاعات و ارث و دیات و حدود و غیرها که در هر باب 
درآمده شدکه امورات منحصر باهم اختلالاً لا احوال جنگها و غیرها معین و
مبین فرموده محال است از یک نفر بشری که نزد معلمی نرفته کتابی و درسی نخوانده
و خطی ننوشته باشد بعمل آید و این معنی خود در حقیقت معجزه محسوده صلوات الله
قوی بر نبوت خاصه میتواند بود

## مجلس دوازدهم

تامل باید
کرد که شارع مقدس صلوات الله علیه و آله چگونه بدقایق و جزئیات
تنظیف و تطهیر ملتفت و مراقب بوده که همه روزه برای وضو نمازها اعضای
ظاهره را که با ساختن چرک بر میدارد فرموده اند باید بشست و پاک کرد که واضح
است این معنی در نظافت و پاکیزه کی اعضای ظاهره چه قدرها مفید است و
علت مطهر و چرک و ملوث داشتن بدن و لباس و مسکن را منع فرموده قال
تعالی وَثِیَابَکَ فَطَهِّر و هر هفته غسل جمعه را مستحب فرموده تا تمام
بدن پاک شود و این معنی چه قدر مستحسن است و غسل جنابت هم بعد از تغییر حالت
بجه مرتبه موجب صلاح حال و رافع کسالت است در مسئله نهی از
بول کردن در آب جاری و ایستاده علت آن حالاها ظاهر میشود که حکماء
فرنکستان با اسبابی که تحصیل کرده اند در این زمانها برای العین دیده و



فهمیده اند که در بول بعضی از صاحبان امراض مکروبهای پلید و حشرات کثرها 
اکر با بول داخل آبها شود بجه مرتبه باعث فساد مزاج آب و علت سرایت امراض خواهد
بود چنانچه جناب سید سجاد علیه السلام نیز در دعای صحیفه در نفرین معاندین اهل
نعوذ بالله چنین سالهای قبل که هرکز احدی ملتفت این معنی نبوده باین مطلب اشاره
فرموده و ادخل الوباء فی میاههم شارع مقدس ایستاده بول کردن را نیز
بکراهت نهی فرموده که مظنه ترشح بول بلباس و بدن دارد و موجب فساد هوا
نیز تواند بود و از جلوس متخلی در بعض جاها اکر اسباب لعن و نفرین مردم است
منع فرموده مانند طرق و شوارع که مردم در آنها آمد و رفت مینمایند و
در مشارع که از آنجاها آب میدارند و زیر درختان میوه دهند که مظنه ملوث
بودن میوه و تاثیر آن بریشه درخت میباشد و در جاهایی که عابرین سبیل آنجاها
سکنی و منزل مینمایند و در مجمع مردم و در درب سرای مردم و سبول حیوانات
و در مسئله تعجیل دفن میت و حرمت نبش قبر علاوه بر توهین قدر
میت مسلم که در صورت تأخیر اهانت بجناب میشود از این معنی غفلت نباید
کرد که با تاخیر دفن و نبش قبر خوف سرایت عفونت هوا و ضرر و زیان
بحالت صحت زنده ها هست و آیا چه قدرها در استعمال عطریات و بخور

کردن بوهای خوش تاکید فرموده اند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که گلاب بر رو ریختن آبرو را زیاد میکند و پریشانی را برطرف
مینماید و همچنین بر استحباب استعمال سایر عطرها چه قدرها احادیث وارد شده و ائمه
علیهم السلام خود شان همیشه عطریات استعمال میفرمودند و جامه و بدن
خود را خوشبو میکردند از حضرت صادق علیه السلام منقول است که سزاوار
است مرد را هرگاه قادر باشد جامهای خود را بدو خوشبو بدارد چنانکه
در این عصرها بجود دادن در کرانیتین را سبب علم سرایت مرض فهمیده اند شارع
مقدس چه قدرها بهر وسیله بتطهیر و تنظیف تاکید فرموده از حضرت امام
موسی علیه السلام مرویست که حمام روزی در میان و بکیر و زنیم گوشت بدن را زیاده
کند چون فضلات بدن که لایق جزء بودن ببدن نیست و داخل خباثت است
رفائق آن با موها و عرقها و چرکها از بدن بیرون میرود با نجهة در حفظ
صحت با زاله آنها تاکید فرموده اند چنانکه بحمام رفتن و ترغیب بتنوير
تاکید زیاد شده در حلیه از حضرت موسی علیه السلم روایت کرده که آنحضرت
فرمود موهای بدن را از خود بیندازید که کثیف است و نیز در حلیه از آن
حضرت نقل کرده که فرمود چون موی بدن بلند میشود آب پشت را قطع





کند یعنی فرزند بوجود نمیاید و بندها را سست می کند و ضعف و تنبلی
آورد و نوره کشیدن آب پشت را زیاد میکند و بدن را قوی کرده اند و پیه کرده ها را
زیاد میکند و فربه میکند بدن را از حضرت صادق علیه السلم مرویست که فرمود
من هر جمعه سر میتراشم و باز از آنحضرت روایت است که فرمود موی سر را از بیخ بگیر
تا چرک نگیرد و جانوران در آنجا جا نگیرد و اکرده نت کنده شود و دیده آجلا
و بدنت راحتی یابد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است هر که
در روز دوشنبه و پنجشنبه شارب و ناخن بگیرد عافیت یابد از درد دندان
و درد چشم یا دراز کردن شارب که در شریعت جز اینکه در وقت خوردن
و آشامیدن مایه زحمت بوده و موها بلند از وقت خوردن غذا ملوث
به شیره و روغن گشته چرک در آنها جا کند چه لذت و منفعت دارد در باب
ناخن گرفتن از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که ناخن گرفتن
دردهای بزرگ را دفع میکند و روزی را فراخ کرداند و در حدیث
دیگر فرمود چون ناخن بلند شود شیطان در آنجا جای کند در حدیث
دیگر آنحضرت ملامت فرمود جمعی را که چرا ناخن نمیگیرند و چرک انگشتان را
ازاله نمی نمایند و ثمره ناخن گرفتن زود دیدن و سرتراشیدن و نوره کشیدن

... شارب و ناخن گرفتن [illegible]

این‌ها نشده در بدن‌ها و فضلاتی که مضر بدن است با ناخن و موی و چرک از بدن بیرون
میرود ولیهارا امر فرمود زود زود از بدن قطع نمایند و بیرون کنند بلند
مبتلی میشود و بواسطه آن از توی بدن فضلات بیرون میاید انسانست تاکید بتجدید
شده از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که لازمست بر هر بالغی شب
و ناخن بگیرد و حکمتش ستر است تاکید جاروب کردن خانه و ازاله خاکروب
خانه‌ها را حالا اطبای فرنگستان بخوبی مطلع شده اند که برای دفع بسیاری
امراض است از حضرت صادق علیه السلام مرویست که ساحتهای خانه خود را
جاروب کنید و خاکروبه خانه را شب در خانه نگذارید و بیرون برید که شیطان
در آن جا میگیرد و شبیه میشوید به یهودان اگر ایشان جاروب نمیکنند فواید
و محسنات ختنه کردن را بعد از چندین سالها حالا در فرنگستان ملتفت
شده و محقق کرده اند که خیلی امراض متعلقه بآلت تناسل بجهة عدم ختنه
بروز میکند چنانکه حالا در اغلب مریضخانه‌های ایشان اشخاص را
از این علت ناخوش خوابیده اند و از جانب حکما و اطبای حاذق اروپ
بخلاف آیین و طریقه خود شان بریدن غلاف آلت نان حالاها معمولا
و مبادرت میشود در حلیة المتقین از حضرت صادق علیه السلام منقولست که

در ختنه کردن

ختنه





ختنه کنید فرزندان خود را در روز هفتم که بیشتر پاکیزه میکند بدن
طفل را و گوشت در بدن او میروید و زمین کراهت دارد از بول کسیکه او را
ختنه نکرده باشند مجملاً احکام اسلام چه واجبات و چه محرماتش و چه
مستحباتش و مکروهاتش در نظر مردمان بی غرض و صاحب نظر تماماً کافل
ترقیات و موجب تکمیلات و نافع نوع بشر میباشد و هیچیک بی حکمت و بی
علت نیست هر چند اغلب حکمتها در بادی نظر بهر کس معلوم نگردد قال
تعالی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا از این قبیل مسائل حلال و حرام
و واجب و مستحب و مکروه اگر شرح دهم کتاب طول بهم میرساند ولی هر کس
اندک نظری بکتب فقه و اخبار و احادیث نماید خواهد فهمید که مقنن
شریعت اسلام چه قدرها شخص حکیم بوده و چگونه خبرت و بصیرت بحقایق
امور داشته در این کتاب از هر باب نمونه مختصری ثبت شد تا برای شخص طالب
میزانی بدست آید **خاتمه** در رفع برخی شبهات که باذهان ضعیفه
وارد میشود و بیان بعض فواید مخصوص و در آن چند مجلس است
**مجلس اول** در سر اخفا بعض حکمت تکالیف شرعیه و خالی بودن بعض
واجبات از مشتهیات و لذاید نفسانیه بلکه اشتمال برخی منهیات بلذاید

و مشتهیات

و مشتهیات قال تعالی احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون
ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین
پس باید دانست که روح عمل اخلاص است قال تعالی وادعوه مخلصین
له الدین واخلاص وقتی محقق میشود که عبادت خالص شود برای خدا
یعنی در نظر عابد غیر از تحصیل رضای معبود مقصود دیگر از حظوظ نفسانیه
منظور نظر نباشد قال تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین
له الدین و تحقق اینمعنی واختبار و امتحان در انگونه تکالیف واعمال
میسر میشود که در انها غیر از اطاعت و خلوص در امتثال بامر معبود صرفه
برای نفس و لذتی اخروی و ثمره دیگر ملحوظ نشود مثل اگر مولا بعبد خود
تکلیف بپوشیدن لباس فاخر یا امر بخوردن طعام لذیذ یا امر بسیاحت باغ
و بوستان نماید و بنده اطاعت کند با این حالت خلوص طاعت معلوم و
معین نمیشود حتی بخود شخص نیز ممکن است امر مشتبه بماند و میل خود را
با ن عمل محض اطاعت داند و حال انکه در چنین موارد محتمل است میل
واقبال نفس باطاعت امر برای حظ نفسانی باشد نه مجرد امتثال امر و نه
محض خلوص طاعت و همچنین در نواهی پس اگر مولا نهی کند از اقدام





باموری که در اقدام بانها نفس را هیچگونه لذتی نیست و شخص اقدام نکند بان
خلوص و طاعت و عبادت محقق نمیشود و خلوص انوقت محقق و معلوم
میباشد که شخص با وجود بعض لذاید نفسانیه محض برای رضای معبود
عمل منهی عنه را ترک کند و با فقدان حظوظ و شهوات نفسانیه مامور
به را بعمل اورد مثلا ممکن بود که خداوند بیت خود را که تمام مردم مکلف
بسعی و طواف ان بودند جائی قرار داده که جامع لذاید و مشتهیات نفسانیه
باشد و خیلی با نزهت و باصفا و خوش اب و هوا گردد مشتمل بعیون و
انهار خوشگوار و باغات و اشجار و اثمار بی شمار که نفوس و طبایع از
هر قطر بسیاحت و زیارت ان قلبا مایل شود ولی چنان قرار نداد تا
اینکه میل و اقبال نفس بر ان مجرد اطاعت و محض تحصیل رضای خدا
باشد و برای شخص در راه عبادت خدا زحمتها و سختیهای ان سهل گردد
چنانکه شاعر گوید هوای کعبه چنان میدواندم بنشاط که خارهای
مغیلان حریر می اید عمل نماید قرب و قبول حصول چنین شوق و هوس است
که مربوط بلذاید نفسانیه نیست و سیله بجذبات روحانی است از این است
که بعض مشاهد مشرفه در جاهای شور قلیلة العیون والانهار با هوای

غیر معتدل و شدید الحراره واقع شد که در عزیمت آن طرفها برای نفس
غالباً اجر تحصیل قربت فائده و لذتی عمده متصور نیست و از این قبیل است سرّ اخفاء
بعض مرجحات اعمال شرعیه و عدم کشف وجه مطلوبیت بعض عبادات در عرف
و عادات بلکه ظهور مرجوحیت بعضی تکالیف نزد نفس نسبت بظاهر انظار
که هرگاه تکلیف خالی و غرض عبادت و اطاعت برای نفس هرگز اقدام
بآن صرفه و حظی لایق برای خود نمیدانست مثل امر حضرت ابراهیم بذبح
اسمعیل و امر شیطان بسجده آدم و مثلاً هروله و رمی جمار و سعی ما بین
صفا و مروه که در اعمال حج و غیر اینها از اعمالی که ظاهراً هیچ جز
اطاعت امر رب در تقدیم آنها برای نفس عامل و مکلف حظی و لذتی بنظر
نمی‌آید حقیر در سفر مکه معظمه زیدت بعد از فراغت از سعی ما بین صفا
و مروه در بالای مروه ایستاده بحالت حجاج که سعی میکردند و جمع
کثیری از هر طرف رو بمروه با خضوع و خشوع تمام با نظام و آرام
بالباس احرام سعی کنان میآمدند متوجه و ملتفت بودم که برای ایشان
در این سعی و حرکت حظ نفسی و لذتی از لذائذ نفسانیه جز لذت توجه و
اقبال بدرگاه حضرت ذو الجلال هرگز منظور دیگر نیست از تصور اینحالت





اختیار رقت غریبی بمن روداد که از شوق و اخلاص بسیار گریه کردم و در
آیینه دل صفای دیگر مشاهده نمودم که بسیاری از زائران قاصرست این هم قدر
عمل خالی از مشتهیات نفسانیه گردد بلکه نزد نفس مشکل و شاق باشد خلوص
نیت و قربت در اقدام بآن عمل بیشتر ظاهر میشود از اینست که فرموده‌اند
افضل الاعمال احمزها و اینست سرّ اخفاء وجه رجحان بعض فرایض و خفا
محسنات آنها از نفوس ناقصه بشریه بلکه ستر ظهور بعض رجحانات نفسانیه
در بعضی اعمال محرمه تا اینکه در فعل و ترک آنها که موقع کشاکش نفس و
هوا و تصادم با اطاعت امر خداست اطاعت خدا و اطاعت نفس از هم جدا
شود و عمل از بوته خلوص خالص گردد داعی و محرک محض اطاعت مولی و تحصیل
رضای خدا باشد تا خلوص نیت معلوم آید و عبادت و اطاعت با هوای نفس
نشود و باینواسطه سعید از شقی و مطیع از عاصی متمیز گردد پس لب
و دندان ترکان ختا را بدین خوبی بیاراست امر بدن که بدون وجود
لذائذ نفسانیه در کف نفس از آن اطاعت عبد معین و محض نمیشد و
شخص از عیار امتحان و اختبار خالص نمی‌آید در صفحات از حضرت باقر
علیه السلام روایت کرده که از جمله مناجات موسی با پروردگار خود یکی

این بود یا رب هذا السامری صنع العجل فالخوار من صنعه فاوحی الله الیه 
یا موسی ان تلک فتنتی فلا تفحص عنها یعنی موسی عرض کرد خدایا این
سامری عجل را ساخت پس صدا او را کدام کس ساخت پس خداوند وحی کرد
بموسی یا موسی بدرستیکه این فتنه یعنی مایه امتحان من است پس از آن تفحص
مکن و در حدیث دیگر در این مضمون از صادق علیه السلام است که موسی گفت
ان هی الا فتنتک تضل بها من تشاء وتهدی من تشاء یعنی نیست این مکر
فتنه و امتحان تو گمراه میکنی با او کسی را که بخواهی و هدایت مینمائی آن کس را
که خواهی پس با ملاحظه شاعر گستاخی نموده و گفته الهی راست گویم فتنه از تست
ولی از ترس نتوانم چخیدن لب و دندان ترکان خطا را باین خوبی نبایست آفریدن
و این است سبب سر اخفاء بعض مرجحات در بعضی عبادات که از رجحانات
ظاهریه عادیه و مشتهیات نفس خالی بنظر می آید لیمیز الله الخبیث من الطیب
و همچنین سر وجود برخی لذاید و مرغبات نفسانیه در بعض اعمال محرمه هرچند
در هر دو باب اسرار دیگر و حکم واقعیه بسیار است که اغلب از نظر ظاهر
بینان مخفی و مستور میباشد در علل الشرایع از ابی عبدالله علیه السلام
روایت شده وقتیکه سؤال کردند از او از چیزی از حلال و حرام فرمود





 انه لم یجعل شیئا الا لشیء پس هیچ تکلیف بی حکمت و بی علت نیست مجلس
دویم سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا ولا آباؤنا
وقال تعالی لا اکراه فی الدین مسلم است که خداوند با همه قدرت رسا ملّا
مردم را مجبور باطاعت و معصیت نکرده وایشان را بالجا و اضطرار وادار
بایمان ننموده و اگر بطاعت و معصیت اکراه میکرد معنی طاعت و معصیت از
بنده محقق نمیشد قال تعالی ولو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم
جمیعا افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین و چون نفع و ضرر
طاعت و معصیت راجع بخود بندگان است نه بخدا که خداوند از هر جهت
غنی و بی نیاز است حاجت بطاعت عباد که بی ندارد تا برای ضرر خود
مردم را مجبور باطاعت کند و از معصیت ایشان هم ضرری و زیانی بذات کبریا
نمیرسد تا برای دفع مضرت قهرا ایشان را منع از معصیت بندگان کرده کما قال
عز من قائل ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اساتم فلها بلکه
تحقق معنی طاعت و معصیت وقتی است که برای عبد قدرت فعل و ترک و قوه آن
داده شود تا بمیل اراده خود بتواند عمل را بمقام فعلیت بیاورد مطیع شود
یا عاصی و مستحق ثواب گردد یا عقاب و می بینیم هر کس بالفطره در اعمال

نیک و بد مدح و ذم را بجو بندگان راجع مینمایند و بعصمت اطبع بنده را
در عمل نیک تحسین می نمایند و در عمل بد تقبیح و توبیخ و اگر بنده را قدرت و
اختیاری نبود جا نداشت که او را عقلا بتقبیح یا بتحسین نمایند علاوه بر
اینها چون عالم را خداوند برای معرفت خود خلق کرده و مردم مکلفند که
خدا را قادر و مختار بدانند اگر نشانه و علامت مختاریت به بندگان نشان
نمیداد باعث نقصان در معرفت میشد حدیث در اوائل جلد سیم بحار از هشام
بن حکم روایت کرده مناسب مقام است که بترجمه نقل میکنیم میگوید زندیقی
از حضرت ابیعبدالله علیه السلام سؤال کرد و گفت خبر ده از جانب خداوند که
چگونه شد تمام خلق را مطیع و موحد خلق نکرد و حال آنکه قادر بآن یعنی
بود آنحضرت فرمود هرگاه ایشان را مطیع خلق میکرد برای آنها ثوابی در مقابل
عمل نمیشد زیرا که طاعت در اینوقت که فعل ایشان نمیشد و برای آنها جنت
و نار نیز نمیشد ولکن خلق را آفرید پس امر فرمود آنها را باطاعت خود و نهی
کرد ایشان را از معصیت خود و با ایشان احتجاج نمود با رسولان خود و قطع
فرمود عذر ایشان را با کتابهای خود تا ایشان کسانی باشند اطاعت
کنندگان یا معصیت کنندگان و مستحق شوند با اطاعتشان ثواب و با معصیتشان





بر عذاب فرمود پس عمل صالح از بنده یا فعل بنده است و خدا باو امر کرده و
عمل شر از بنده است یا فعل خود او و خدا نهی کرده او را از آن فعل سائل
گفت آیا فعل بنده با آن آلتی است که خدا در بنده ترکیب کرده فرمود بلی
ولیکن بنده با آلتی که با او عمل خیر نموده قادر شده بشریکه خدا از آن نهی
کرده عرض کرد پس بطرف عبد از این امر چیزی هست فرمود خدا نهی نکرده
بنده را از چیزی مگر اینکه بتحقیق دانسته است که عبد بترک آن قادر و تواناست و امر
نکرده او را بچیزی مگر اینکه بتحقیق دانسته است اگر بنده بفعل آن قدرت و استطاعت
دارد که از صفت خداوند نیست جور و ظلم و تکلیف بندگان بچیزی که طاقت بر آن
نمی ارند عرض کرد پس کسی را که خدا کافر خلق کرده آن شخص قادر میشود بر ایمان
و خدا را بر او با ترک ایمان آیا حجتی وارد است فرمود بدرستی که خداوند
آفرید جمیع خلق خود را مسلم امر کرد بر آنها و نهی کرد و کفر اسمی است که لاحق میشود
بفعل وقتی که بنده بعمل آرد او را و خلق نکرده بنده را در حینی که خلق
کرده کافر بدرستیکه عبد کافر شده بعد از بلوغ او بوقتیکه از جانب خدا
حجت بر او لازم و قطع شده پس حق را بر او ظاهر کرده و عبد حق را انکار
نموده پس بسبب انکار حق برگشته کافر شده تبصرة مخلوق ممکن چون در هر آن

محتاج است بحفظ و افاضهٔ خداوند پس بدون مشیت و قضا و قدر خداوند
خداوند نمیتواند یک قدم بی مدد جدید خداوند بلکه بماند که حیات و بقاء آن در آن
بسته بفیض و افاضهٔ جدید خداوند است و لاحول و لاقوة الا بالله قال
تعالی بل هم فی لبس من خلق جدید با وجود این شخص با همان مایهٔ قدرت
و قوت که خدا باو داده نه هر راه برود خداوند او را بهمان راه میبرد و باهمه
قدرت او را سلب قوه و اختیار نمیکند کج روی کج آیدت جف القلم راستی
جوی سعادت زایدت و اینمعنی جبر و اضطرار نیست بلکه عین اختیار است
اینکه گوئی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم چنانکه
میگوئی فلان کار را میکنم انشاء الله اگر خدا خواهد پس تو میکنی اگر
خدا خواهد نه اینکه خدا میکند اگر خواهد و این خواستن خدا نه بمعنی
رضا است بلکه خواستن تکوینی است و مآل وی بعدم منع او از فعل و بمعنی
توطیه و تهیهٔ اسباب و ترتب اثر است باراده عبد پس مشیت خداوند از روی
کار نیست مانند علم نه کار تو از روی مشیت وی و باینمعنی است حدیث شاء الله
ان یراک قتیلا که در حق حضرت سید الشهداء علیه السلام فرموده اند و
هر کس تفصیل اینمطالب را بخواهد رجوع کند بکتاب حقیقة الامر که حقیر





در بیان مسئله جبر و تفویض و امر بین الامرین میتوان گفت بهترین مؤلفات
است و رافع وساوس و شبهات و مرتبهٔ بیان و توضیح تکلم در اینمقام ما
(و چند دفعه این نسخه در تبریز طبع شده)
با دو ملاحظه میشود یکی بملاحظهٔ قدرت خداوند و یکی بملاحظهٔ حکمت اما
بملاحظهٔ قدرت بلی خدا قادر است و میتواند هر چه خود بپسندد قهراً و جبراً
از اشخاص بظهور دهد و لو شاء لآمن من فی الارض کلهم جمیعاً و لو شاء
لهدیکم اجمعین چنانکه قادر است از آتش برودت ظاهر کند و از آب حرارت که
تمام اشیاء و ذوات و صفات در قبضهٔ قدرت او و تحت قدرت مطلقهٔ اوست و در
مقابل قدرت او قدرتی متصور نیست احسب الذین اجترحوا السیئات ان
یسبقونا ساء ما یحکمون و باینملاحظه تمام اشیاء از ثری تا ثریا در جنب مشیت
مطلقهٔ او مسلوب القدرة و الاختیارند چه که از خود قوه و قدرتی در مقابل
او ندارد ما کان الله لیعجزه شیء فی السموات و لا فی الارض و خشعت الاصوات
للرحمن فلا تسمع الا همسا و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اما بملاحظه
ثانیه که ملاحظهٔ حکمت اوست پس مقتضای حکمت کامله این است که بندگان را
قدرت فعل و ترک و قوة اختیار بدهد که بحفظ و افاضه و بتوانند عمل کنند
و موافق حکمت مطلقه این است ایشان را مختار فرماید که هم از اختیار خود

استدلال بمختار بودن صانع کل نماید و هم از خداوند با سلب اختیار از بندگان
و تکلیف ایشان بقادر و مختار دانستن او و تکلیف بما لا یطاق نکردد و لاریب
ان الفهم شرط التکلیف اگر نمونه اختیار را به بندگان ندهد چگونه سزاوار
است بندگان را تکلیف بمختار بودن خود نماید علاوه بر این اختیار راجح است
و جبر مرجوح و با سلب اختیار از بندگان و مجبور نمودن ایشان بیک جنبه
ترجیح مرجوح بعمل میاید و این معنی لایق شان الوهیت نیست و ترک اولی سزاوار
خدا نمی باشد پس مقتضای حکمت مختار داشتن عباد است در افعال و اعمال
خود شان و نعم ما قیل اختیاری هست در ما ناپدید چون دو مطلب دید
آید در مزید اوستادان کودکان را میزنند آن ادب سنگ سیه را کی
کنند هیچ گوئی سنگ را فردا بیا ور نیائی من دهم بد را جزا توضیح
و تبیین مشیت بدو قسم است مشیت عزمیه و حتمیه در کافی مرویست که امام
علیه السلام فرمود امر الله و لم یشأ و شاء و لم یأمر امر ابلیس ان یسجد لادم
و شاء ان لا یسجد و لو شاء لسجد و نهی ادم عن اکل الشجرة و شاء ان یاکل
منها و لو لم یشأ لم یاکل و در حدیث دیگر امر ابرهیم ان یذبح اسحق
و لم یشأ ان یذبحه و لو شاء لما غلبت مشیة ابراهیم مشیته توضیح





مطلب آنکه بنده در همه حالات بامداد و اعانت و افاضه خداوند محتاج
است و فی نفسه قطع نظر از حفظ و افاضه خدا از جانب خود قدرتی ندارد
چنانکه اگر قوه و قدرت و فیض مشیت خداوندی از او قطع و صرف شود
قادر بچیزی نخواهد بود خواه اطاعت باشد و خواه معصیت که تمام
قوت و قدرت عبد نسبت بمشیت و قدرت و قوت خداوند است چون خداوند
در همه حال قوت و قدرتی را که به بنده داده باز نمیگیرد و استطاعت بعمل را
از بنده سلب نمیکند پس اگر عبد بعد ارشاد و بیان و اتمام حجت با همان
قوه و قدرت که خدا باو داده راه برود خداوند قوه و قدرت را قطع و
سلب نمیکند چنانچه میفرماید انا هدیناه السبیل اما شاکرا
و اما کفورا و هدیناه النجدین پس همیشه از جانب خداوند بهر جزو
عالم افاضه و مدد غیبی میرسد و بدون قضا و قدر و بی تعلق مشیت مطلقه
کاری صورت نمی بندد ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن چنانکه خداوند
میفرماید و لا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله پس
باین جهة ظاهر میشود از خدا در حق هر ممکن دو مشیت یکی مشیت عزمیه
یکی مشیت حتمیه و اینها گاهی در یکمورد جمع میشوند اما مشیت عزمیه

پس او متعلق است بجهت موافقت مامور با امر آمر و صانع او و اما حتمیه پس او
متعلق است بجهت و بجهت مخالفت پس وقتیکه خدا امر فرمود و مکلف در باب چیزی
که کردن او نزد مطلوب است پس خالی نیست از اینکه بنده با امر او ممتثل است یا ممتثل
نیست وقتیکه ممتثل باشد ظاهر میشود از خداوند مشیت عزمیه و مشیت حتمیه
معا اولی بسبب ورود امر آمر و ثانویه بسبب حصول امداد بعد منع مقتضی از
مقتضای او وقتیکه عبد مامور به را ترک کرد و معصیت نمود تنها مشیت حتمیه
بظهور میاید بملاحظه اعطای حول و قوه و عدم منع مقتضی از مقتضیات
خود پس مطیع مطیع است هم بمشیت حتمیه و هم عزمیه و عاصی عاصی است تنها
بمشیت حتمیه نه عزمیه قال تعالی وما الله یرید ظلما للعباد و باینمعنی
منزل است بعض آیاتی که در آنها علاقه گرفتن مشیت و اراده خداوند
بمعاصی ظاهر میشود و حال آنکه خدا راضی نیست بمعصیت قال تعالی
فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام ومن یرد ان یضله
یجعل صدره ضیقا حرجا الآیه و در آیه دیگر میفرماید واذا اردنا
ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول وقال
ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین ولو شاء ربک





لآمن من فی الارض کلهم جمیعا افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین
پس خداوند که بابلیس امر بسجده فرمود و خواست تا او سجده بآدم کند این مشیت و
خواستن با مشیت عزمیه بود یعنی موافق امر خدا و نزد او مطلوب و محبوب او
بود و آنکه در بعضی مقامات فرموده اند هرگاه خدا میخواست ابلیس سجده می
کرد این خواستن بملاحظه مشیت حتمیه است یعنی اگر حتما و قهرا میخواست که
ابلیس را ساجد نماید ابلیس هرگز قادر بر ترک سجده نمیشد البته با کراه و
اجبار سجده مینمود ولی با آن مشیت نخواست که خداوند برای تکمیل اختیار
عباد این مشیت را مترتب بفعل و عزم و اراده مخلوق مکلفین فرموده و موقوف
بعمل ایشان نموده چون ابلیس بسوء اختیار از سجده اباکرد پس این مشیت بسجده
کردن او علاقه نگرفت از این است که انحضرت فرموده و لو شاء لسجد یعنی
خدا قهرا و اجبارا اگر میخواست ابلیس سجده کند البته سجده میکرد بلکه
هر فردی از افراد ناس را دو مشیت است یکی موافق میل و عزم اصلی او که
فی نفسه مطلوب اوست و یکی بملاحظات خارجه و جهات مخصوصه که با آنجهت عرضا
بر او عزم و مشیت علاقه میگیرد چنانکه مولا برای امتحان و الزام غلام خود
جواهری یا وجه نقدی در جائی مانع پیش روی غلام میاندازد و خوان او

غائب می‌شود و پنهان تا آنچه در کمون غلام است بملاحظه خارجی ظاهر کند
و امانت و خیانت غلام در تصرف مال آقا و ضبط آن بظهور و بمقام فعلیت
برسد و حجت بغلام تمام شود پس در اینحال آقا عمل غلام را میخواهد که او خطی
و طمعه اگر مال را بسرقت بردارد مانع اختیار او نشود تا حجت در تادیب
غلام تمام کرده و لیکن آقا و مولی طبعا هرگز راضی و عازم بسرقت غلام نیست
و بمشیت عزمیه میخواهد غلام در آن جواهر با وجه نفقه تصرف کند

مجلس سیم و در آن چند فصل است **فصل اول** بعض وساوس
صد و حدیث نفس که گاهی بر خلاف عقاید حقه بذهن اشخاص وارد
میشود و شخص قلبا آنها را ناخوش میدارد و از آنها متأذی و رنک او زرد می
شود منافات با یقین و ایمان ندارد چنانکه این معنی در احادیث منصوص
است در کافی از حمران از ابی جعفر علیه السلام که فرمود مردی بخدمت
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد پس عرض کرد یا رسول الله
بدرستیکه من منافق شده ام پس آنحضرت فرمود والله منافق نشده اگر
منافق شده بودی نزد من نیامدی تا از من اخذ علم نمائی چه چیز ترا بر این
انداخته کمان میکنم عدو خاطر بسوی تو آمد پس گفته است ترا کدام کس خلق





کرده است پس تو گفته خدا مرا خلق کرده پس او گفته خدا را که خلق کرده
است پس آنمرد گفت بلی بآن کسیکه ترا بحق مبعوث کرده هر آینه همین قسم
بوده است پس حضرت فرمود بدرستیکه شیطان بسوی شما آمد از قبل اعمال
پس قوی و قاهر نشد بر شما پس از این وجه آمده است تا شما را لغزش بدهد
پس وقتیکه چنان باشد هر یکی از شما باید خدا را یاد کنید و متذکر
بخدای وحده باشید و فیه عن علی بن مهزیار قال کتب رجل الی ابی
جعفر علیه السلام یشکو الیه لمما یخطر علی باله فاجابه فی بعض کلامه ان الله
عزوجل ان شاء ثبتک فلا یجعل لابلیس علیک طریقا قد شکی قوم الی
النبی صلی الله علیه و آله لمما یعرض لهم لان تهوی بهم الریح او یقطعوا
احب الیهم من ان یتکلموا به فقال رسول الله صلی الله علیه و آله یجدون
ذلک فقالوا نعم والذی نفسی بیده ان ذلک لصریح الایمان فاذا وجدتموه
فقولوا امنا بالله و رسوله ولا حول ولا قوة الا بالله **بیان**
اشاره ذلک بناخوش داشتن آن خاطرها است پس میفرماید مکروه
داشتن آن واردات و ناخوش گرفتن آن وسوسه‌ها صریح بند ارای
و ایمان است **فصل دویم** دل آدمی مانند آیینه ایست که صور

## فصل دوم



مختلفه زشت و زیبا علی الاتصال از محاذات آن بگذرد و آناً فآناً
عکس مختلف و تازه در او نقش ببندد و بمثابه خانه ایست که درهای بسیار
دارد و اشخاص مختلفه از مردمان خوب و بد از آن درها داخل خانه
میشوند و عبور و مرور مینمایند و بمنزله حوضی است که از اطراف و جوانب
نهرهای بسیار از سرچشمه های مختلف و آب شیرین و شور و گوارا و تلخ بآنجا
جاری میشود و مدخلهای اینها اگر در هر حال متجدد میشود یا از ظاهر است که
حواس پنجگانه است و یا از باطن پس از خیال است و شهوت و غضب و
اخلاطی که در مزاج انسان ترکیب شده پس وقتی که چیزی با حواس درک شد
از او اثری در قلب حاصل میشود و همچنین وقتی که شهوت بهیجان آمد و آثار او باقی
ماند خیال از چیزی بچیزی منتقل میشود و بحسب انتقال خیال قلب منتقل می
شود از حالی بحالی پس قلب دائماً در تغیر است و در تأثر از این اسباب و از آن
بابت است خواطر و افکار پس قلب انسان پیوسته محل خطور خواطر و ورود خیالات
و افکار میباشد اگر شخص در مملکت دل بالمره بی تسلط نباشد بلکه اعتنا
بان افکار بیهوده و خیالات بی فائده نماید یقیناً دلش از حلیه آبادی افتاده
خراب خواهد بود و با آنهمه وارد و صاف مختلف الحال مجلای نخواهد یافت





که تعمیر محرابهای دل نماید و آن وساوس و خیالات کم کم بیقین او رخنه خواهد
زد که نفوس غالباً تابع اوهام است چنانکه نقل شده شخصی مدعی شد که من
هرگز از مرده و قبرستان نمیترسم برای امتحان باو گفتند اگر راست است امشب
میخی برده در وسط قبرستان بجائی نصب کن صبح برویم ببینیم که شما ترس ندارید
آن شخص میخی برداشته بسمت قبرستان روان شد و اول کار جرئت داشت و هیچ
تصور نمیکرد که صدمه باو خواهد رسید تا وارد قبرستان شد خیالات و وساوس
باو هجوم آورد و یقین و جرئت او را کم کرد تا بنوعی به تکلف و عجله میخ را
بزمین زد که زود برگردد از قضا بسکه مضطرب بود دامنش زیر میخ ماند
خواست که برخیزد ممکن نشد واهمه باو غلبه کرد و خیال نمود که مرده ها از قبر
دامن او را گرفتند بیهوش افتاد پس از انتظار بسیار رفقا آمده دیدند که آن
شخص در قبرستان غش کرده افتاده بهوش آوردند معلوم شد که دامنش
زیر میخ مانده از گرفتاری دامن واهمه باو غلبه نموده ترسیده و غش کرده است
پس حتی المقدور نباید خیالات را بدل راه داد و قلب را باید بچیزهای
دیگر مشغول نمود اگرچه واهمه و خیال مدد او با یقین منافات ندارد ولی
بعد از آنکه خیالات مستولی شد ممکن است صدمه باطمینان و یقین وارد کند

## فصل دویم



فصل دویم بدانکه مبدا افعال خواطر است همینکه از قلب خطور کرد
او محرک بر رغبت میشود و رغبت عزم و نیت را بحرکت میارد و نیت و عزم
باعضا محرک میشود و خواطر محرک بر دو قسم است یکی آنچه داعی میشود بخیر
و یکی آنچه داعی میشود بشر و این دو خاطر مختلفند خاطر محمود را که بخیر دعوت
میکند الهام میگویند خاطر مذموم را وسوسه و سبب خاطر داعی را در اصطلاح
ملک مینامند و سبب داعی بر شر را شیطان و لطفی که با او قلب مهیا و مستعد
میشود بقبول الهام ملک او را توفیق مینامند و آنچه با او آماده میشود بقبول وسواس
شیطان او را اغوا و خذلان مینامند اعاذنا الله منه فی الکافی عن ابی عبد الله
علیه السلام ان الله عز و جل اذا اراد بعبد خیرا نکت فی قلبه نکتة بیضاء
و فتح مسامع قلبه و وکل به ملکا یسدده و اذا اراد بعبد سوء نکت فی قلبه
نکتة سوداء و سد مسامع قلبه و وکل به شیطانا یضله و باید دانست که وسواس
نسبت بهر شخص مناسب حال و عالم او رو میدهد همینکه شخص خیالات را
توهمات — بر خود راه داد کم کم بیقین او صدمه میزند چنانکه شخص در اطاق تنها شب پهلوی — مثلا
جنازهٔ مرده میخوابد با اینکه بر حسب عادت در بدایت امر یقین و جزم دارد که او مرده
با و ضرری نخواهد رسید و هرگز مرده زنده نخواهد شد لکن با مرده و تنها که





تنها بیک جا ماند و خیالات را بخود راه داد کم کم یقین او سست میشود و دلش
مطمئن نمیباشد خوف بر او غلبه میکند باندازه که خوابش نمیبرد و دلش همیشه
نگران و مضطرب میشود پس باید در بدو اعتنا بخیالات نکرد و قوت اطمینان
قلب را با خیالات واهیه ناقص نکرد و با آنچه بخاطر خطور میکند اعتنا ننمود
و دل را بچیز دیگر مشغول کرد که خیالات واهیه بعقل و دانش انسان ضعف
و نقصان میآورد که وسواس در هر باب بعد از آنکه شدت کرد و قوت گرفت
ممکن است مایهٔ اختلال دماغ و نقصان عقل و شعور هم باشد چنانچه
گاهی شخص دوست خود را دشمن دارد و امین و محرم را بیجهت خائن و نامحرم
پندارد و سوء ظن در هر باب باو غلبه کند قال تعالی الم اعهد الیکم
یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان و نعم ما قال تا نپنداری ز طاق
دل بغش صورت این وهمها چون وثن کی شود اندیشهٔ عقل تو
حق پرستیدن میسر ای عمو وهمها هستند جمله بت تراش خود تراشد
صورت و گوید خداش **فصل سیم** شیخنا البهائی علیه الرحمة
در اربعین گوید که ترجمه نقل میشود بنا باشد که بخاطر خطور کند که بسیار
میشود بر سر قبر میت بایستم بعد از دفن و گوش بدهم اصلا چیزی از سؤال

## فصل سیم

وجواب مذکور و خطاب و عتاب ملکین نمی‌شنویم و بسیار هست که قبر را میشکافیم
و میبینیم میت را در قبر همچنانکه گذاشته‌ایم بی آنکه ظاهر شود که او را نشانیده اند
و از آن حال تغییر داده و اصلا مار و عقرب نمی‌بینیم که در گرد او جمع باشند
چون تصدیق توانیم کرد امری را که مشاهده و عیان دلالت بر خلاف آن داشته
باشد پس بباید دانست که این امور را کسی در عالم ملک ثابت و ایراد نکرده
بلکه اینها نسبت بعالم ملکوت است و نشنیدن ما سؤال و جواب قبر را و ندیدن
حیات و عقارب مذکوره را در عالم ملک بمشاهده و عیان مانع نمیتواند بود
از تصدیق بانچه محقق امور مذکور در عالم ملکوت است یعنی عالم غیب
و این گوش و چشم را قابلیت آن نیست که استماع و مشاهده امور ملکوتی
نماید بلکه ادراک مذکور بحس دیگر است غیر این حواس نمی‌بینی که صحابه
رضوان الله علیهم که بسعادت خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله استعداد داشتند
ایمان آورده بودند بانکه جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت صلی الله علیه و آله
وسلم نازل میشود و اذعان کرده بودند بانکه حضرت صلی الله علیه و آله
مشاهده او میکنند و باهم مکالمه مینمایند و حال آنکه ایشان با آنکه او
حاضر بود او را نمی‌دیدند و آواز مکالمه ایشان را نمی‌شنیدند پس اگر ایمان





باینمعنی بیاوری تصحیح اصل ایمان و تصدیق بملائکه و وحی و نزول جبرئیل
اهم و اوجب است از تصحیح ایمان بعذاب قبر کوشش کن که ایمان بدینها اول و اصل
ایمان را تصحیح نمائی و اگر ایمان آوردی و تجویز آن کرده که انبیا علیهم السلام
مشاهده چیزی نمایند که دیده امت را قابلیت مشاهده آن نباشد و چیزها را
شنوند که امت آنرا نتوانند شنید ایمان بعذاب قبر بیاور و تجویز این نیز بکن
که میت ممکن است چیزی را ببیند و بشنود که ما نبینیم و نشنویم و از جمله اموری که
صورت استبعاد آنرا میشکند آنست که فکر کنی بحال کسی که در عالم خواب
در مجلسی که جماعتی نشسته اند میبیند که مار و عقرب بسیار بگرد و پیش او در
آمده او را میگزند یا جمعی از اهل عذاب او را بعذاب و عقاب بسیار مبتلا داشته
میآزارند و فریادهای مهیب برو میکنند و او از آنها نهایت الم و آزار می
یابد چنانچه گاه هست که در اثنای خواب از شدت آن الم و ایذاء فریادهای
مهیب از او بظهور میرسد و از دیدن آنها بدنش بلرزه در آمده عرق بر او می
نشیند و حال آنکه مردمی که نزد او حاضرند نه آواز میشنوند و نه چیزی را از
مار و عقرب مذکور و نه کسانرا که او را میآزارند میبینند پس قیاس
کن بر اینحالت عذاب قبر و مار و عقرب آنرا و ایمان بیاور و غرض

## فصل چهارم

از آن محض تمثیل و تشبیه بحالت با آن حال و تبشیر با مکان است بدانکه
مار و عقرب قبر مانند مار و عقرب خواب و وجود و بیداری آن در عالم خیال است
و در خارج تحقق ندارد هیهات هیهات چه جای است زیرا که تحقق و وجود
آن در خارج برابر باشد و اتم از وجود مار و عقرب بیداری است بلکه
نسبت حیات و عقارب بیداری با آن از قبیل نسبت حیات و عقارب عالم
خواب است بحیات و عقارب بیداری فان الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا
تمام شد ترجمه کلام شیخنا البهائی ره

## فصل چهارم

بعض قاصرین بواسطه علم خبرویت و بصیرت
بحقیقت مسئله معاد از عود اجساد و اجسام استبعاد کرده شبهاتی بمیان
آورده مانند شبهه آکل و مأکول چنانچه فاضل مجلسی علیه الرحمه در
حق الیقین مفصلا نوشته و عبارتش این است شبهه کنند کافر گویند
کسیکه اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد و بعض جزو
آجرها و کوزه ها و مثل اینها شده باشد چگونه جمع میشود و از این بعید
تر آنکه اگر آدمی آدم را بخورد و اجزاء مأکول جزء آکل بشوند اگر در حشر بر
گردند اگر آن اجزاء در بدن آکل شود بدن مأکول از چه چیز خلق خواهد شد

واگر



واگر در بدن مأکول داخل شود آکل از چه چیز خلق خواهد شد پس حقتعالی
از برای ابطال این شبهه فرموده است و هو بکل خلق علیم و وجه آن است
که در آکل اجزای اصلیه هست که از منی بهم رسیده و اجزاء فضلیه هست که
از غذا بهم میرسد و در مأکول نیز هر دو قسم است پس انسانی که انسانی
بخورد اجزاء اصلی مأکول اجزاء فضلی آکل خواهد شد و اجزاء اصلی آکل آنهاست
که پیش از خوردن انسان جزو بدن انسان بوده است حقتعالی بهمه
عالم است میداند اجزاء اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع میکند اجزاء
اصلی آکل را و روح را در آن میدمد و جمع میکند اجزاء اصلی مأکول را
و نفخ روح در آن میکند و همچنین اجزائی که در بقاع و اصقاع
متفرق شده است بحکمت شامله و قدرت کامله خود جمع میکند تا اینجا
عبارت مجلسی بود که دفع شبهه را بقاعده فرموده زیرا که هر شیء ذاتی و
حقیقتی و جوهری دارد از بدو خلقت که تذوتش با اوست یکی هم برزخ
عوارض دارد که از ذات و حقیقت او خارج است باختلاف نشآت و
منازل و مقامات عارض شده میاید و میرود پس زید یا عمرو از بدو
خلقت که هنوز این غذاها را نخورده ذات و حقیقتی داشته که آن ذات

وحقیقت

وحقیقت قبل از خوردن غذا و بعد از نخوردن با او بود و هست و هیچوقت
از او منفک نمی‌شود معادش با او خواهد بود و بودن اجزاء ماکول در
بدن آکل مثل بودن اجزاء و اعضای اوست در قبر که بدن آکل برای بدن
ماکول بمنزلهٔ قبر میباشد هر وقت خدا خواهد او را از بدن او در میآورد
چنانکه از قبر بعد از پوسیدن و خاک شدن بدن خواهد آورد وَهُوَ
بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیْمٌ ٢ **تدقیق** این تحقیق مجلسی علیه الرحمه بقاعده
و منقول است ولی یک ضمیمه دیگر دارد که ایرادی باو وارد نشود زیرا
که شبهه کننده نقل کلام را اگر بمنی کند و بگوید منی نیز که بدن از غذا
بهم میرسد پس جواب داده میشود که منی نیز اجزاء اصلیه دارد و اجزاء
فضلیه دارد چنانچه فاضل نراقی علیه الرحمه نیز در مشکلات العلوم
باین نکته دقیقه ملتفت بوده پس نطفهٔ هر شخصی که در این عالم سفلی
بروز کند و بمقام حس و عیان اهل این عالم بیاید سوای اجزاء فضلیه
اجزاء اصلیه دارد که از بدو خلقت با او هست و منشأ ولد و مقوم ذات
اوست که در غیب نباتات و بقول و اصلاب پدران و بعبارة اخری
در ظهور ایشان چنانکه خداوند میفرماید وَاِذْ اَخَذَ رَبُّکَ مِنْ

٢ [illegible] تفصیل [illegible]

بنی



بَنِیْ اٰدَمَ مِنْ ظُهُوْرِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ و از این است که ائمه و اولیاء در مقام کشف و عیان
اولاد را در عالم غیب و اصلاب قبل از آنکه بعالم شهود بیاید و قبل از آنکه پدران
آنها اغذیه را که مظهر و حامل اصل نطفه اولاد است بخورند در عالم ملکوت می
بینند چنانکه احادیث در این معنی بسیار است و وضع عالم ملکوت غیر
وضع عالم ملک است بالمثل مانند عالم خواب و بیداری است.

## مجلس چهارم

٢ اگر بگوئی جناب سید الشهداء
علیه السلام با همه علم و اطلاع بقلت انصار و قوت مخالفین و اشرار چرا بآن اقدام
مهلکه را بجود هموار نمود و هرچه محمد بن حنفیه و سایرین او را از این سفر
پرخطر و بردن عیال و اطفال منع و نهی نمودند قبول نفرمود حتی
صریحاً گفت شاء الله ان یرانی قتیلاً و شاء الله ان یراهن سبایا و چرا
خداوند با همه قدرت مطلقه از او این بلیه را دفع نفرمود و حکمت در
اینها چه بود و نیز علت جناب امیر المؤمنین ع با آنهمه قوت و شجاعت
با سایرین در امر خلافت و غیرها ان فتنها مماشاة و مدارا فرمود و
جناب امام حسن علیه السلام نیز با معویه مصالحه نمود ولی جناب سید الشهداء ع
همه جا ان فتنها ایستادگی کرده و آشکار بکشته شدن خود و اسیری عیال و اطفال

٢ و در ان چند [illegible]

تن

## فصل اول از مجلس چهارم

تن در داد اما حکمت در اینها چه بود جواب گوئیم که اولاً بنای خداوند باکراه
و اجبار نیست که در حصول معصیت از بندگان سلب قدرت و قوت نماید
و مردم را باکراه و اجبار باطاعت وادارد و قهراً مانع از عمل شر باشد تا
در آن جزو زمان در شهادت آنحضرت و تعلق مشیت بوقوع این قضایا
حکمت عمده و مصلحت بزرگی بود که بآن واسطه سعادت سعدا و شقاوت
اشقیا برای مردم آشکار شد و مخالفت ملاعین با طریق و آیین حضرت
سید المرسلین صلوات الله علیه و آله بهمه مسلمین واضح و معلوم گردید
در نزد عامه ناس بآن قسمها ایستادگی و مظلومی و شهادت آنحضرت
حق و باطل را از هم سوا نمود و مطلب ایشان را چنان واضح و آشکار کرد که مخالفین
دیگر نتوانستند پرده کشی بروی کار نمایند ولی برای این مقدمات
در عهد جناب امیر علیه السلام و در عهد امام حسن علیه السلام آنگونه اسباب
فراهم نبود که از مسلمین و مؤمنین بصدق نیت محض حفظ شریعت با
رضا و رغبت در پیشروی امام علیه السلام از مال و جان صرف نظر کرده
در مقابل مخالفین آن قسمها ایستادگی نمایند و بطلان ادعای مخالفین را
بهمه مسلمین معلوم سازند تفصیل این اجمال آنکه پس از وفات سید کائنات





علیه و آله افضل التحیات از جهات عدیده پریشانی بخاطرها راه یافت بنا بر آن
و منافقان از هر طرف بگفتگو و جستجو آمده محافل و مجالس ترتیب دادند
از انصار زمزمه پدیدار شد و از مهاجرین نوائر دیگر آشکار حکایت سقیفه
و اختیار خلیفه ما بین عامه و خاصه معلوم است تا جناب امیر علیه السلام از تجهیز
و تکفین حضرت رسول صلی الله علیه و آله فارغ شوند جمعی با بی بکر رضی الله
عنه بیعت کرده و از اطراف و جوانب نیز خبر رسید که عرب از دین اسلام
برگشتند و بعضی مدعی نبوت شده و گروهی بیت المال را توقیف نموده و
قومی ترک نماز و روزه کرده قبیله اسد بافسانه طلحة بن خویلد مفتون و
حی بنی فزاره عیینه را پیغمبر خویش ساخته و علم کفر برافراختند و بنی سلیم
بفجاءه اقتدا کرده که شخصی بود بدزدی معروف و بنو تمیم از اداء
زکوة امتناع نمودند و عامه یمامه بر مسیلمه کذاب مجتمع در اینموقع اگر
جناب امیر مؤمنان در حفظ حقوق خود ایستادگی میکرد علاوه بر اینکه
این اختلال احوال موجب ازدیاد کفر و ضلال و آشفتگی بازار مسلمانان
میشد منافقین اقدامات آنحضرت را باین مزبور دیگر جلوه میدادند
و القای شبهات مینمودند و جمعی بسابقه عداوتی که از جنگ بدر و حنین

## مجلس چهارم



وسائر خلقها با آنحضرت کینهها در سینه داشتند در آن موقع اشکار
ترک مراسم دین کرده و باعث تزلزل عقاید مستضعفین میشدند و بدین
واسطه به بیضهٔ اسلام صدمه میرسید و مفاد آیهٔ افإن مات او قتل
انقلبتم علی اعقابکم بظهور میامد پس آنحضرت صبر و شکیبائی نمودند و مماشات
و مدارا نمود فی الکافی عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام ان الناس صنعوا
ما صنعوا اذ بایعوا ابا بکر لم یمنع امیر المؤمنین من ان یدعو الی نفسه
الا نظراً للناس و تخوفاً علیهم من ان یرتدوا عن الاسلام فیعبدوا الاوثان
ولا یشهدون ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله وکان الاحب الیه
ان یقرهم علی ما صنعوا من ان یرتدوا عن جمیع الاسلام و انما هلک الذین
رکبوا ما رکبوا فاما من لم یصنع ذلک و دخل فیما دخل فیه الناس من غیر علم
ولا عداوة لامیر المؤمنین علیه السلام فان ذلک لا یکفره ولا یخرجه عن الاسلام
فلذلک کتم علی علیه السلام امره و بایع مکرهاً حیث لم یجد اعواناً و همچنین
بود حال در عهد جناب امام حسن علیه السلام در جلاء العیون از ابن بابویه
بسند معتبر روایت کرده که سدیر صیرفی بحضرت امام محمد باقر علیه السلام
گفت چگونه امام حسن علیه السلام امام باشد و حال آنکه خلافت را بمعویه





گذاشت حضرت فرمود بس کن ان دانا تر بود بانچه کرد اگر نه چنین کرده بود شیعیان کاهم مستاصل
میشدند و امر عظیمی روی میداد میبدی از علماء عامه در شرح دیوان می
نویسد چون علی رضی الله عنه شهید شد بیش از چهل هزار مرد با امام حسن
علیه السلام بیعت کرده متوجه حرب معویه شد و چون بیوفائی از مردم خود دریافت
در نصف جمادی الاولی سنه احدی و اربعین امر بمعویه باز گذاشت و
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله در شان امام حسن علیه السلام فرموده ان
ابنی هذا سید و لعل الله یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین پس
اوائل امر برای اینکه ضعفا از دین بیرون نروند و اشقیا شقاوت خود را
بروز ندهند و بیضهٔ اسلام مرتفع نشود حضرت مدارا و مماشات را لازم
دیدند و چون زمان مدارا و مماشات از عهد وفات حضرت رسول صلی الله
علیه و آله تا زمان امام حسن علیه السلام طول کشید و بنی امیه و بنی مروان
بمرور زمان بر تسلط و تعدی افزودند و صولت و سلطنت ایشان در قلوب وقعی
پیدا کرد حتی چنانچه در جلاء العیون روایت کرده معویه امر کرد که منادیان
ندا کنند که امان نها برطرف میشود از کسی که در مناقب علی علیه السلام و اهل بیت
او حدیثی روایت کند پس در آن وقت بلیهٔ اهل کوفه از همه کس شدید تر شد و بسبب

فصل اول

مجلس چهارم

آنکه شیعیان در آنجا از سائر جاها بیشتر بود پس زیاد ولد الزنا او را الی بصره ۲۰۴
و کوفه کرد آن ملعون شیعیان را میشناخت که او در مدتی با حضرت امیر علیه السلام بود تفحص
میکرد شیعیان آنحضرت را و از زیر هر سنگ و کلوخی پیدا میکرد ایشان را
بقتل میرسانید دست و پای ایشان را میبرید و بر درختان خرما بحلق میکشید
دیدهای ایشان را کور میکرد و ایشان را آواره دیار مینمود و مردم شروع
کردند در وضع احادیث در فضایل معاویه و این احادیث را در بلاد و دهات
بمکتب داران میدادند تعلیم اطفال نمایند که محبت ایشان در قلوب جا
گیر شود در اینحالت و بر اینحالت مدتی ماندند معاویه بجمیع شهرها نوشت که
هر که بینه بر او قائم شود که او علی و اهل بیت او را دوست میدارد نام
او را از دیوان عطا محو کنید و هر که را متهم سازند بمحبت علی او را بکشید
هر چند ثابت نشود بهر شبهه و تهمتی که آنرا در زیر هر سنگ و کلوخی که
ایشان را بیابید بقتل رسانید پس چنان شد که هر کس را بکلمه و تهمتی
میکشتند و اگر کسی را نسبت بکفر و زندقه میدادند او را اکرام داشتند و
متعرض او نمیشدند و اگر کسی را نسبت تشیع میدادند ایمن نبود بر جان
خود در هر شهر از شهرها خصوص در بصره و کوفه و روز بروز امر شدید تر

میشد

میشد تا آنکه معاونان جور برپا شدند و احادیث موضوعه در میان مردم ۲۰۵
منتشر شد و اطفال بر آنها نشو و نما کردند و بعد از شهادت جناب امام حسن علیه السلام
بلا و فتنه سخت تر شد نماند دوستی از دوستان اهل البیت مگر آنکه بر خون ترسان
بود یا کشته شده یا رانده شده یا آواره شده و یزید پلید بیشتر از اسلاف
خود بی پرده کرد و ظاهر شرع و اسلام را نیز ترک نمود پس اگر جناب امام
حسین علیه السلام نیز با او مصالحه میکرد و در معاضدت او مسامحه مینمود یقینا
بیضه اسلام مرتفع میشد و مسلمین بالمره شبهه ناک و متزلزل میماندند و
محبت بنی امیه از دل مردم بیرون نمیرفت و با آنهمه تجاهر یزید بامور نامشروع
مدارا با او اسباب خرابی کلیه ارکان دین میگردید پس آنحضرت بر حسب تکلیف
خدای بیکران مصلحت در مصالحه ندید خاصه اینکه در این هنگام جمعی از مؤمنین
خلصین تکمیل و تربیت شده بودند که ظاهرا و باطنا بهر قسم اطاعت و
فدویت و مجاهده و جانفشانی در راه نصرت دین مبین با کمال شوق و اطمینان
حاضر و مستعد بودند قَوْمٌ اِذا نُودُوا لِدَفْعِ مُلِمَّةٍ وَالْخَیْلُ بَیْنَ
مُدَعَّسٍ و مُکَرْدَسِ لَبِسُوا الْقُلُوبَ عَلَی الدُّرُوعِ کَاَنَّهُمْ یَتَهافَتُونَ اِلیٰ
ذَهابِ الْاَنْفُسِ پس آنجناب با این چنین اصحاب اطیاب لوای نصرت دین را

برافراشت

ببر اشت وشکوک وشبهات منافقین را از میان مردم برداشت همه دیدند و دانستند
که این جنگها برای دنیا نیست یا اینکه در میان اعدا وحید و فرید ماند یاران
و برادرانش در مرائی و منظرش کشته شدند و فرزندان و خویشاوندان همه پیش
رویش بخون آغشته که خود بمقتل هر یک از آنها حاضر گردید و مصرع
آنها را برای العین دید در همه اینها صبر نمود و شکر کرد و فرمود الهی صبرا
لبلائک و تسلیما لامرک لا معبود غیرک و با همه مشاهده حال پر اختلال
اهل و عیال و پریشانی و اضطراب اطفال هرگز در جا از احوال بدعوت
ضلال منقاد نگردید و مطلقا از بیعت یزید ابا و امتناع فرمود و از نهب
اموال و اسیری عیال و اطفال ابدا اندیشه ننمود و بدریاهای بلا با کمال
تسلیم و رضا غوطه ور گردید در ایضاح محجت و اتمام حجت دقیقه
فرو گذاری نفرمود و مرة بعد مرة و کرة بعد کرة میان آن گروه اشقیا
آمد تکلیف ایمان و خود را معرفی نمود کار بجائی رسید که برای هیچ
مرتابی جای شبهه و مقام شک و ارتیاب در حقیقت مدعای آن جناب
باقی نماند و همه دیده و دانستند که برای چند روز ریاست دنیوی باین
همه بلیات تحمل نمیتوان کرد و در اینمقام صبر و ثبات نمیتوان نشان





داد و در نزد هر عاقل و بصیر که باین وقایع جانسوز دانا و خبیر باشد واضح
خواهد بود که باین درجه ایستادگی و استقامت که بالاتر از متخیله و فوق
عادت است نمیشد مگر بعلم و یقین او بصدق دعوای خود و هیچکس تا اینمقامات
و درجات مثل آنحضرت و اصحاب اطیاب او ایستادگی نمیکرد و بالاخره
بیعت نمود و آرام میشد و لا محاله شمشیر خود را تسلیم مینمود چون آنحضرت
جزع نکرد و بعضی مقامات و تکالیف قدم نگذاشت تا آنکه شد آنچه نشدنی
بود از آن چیزها یکه از چشمها اشکها میریزد و قلوب سخت تر از حجاره را
پاره پاره مینماید پس در نظر بصیرت معلوم و متحقق خواهد بود که این اقدامات
تا نفس آخر برای طلب ماسوی و میل بلذاید و نفایس دنیا نبوده و هر کس
نظر نماید بحالات و اطوار این امام همام تعمق و تدبر کند در نکات
و دقایق آن حالات یقین خواهد کرد که سوای اینمطالب آنجناب را
مطلبی و مرامی نبوده و ورای اینمقامات محلی و مقامی نداشته و ظاهر و لایح
شود که قصد او منحصر است برضای خدا و مرام او محصور است بحفظ و بقای
طریقه هدی که بجز رضای خدا همه خیالات و هموم او فاقد بوده است و همش
بوده است مکر هم واحد مِصراع اَنعَدُ سَلمی مَطلبٌ و مَرامٌ

فصل اول
از مجلس چهارم

۲۰۸ هرچند پیوند دوستی بود بریدیم آنچه پیمان یار بود شکستیم و در عهد
جناب امیر و امام حسن علیهما السلام این قبیل اشخاص نبود که مانند شهداء
کربلا عارف بمقامات ائمهٔ هدی علیهم السلام و ظاهراً و باطناً مطیع و
منقاد امر ایشان باشند و در راه خدا از دنیا و ما فیها صرف نظر نمایند
و ترک ریاست و جاه و مال و منال و ترک اولاد و عیال در راه ذو الجلال
بر ایشان سهل باشد اینست که جناب امام حسین علیه السلام باصحاب خود فرمود
فانی لا اعلم اصحاباً اوفی ولا خیراً من اصحابی ولا اهل بیت ابرّ ولا اوصل
من اهل بیتی فجزاکم الله خیراً پس در اینحالت که ظلم و ضلالت از حد گذشت
و یزید ناموس شریعت را در پی آنحضرت برای خود در اظهار کلمهٔ حق و
ابطال باطل بجان و دل اعوان و انصاری دید حکمت مقتضی گردید که
دیگر مماشاة نکند و کار را یکسو و بی پرده نماید تا آنچه در کمون آن ملاعین است
بروز کند و بعامهٔ مردم معلوم شود که مقصود و منظور آنها خواهش و
نفسانیت و ریاست و سلطنت است در بند ترویج شریعت و قید حفظ دین
و آیین پیغمبر صلوات الله علیه و آله نیستند بلکه خصم و دشمن رسول
و خاندان رسولند و محض ریاست و داعیه طلبی خود را رئیس مسلمین نامیده



اند و هم چنین بمعظم ناس معلوم گردید که منظور و مقصود جناب سید الشهداء ۲۰۹
و اسلاف او علیهم السلام ریاست دنیویه و حظوظ نفسانیهٔ بشریه نبوده
بلکه همه حرکات و افعال ایشان برای حفظ دین مبین بوده است و جز حفظ
دین و اظهار حقیت طریقهٔ سید المرسلین صلوات الله علیه و آله
مقصود و منظوری نداشته اند و هر جا معین و ناصر میخواستند برای
نصرت در این مقصود و حرام بود نه برای حفظ جان و مال خود و این مطلب را
هیچ چیز مثل وقایع عاشورا و چگونگی شهادت آن مظلوم معلوم نمی
کرد و نعم ما قال قرآن کنند حرز و بطه کشند تیغ آیین کنند
حفظ امام مبین کشند و قال الاخر یرون دم البعوضة غیر حل
و قتل بنی بنت نبی الله فرضاً آن بود که بعد از شهادت آنحضرت از هر
طرف هنگامه برپا و آوازه پیدا شد و کم کم کار بنی امیه پریشان گردید
و سلطنت ایشان با آنهمه قوت و طول عهد که هزار ماه و الف شهر
کشیده بود بهم خورد و منقرض شد و مسلمانان از ایشان بالطبع متنفر
گشته و از اعمال ایشان تبرا و بیزاری جستند میبدی که از علمای
عامه است در شرح دیوان منسوب قاضی ناصر الدین در تفسیر

فصل اول
از مجلس چهارم



وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس میگوید پیغمبر در واقعه
دید که بنی امیه بشکل میمون بر منبر او بالا میروند و تعبیر آن بسلطنت
ایشان فرمود و چه مناسب مقام است والشجرة الملعونة فی القرآن و
نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا انتهی و بعد از اینهمه قوت و شوکت
ایشان و طغیان کبیر یزید پلید را تمام نکرد مگر قضیه شهادت آنحضرت
که بعد از او مردم از هر طرف نقض بیعت یزید نمودند و با او خروج کردند
با ابراهیم اشتر و مختار ثقفی و غیره چه قدرها مردم از هر طرف موافقت
و همراهی نمودند تا اینکه سلطنت بنی امیه بعد از چندی منقضی گردید
و سب جناب امیر علیه السلام که سالها بحکم معاویه و یزید و آل ابی
سفیان در مساجد و منابر مسلمانان رسم و معمول شده بود بالمره مرتفع
شد چنانچه هر کس بتواریخ و آثار سلف تتبع نماید میداند که اینها را
دفع نکرده است مگر واقعه شهادت آنحضرت و تفصیل این مسئله را
در کتاب سر الشهادة تالیف خود نوشته‌ام هر کس بخواهد بان رجوع
کند در مسئله تناول سم حضرت رضا علیه السلام نیز با علم و اطلاع
خود اشکالی نیست چنانچه شرح آن را در لؤلؤة البحار از تالیفات خود





نوشته‌ام و نسخ آن و نیز سر الشهادة هر دو در تبریز چاپ شد با مطالعه
آنها دفع کلیه این اشکالات میشود اینجا هم بنحو اختصار مینویسد که اولا
تکالیف ائمه علیهم السلام عمل بعلم باطنی و علم امامت نبود چنانکه
در دعاوی و فتاوی همیشه شاهد میطلبیدند و حال آنکه ایشان عالم
بودند ببواطن و حقایق اشیا ثانیا ممنوع از القاء نفس بتهلکه است
که شخص با قدرت بخلاص و امتناع خود را از بام بالائی
بتهلکه اندازد ولی با حالت مجبوریت و عدم قدرت بنحو عادت و
مأذون بودن از جانب خدا بخرق عادت در تناول آنها اشکالی
نخواهد بود بلکه اگر آنحضرت از آن غذای مسموم تناول نمیکرد ممکن
بود با آنحضرت قصد دیگر نمایند که اشنع و افضح از آن باشد آنحضرت
لابد باین وجه اقدام نمود و با همه علم و اطلاع بروی بزرگواری خود نیاورد
تا بی پرده نباشد و بی پردگی باعث ذلت و نقصان دیگر نشود و عده
شیعیت بوده بمشیت و قضا خداوندگار از روی حکمت مقتضی این امورات
بود و همه ائمه علیهم السلام بلکه خواص اصحاب ایشان مثل میثم تمار
و رشید هجری و غیرها نیز از مآل کار خود خبردار بودند در کافی

## فصل دویم

بسند معتبر روایت شده که حسن بن جهم از حضرت رضا علیه السلام پرسید
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هرگاه قاتل خود را و شب شهادت خود را
و موضعی را که در آن موضع شهید شد میدانست چون مرغان بروی
حضرت فریاد کردند فرمود که ایشان فریاد کنندگانند از پی ایشان نوحه
کنندگان خواهد بود و ام کلثوم با آنحضرت گفت که امشب در خانه نماز
کن و امر کن دیگری با مردم نماز کند حضرت قبول نکرد و در آنشب بسیار
از خانه بیرون میآمد بی حربه و سلاح با آنکه میدانست ابن ملجم او را
در آنشب شهید خواهد کرد آیا چگونه بود آنحال حضرت فرمود که وفات
آنجناب در آن شب مقدر شده بود و تقدیر خدا البته جاری میشد

فصل دویم در معجزه شق قمر حضرت خاتم

**فصل دویم** اقتربت الساعة وانشق القمر وان یروا آیة
یعرضوا و یقولوا سحر مستمر بعضی از معاندین گویا در این معجزه شبهه
کرده که در صورت تحقق شق قمر چون امر غریب بوده میبایست در همه
بلاد مردم باو ملتفت شوند و کفار و مخالفین نیز وقوع آنرا در
تواریخ خود ثبت نمایند چگونه شده است که سایرین باین معجزه ملتفت
نشده و ثبت نکرده اند این شبهه کننده از بعض نکات گویا غفلت

داشته



داشته اولا خیال کرده همه کس مانند آن اشخاص که این معجزه برای ایشان
بوده همه وقت متوجه آسمان و ملتفت مشاهده این معجزه بوده اند و حال
آنکه دیگران از این امر اصلا غافل بوده و منتظر و مسبوق نبودند ثانیا
وضع آفاق و اطراف عالم مختلف است بسا چیزی در بلدی در آسمان
دیده میشود که در بلاد دیگر بجهت اختلاف افق دیده نمیشود حتی در یک
بلد بجهت حائل بودن ابر و کوه و بنای عالی اغلب علامات آسمانی دیده
نمیشود چنانچه بجهت اختلاف آفاق در بلدی ماه فوق رأس است در بلد
دیگر در تحت الارض در جائی آفتاب در وسط السماء و وقت ظهر است
در جای دیگر شب است آفتاب ابدا نمایان نیست و چنان نیست اگر چیزی
در آسمان در بلدی از بلاد رؤیت شود در همه شهرها دیده شود و سایر
مردم با اینکه مسبوقند آن علامات بینند متوجه و ملتفت باو شوند غالب
اوقات کسوف و خسوف اتفاق میافتد کسانیکه مسبوق نیستند و توجه
و انتظاری بدیدن آن ندارند ابدا ملتفت نمیشوند علاوه بر این عصرهای
قدیم مانند این عصرها نبوده که با تلگراف و راه آهن اخبار هر شهری
بشهرهای دور با سهولت و آسانی برسد نقل اخبار معمول زمان باشد تا

بگوید

بگوئی شق قمر را که در بلد معین چند نفر مشاهده کردند با همه غرابت چرا
بسایر شهرها خبر ندادند که آنها را باین معجزه ملتفت نکردند که گذشته
از آن این معجزه زمان طولانی نداشته تا مردم بهم دیگر خبر بدهند و
هم متوجه و ملتفت باشد و غیر از آن اشخاص که این معجزه برای ایشان
بود برای دیگران چنین امر غریب متوقع الحصول نبوده تا مستعد باشند
و در آن زمان باسمان نظر کنند و باین واقعه ملتفت شوند مانند
هلال شهر رمضان و بعض آیات اسمانی دیگر آنها که قبل از وقت منتظر و
و متوجه میشوند اغلب نمی بینند و آنها که در این صدد نبوده اند ملتفت نمی
شوند بلکه از آنها نیز که مسبوق و طالب و ثابتند اغلب بجهة بودن
ابر و یا بغفلت یا بجهت ضعف بصر ایمعنی فوت میشود که ما هی بین
ناظر و ماه بنای عالی و کوه و ابر و بخار هم حائل میشود و بسا اهل نجوم
که بصیر در هیئات فلکیه دارند ملتفت میشوند بعجایب در اسمان
و وضع ستارگان که اگر بکسی مخصوصا نشان ندهند دیگران ملتفت
بان نمیشوند خاصه اینکه در ان عهدها در فرنگستان این قبیل مراقبها
در وقایع عالم نبود که ایشان باین چیزها ملتفت شوند و در تواریخ







خود ضبط نمایند این مکتبها و مدرسهها و حکما و اطبا و تلگرافها
و روزنامههای اخبار و راههای آهن و کشتیهای بخاری سریع السیر هیچیک
آن وقتها نبود که مانند این زمان از هر جا همه کس متوجه اخبار و ملتفت
بوقایع عالم باشند و از اغلب صفحات دنیا خبر بدهند و لیکن همان وقتها
این معجزه را جمعی دیده و مانند سایر اخبار متواتره بتواتر بما رسیده این
شبهات واهیه نزد مرد نادان بی غرض بیجا و بیحاصل است

## فصل سیم

سخنها چون بوقوع منزل افتاد در افواه مختلف مشکل افتاد بعض
اختلافات اخبار رجای تعجب و انکار نیست ولی نکته و علت آنرا باید دید
و ملتفت شد که اختلاف آنها از کجا ناشی شده و باعث چه بوده در اوائل
کافی از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که متن روایت بعینها نقل می
شود قال قلت لامیر المؤمنین علیه السلام انی سمعت من سلمان والمقداد
وابی ذر شیئا من تفسیر القرآن والاحادیث عن نبی الله غیر ما فی ایدی
الناس ثم سمعت منك تصدیق ما سمعت منهم ورایت فی ایدی الناس
اشیاء کثیرة من تفسیر القرآن ومن الاحادیث عن نبی الله صلی الله علیه
وآله انتم تخالفونهم فیها وتزعمون ان ذلك کله باطل افتری الناس

يكذبون على رسول الله صلى الله عليه وآله متعمدين ويفسرون القرآن
بآرائهم قال فاقبل علي فقال قد سئلت فافهم الجواب ان في ايدي الناس
حقا وباطلا وصدقا وكذبا وناسخا ومنسوخا وعاما وخاصا و
محكما ومتشابها وحفظا ووهما وكذب على رسول الله صلى الله عليه
وآله على عهده حتى قام خطيبا فقال ايها الناس قد كثرت على الكذابة
فمن كذب على متعمدا فليتبوء مقعده من النار ثم كذب عليه من بعده
وانما اتاكم الحديث من اربعة ليس لهم خامس رجل منافق يصنع الايمان
متصنع بالاسلام لا يتأثم ولا يتحرج ان يكذب على رسول الله صلى
الله عليه وآله متعمدا فلو علم الناس انه منافق كذاب لم يقبلوا منه
ولم يصدقوه ولكنهم قالوا هذا صاحب رسول الله ورآه وسمع منه و
اخذوا عنه وهم لا يعرفون حاله وقد اخبر الله عن المنافقين بما اخبره
ووصفهم بما وصفهم فقال تعالى واذا رأيتهم تعجبك اجسامهم
وان يقولوا تسمع لقولهم ثم بقوا بعده فتقربوا الى ائمة الضلالة
والدعاة الى النار بالزور والكذب والبهتان فولوهم الاعمال وحملوهم على
رقاب الناس واكلوا بهم الدنيا وانما الناس مع الملوك والدنيا الا





من عصم الله فهذا احد الاربعة ورجل سمع من رسول الله شيئا لم
يحمله على وجهه ووهم فيه ولم يتعمد كذبا فهو في يده يقول به ويعمل
به ويرويه فيقول انا سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله
فلو علم المسلمون انه وهم لم يقبلوه ولو علم انه وهم لرفضه ورجل ثالث
سمع من رسول الله صلى الله عليه وآله شيئا امر به ثم نهى عنه وهو
لا يعلم او سمعه ينهى عن شيء ثم امر به وهو لا يعلم فحفظ منسوخه ولم يحفظ
الناسخ فلو علم انه منسوخ لرفضه ولو علم المسلمون اذ سمعوه منه
انه منسوخ لرفضوه وآخر رابع لم يكذب على رسول الله صلى الله عليه
وآله مبغض للكذب خوفا من الله وتعظيما لرسوله لم ينسه بل حفظ ما
سمع على وجهه فجاء به كما سمع لم يزد فيه ولم ينقص منه وعلم الناسخ
من المنسوخ فعمل بالناسخ ورفض المنسوخ فان امر النبي صلى الله
عليه وآله مثل القرآن ناسخ ومنسوخ وخاص وعام ومحكم ومتشابه
قد كان يكون من رسول الله صلى الله عليه وآله الكلام له وجهان وكلام
عام وكلام خاص مثل القرآن وقال الله تعالى في كتابه ما آتيكم الرسول
فخذوه وما نهيكم عنه فانتهوا فيشتبه على من لم يعرف ولم يدر ما

## فصل سیم

عن الله به و رسوله و لیس کل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله کان
یسئله عن الشیء فیفهم و کان منهم یسئله و لا یستفهمه الحدیث

تکمیل چنانچه از حدیث مسطور و غیره معلوم میشود برای اختلاف
احادیث و اخبار اسباب و جهات بسیار است من جمله عدم حفظ و ضبط
رواة و من جمله وضع دروغ از خوارج و دشمنان آل محمد صلی الله
علیه و آله با فضائل خلفای جور و غیرهم باختلاف عصرها و موضوعات
غلاة و بعض مدعیان دوستی و اخلاص برای تقویت مذاهب باطله
خودشان و من جمله تقیه خود ایشان از دشمنان بلکه از دوستان بملاحظه
حال ایشان و من جمله ذو وجوه بودن کلمات ایشان بملاحظه درجات فهم و
مقام راویان و ناقلان که فرموده اند کلم الناس علی قدر عقولهم
چنانکه در میان زن و کودک و عند اطفال مثلا روایات مختلف است و
فقها گفته اند این اختلاف بملاحظه سائلین و مخاطبین بوده که بعضی
مدنی بوده و برخی مکی و برخی عراقی و هم چنین در بسیار علل برخی احکام
که بملاحظه حال سائل بعلل اقناعیه اکتفا فرموده سائل را ساکت
نموده یا آن دیگری که او را لایق فهم السؤال و جواب ندانند از علل





و واقعیه خبر داده اند و گاهی معانی و معقولات را بلباس محسوسات و
عبارات محسوس تعبیر و ادا فرموده اند که بفهم خودشان همه آنها نزد
اهل خود تاویل صحیحی داشته و اخبار نیز محکم دارد و متشابه دارد تاویل
متشابهات را همه کس نمیدانند باید حقیقت آنرا از راسخین در علم پرسید
و با بیانات ایشان فهمید و نفهمیده استبعاد نکرد مثلا شخصی
شنود که فرموده اند در هر بلدی مناره و یا عمودی هست امام علیه السلام
از آن مناره و عمود باعمال بندگان نظر میکند پس او را مناره و عمودی
تصور میکند از گچ و آجر و چوب و آهن و امثال اینها و در این حال از ظاهر
حدیث استبعاد مینماید غافل از اینکه مقصود از عبارت عمود و منار
اینها نیست بلکه معنی دیگر مراد است در اصول کافی از محمد بن عیسی
روایت کرده که من و ابن فضال نشسته بودیم ناگهان یونس آمد پس
گفت وارد شدم بابی الحسن رضا علیه السلام باو عرض کردم فدایت شوم
مردم در عمود خیلی حرفها زده اند آنحضرت بمن فرمود یا یونس تو او را
چه میدانی آیا او را عمودی میدانی از آهن که برای صاحب تو بلند میشود
گفت پس من عرض کردم نمیدانم فرمود لکن او ملکی است موکل بهر بلده

که بلند میکند خدا با او اعمال آن بنده را پس راوی گفت ابن فضال
برخواست سر انحضرت را بوسید و گفت رحمک الله یا ابا محمد لا تزال
تجیئ بالحدیث الحق الذی یفرج الله به الحق عنا انتهی و نیز در جلد هفتم
بحار مرویست ان ابو جعفر علیه السلم که انحضرت فرمود ان بیننا و بین کل
ارض ترا مثل تر البنا فاذا امرنا بالارض بامر جذبنا ذلک الترّ فاقبلت
الارض بقلبیها و اسوافها و دورها حتی تنفذ فیها ما نؤمر من امر الله
تر ریسمان و خیاط است که بنا یان با او بلند و پستی را تقدیر و موازنه
مینماید و قلیب چاها هست و در عیون اخبار الرضا از انحضرت نقل کرده که
خداوند را خروسی هست بال او زیر عرش است و دو پای او از تخوم
زمین هفتم پایین تر در ثلث شب او تسبیح میکند خدا را و ذکر می
نماید بصدای که او را همه چیز میشنود سوای انس و جن پس صدا میکند در
اینحال خروس دنیا در سماء عالم در حدیث دیگر روایت کرده که آن
خروس ملکی است اینها لائکه حدیث بودن زمین بالای گاو و ماهی و امثال
ان بابنهاست که تاویل ان را خودشان میدانند و باهلش فرموده
میفرمایند مرحوم حاجی سبزواری در اول اسرار الحکم گوید بروج





دوازده تاست اخرش حوت است و انوار ائمه علیهم السلام دوازده
اخرش جناب صاحب علیه السلم پس زمین با وجود او قرار گرفته والله یعلم
واحادیث چند در باب سرادقات و ابواب و اوتاد و کتیبه ها در اسمانها
و زمینها و همچنین در باب لوح و قلم وارد شده عمده مقصود
از اینها همان غایات و فوائد لازمه اینهاست لازم نیست همه جا
اینها بهمین هیات معروفه دنیا باشد تبصره مقصود از این تقسیم
رفع بعض استبعادات است نه فتح باب تاویل در روایات مثلا بعض
ضعفا که شنید و در اخبار دید در محشر و قیامت میزان و ترازو
هست اعمال را میکشند چون اعمال از قبیل اعراض است نه جواهر
که موزون شود پس از این عبارت در بدو ممکن است شنونده
استبعاد نماید و دلش در تصور این معنی تنگ شود ولی وقتیکه احتمال
داد که شاید از این وزن و ترازو مراد و مقصود دیگر باشد که من
نمیفهمم پس انوقت سورت استبعاد او می شکند و حدیث را مسلم داشته
لامحاله در ظاهر او توقف مینماید تا از فرمایشات خودشان بیان ان
برسد چنانکه در باب همین میزان اعمال در معالم الزلفی از احتجاج

## فصل سیم

طبرسی علیه الرحمه از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده قال الراوی اولیس
توزن الاعمال قال علیه السلام انما الاعمال لیست باجسام وانما هی صفة ما
عملوا وانما یحتاج الی وزن الشیء من جهل عدد الاشیاء ولا یعرف ثقلها
وخفتها وان لا یخفی علیه شیء قال فما المیزان قال العدل قال فما معناه
فی کتابه فمن ثقلت موازینه قال فمن رجح عمله قال مؤلف الکتاب لا تنافی
بین الروایات فی المیزان لان الانبیاء والاوصیاء وهم الشهداء علی الناس
یوم القیمة فمن شهدوا له برجحان عمله فعمله راجح ومن لم یشهدوا له بذلک
فعمله مرجوح فهم میزان العدل بهذا المعنی والله اعلم وقال شیخنا المفید
علیه الرحمه فی شرح اعتقادات لابی جعفر محمد بن بابویه الصدوق والموازین
هی التعدیل بین الاعمال والجزاء علیها ووضع کل جزاء فی موضعه وایصال
کل ذی حق الی حقه فلیس الامر فی معنی ذلک ما ذهب الیه اهل الحشو من
ان فی القیمة موازین کموازین الدنیا لکل میزان کفتان یوضع الاعمال فیها
اذ الاعمال اعراض والاعراض لا یصح وزنها وانما یوصف بالثقل
والخفة علی وجه المجاز والمراد بذلک ان ما ثقل منها هو ما کثر واستحق
علیه عظیم الثواب وما خف منها ما قل قدره ولم یستحق علیه جزیل الثواب





## فصل چهارم

والخبر الوارد ان امیر المؤمنین والائمة من ذریته علیهم السلام هم
الموازین فالمراد انهم المعدلون بین الاعمال فیما یستحق علیها والحاکمون
فیها بالواجب والعدل انتهی ما فی معالم الزلفی ومجلسی علیه الرحمه
در رساله عقاید گوید ویجب علیک الایمان فی لسان الشرع
من الصراط والمیزان والحساب وتطایر الکتب وجمیع احوال القیمة
ولا تؤوله بشیء الا ان یصل الیک تاویله من صاحب الشرع فان اول
الالحاد التاویل والتصرف فی النصوص الشرعیة بالعقول الضعیفة
انتهی ومقصود از این تفصیل همین قدر بود که در بعض فقرات ظواهر
روایات احتمال داشتن تاویل سورت استبعاد را دفع کند
هرچند تاویل باید از خود شان برسد وما دام تاویلی از خود شان
نرسیده باید در ظاهر شرع گذاشت وتعبد وتسلیم نمود تا از خود شان
کشف حقیقت شود وبیان آن برسد **فصل چهارم** بعض
شعرا با هوای نفس شبهه در مسئله علم کرده وخواسته است با
آن شبهه جبر را ثابت کند وگفته است من می خورم وهر که چو من اهل بود
من خوردن من بنزد وی سهل بود    می خوردن من حق ز ازل میدانست

کرمی بخورم علم خدا جهل بود خواجه نصیر علیه الرحمه در جواب او گفته
این نکته نگوید آنکه او اهل بود زیرا که جواب شبهه اش سهل بود
علم ازلی علت عصیان کردن نزد عقلا ز غایت جهل بود
مرحوم حاجی هادی سبزواری طاب ثراه نیز در کتاب اسرار الحکم جواب
این شبهه را باین قسم داده و گفته از جمله اشکالات اینست فعل عبد را
اگر خداوند جل شأنه علم داشته است بوجودش و تعلق گرفته
است بآن اراده اش واجب الصدور است و اگر علمش تعلق نگرفته است
ممتنع الصدور است ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن پس فعل عبد
برای خودش مقدور نیست و اشکال را هرچند بوصف صعوبت کرده
اند ولی جواب آسان است که فعل عبد اگرچه در علم ازلی گذشته
ولی بطور و طرح واقع گذشته یعنی مسبوقیت بمبادی وقوع از ادراک عبد
و قدرتش و ارادتش و غیر ذلک زیرا که چنانکه فعل او را علم دارد ذات
و صفات او را هم علم دارد پس علم دارد که زید کتابت خواهد کرد بقدرت
و ارادت و اختیار خود که بدیهی است حرکت دست کاتب چون حرکت دست
مرتعش نیست اینکه گوئی این کنم یا آن کنم* این دلیل اختیار است ای صنم







انتهی و عجب است از این شاعر که از کثرت میل بشراب در شعر خود باین
دروغ و می فرقی نگذاشته حساب کرده گفته از من بر مصطفی رسانید
سلام وانگاه بگوئید باعزاز تمام ای سید هاشمی چرا دروغ ترش
در شرع حلال است و می ناب حرام هرچند این مطلب لایق اعتنا و
جواب نبود ولی در وقت تحریر این فقرات بداهتًا این دو رباعی بخاطر
رسید ثبت از زائد ندید فرق است میان دروغ و می فرق
تمام این مسئله واضح است بر خاص و عام نی هوش ترا برده کجا دانی
تو دروغ از چه حلال بوده می از چه حرام رباعی دیگر از من بر
خیام رسانید پیام وانگاه بگوئید که ای مرد عوام با اینهمه
فرق دروغ و می چون کردی دروغ از چه حلال بود می از چه حرام
**مجلس پنجم** بعد از تأمل در حکمتهای باب اول که نمونه قلیلی
از حکم نامتناهی الهی است و ملتفت بودن بر اینکه دقائق حکم خود بخود و
بدون تقدیر صانع حکیم علیم صورت نمی بندد معلوم خواهی کرد که خداوند
قدیر حکیم علیم را با اینهمه لطائف حکم محض بجهت چند روزه دنیا
که بهزاران آلام و اسقام آلوده است لغو و عبث خلق نفرموده بلکه غایت

علة از این خلقت با عظمت منظور است قال تعالی افحسبتم انما خلقناکم
عبثاً وحصول ان نتیجه وغایت نیز مسلماً البته بانتظام واستحکام امر
مدنیت است که با قوانین آسایش وامنیت تمام جماعت از همدیگر بهره‌مند شوند
رفع حاجت نمایند وهمدیگر معادل ومعاون ومظاهر بوده در فراهم آوردن
اسباب تعیش وزندگانی باهم موافقت ومشارکت نمایند ودر این
ضمن از همدیگر کسب معرفت کنند قال تعالی انا خلقناکم شعوباً
وقبائل لتعارفوا وجمعی که در شهری ساکنند چون هر یک بدیگری
در امور معاش ومعاد خود محتاجند باید هر کدام مشغول شغلی
باشند تا اسباب زندگانی همگی از خوراک وپوشاک ومسکن ما یحتاج
از عمارتها وترتیب آنها وجهة رفع مرضها وزراعت وتجارت
وصناعت از آن چیزها که با فراد انسان لازم است از هر جماعت مهیا
سرانجام شود وهمگی اعانت همدیگر نمایند وبا همدیگر خلطه وآمیزش
کنند تا غایت ونتیجه خلقت بدست آید وشبهه نیست که اگر ما بین
این جماعت قرار وقانونی نباشد وهر کس بتحصیل هر چه خود میل
ورغبت دارد با هوای نفس طالب ومراقب شود تعارض خواهشهای





نفسانی باعث مفسد واختلال نظم کلیه مدنیه بوده مودی بنزاع وجدال
وتفرقه وهلاکت جمعیت خواهد بود پس مقتضای حکمت بالغه این است
در میانه ایشان قاعده وقانونی مقرر شود که در وقت منازعه و
معارضه رجوع بآن نمایند تا هرج ومرج در میانه آنها واقع نشود
وآتش فتنه وفساد ولجاجت وعناد بجهة تعارض هواها وخواهشها
روشن نگردد وبواسطه آن قواعد وقوانین مفسدها رفع شود
واین قاعده وقانون را هیچکدام از جماعت خود بخود نمیتوانند وضع
نمایند بلکه عالم وضع کننده آن قانون باید فوق این عوالم وشخص
باشد که او را احاطه تمام بحالات واطوار اشخاص وازمنه آن
مستقبل وحال بوده وبصیرت کامله بمنافع ومضرات آنها داشته
باشد ونسبت او بهمگی در حفظ مصالح علی السویه ویکسان باشد
تا قول وقرار او نزد همه آنها مقبول ومسلم گردد واین شخص که مبین و
مقنن آن قوانین معدلت آیین باشد باید در هر باب امتیاز و
اختصاصی از سایر اهل مدینه داشته وصاحب علامت ونشانی از
جانب خداوند باشد که گفته او را اهل جماعت قیاس بگفته امثال

۲ که مصالح شخص غالباً با مصالح [illegible]

۲ بلا حفظ مصالح کلیه

خود نموده احکام و قوانین و اوامر جانب الله و حکم خداوندی دانسته
اطاعت او را در هر باب لازم دانند مسلم است که عقل بشری بهمه
خصوصیات احکام و ترتیب اسباب انتظام ما بین انام بی وحی والهام
و بدون تایید ملک علام نمیتوانند احاطه نماید این احکام باید از جانب
خدا بوده اجرا و ابلاغ کننده آنهم از نوع خود بشر و با ایشان مانوس
باشد که طبیعت از غیر نوع خود نفرت مینماید والجنس الی الجنس یمیل
قال تعالی ولو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا وللبسنا علیهم ما یلبسون
و پیغمبر عبارت از همین شخص است و شریعت همین قاعده و قانون نظام
امر جماعت است و باید آن شخص که مبلغ و حامل شریعت و مدعی نبوت و
رسالت است از جانب خداوند معجزه و علامتی داشته باشد که با آن
فضیلت و اختصاص از سائر بنی نوع امتیازی بهم برساند و مردم با
آن علامت و اختصاص قول و قرار او را مسلم دارند و بدین واسطه
او ما بین جماعت مقبول القول و مسموع الکلمه باشد فلا و ربک لا
یومنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ولا یجدوا فی انفسهم حرجا مما
قضیت ویسلموا تسلیما پس بحکم عقل صریح بلا شبهه بر صانع

حکیم



حکیم که این همه خلق را آفریده و اینهمه حکمتها در آنها درج کرده چون غایتی
و ثمره از این خلقت در نظر دارد فرستادن پیغمبران و رسولان در
حکمت و طریقه لطف لازم است و ترک آن و مهمل گذاشتن اینهمه
مخلوقات با هوای مختلف خلاف مقصود خلقت و منافی لطف و
حکمت و بلکه عقلا قبیح و مذموم است چنانچه همه سلاطین روی زمین
برای نظم مملکت و آسایش رعیت تعیین حکام و قرار دستور العمل
و احکام را در هر شهری از شهرها لازم میدانند و اگر اهل بلدی را
بیحاکم بگذارند اینمعنی را در مملکتداری و رعیت پروری برای خود
عیب و نقص میدانند چگونه میشود خداوند حکیم و علیم اینهمه بندگان را
که صاحب هواهای مختلف و خواهشهای متفاوت هستند بی
قانون و بیخلیفه بگذارد و برای قطع دعاوی و رفع نزاعهای ایشان
قاعده و قانونی مقرر نگذارد در اصول کافی است که زندیقی خدمت
حضرت صادق علیه السلام آمد و سؤال نمود که بچه دلیل شما اثبات
پیغمبران مینمائید آنحضرت فرمود که چون ما ثابت کردیم که از برای
ما صانعی و خالقی هست که متعالی است از صفات همه مخلوقات و آن

صانع

صانع حکیم است و بنای همه امورش بر حکمت و مصلحتهاست و خلق او را نمی
توانند دید که بلمس و حس در نمی آمد جسم نیست که با او کسی روبرو و مکالمه
و محاجه و گفتگو نماید پس ثابت شد که بر وفق حکمتها باید سفرا و رسولان در
میان او و خلایق باشند که ایشان را دلالت نمایند بر آنچه مصلحت
ایشان در آنست و باعث نفع ایشانست و راهنمایی کنند بچیزهای چند
که باعث بقاء نوع ایشان است و ترک آنها باعث فنای ایشان و اگر کسی
بگوید با وجود احکام شریعت و حضور اولیاء شرع باز می بینیم که برخی
از جماعت ترک خصومت نمیکنند جواب اینست که از جانب خداوند همین
قدر لطف لازم است که قانونی و شریعتی برای اصلاح حال جماعت و
علاج دفع خصومت بگذارد و مبینی و مبلغی از رسل و اوصیا مبعوث
کند تا نقص و قصوری در حکمت او نباشد و اگر کسی بآن طریقه عمل
نکرد و مخالفت نمود تقصیر خود او خواهد بود چنانکه آب را برای دفع
عطش و نان را برای دفع الجوع خلق و مهیا کرده کسی اگر نخورد و
بگرسنگی و عطش بمیرد تقصیر از جانب خود او خواهد بود
**مجلس ششم** در بیان ادله راجعه بنبوت خاصه که در این تحریر







این اوراق بنظر آمد در حالتیکه از کتب احادیث و تواریخ که مشتمل بآن
مطالب باشد نزد حقیر موجود نبود لهذا بهمان قدرها که در نظر بود اکتفا
نموده در ضمن چند فصل بیان نمود **فصل اول** در اینکه هزار
و سیصد و چند سال پیش حضرت محمد بن عبد الله صلوات الله علیه و آله
آمد و قرآنی آورده و گفته است که اینکلام خداست و دعوی نبوت و ادعای
کشف و کرامت کرده حرفی نیست در این مطلب برای احدی از مؤمن و
کافر از هر مذهب و ملت باشد جای شکی و شبهه نیست و همچنین در
اینکه آنحضرت شخص عاقل و حکیمی بوده باز محل حرفی نیست عقلا و حکما
از خارجه و داخله همگی بر این معنی اذعان و تصدیق دارند تنها او را
سایرین پیغامبر نمیدانند مسلمانان پیغامبر میدانند و عمده راه
حصول این علم و یقین عمومی باین اخبار همان تظافر و تواتر اخبار
است و خبر متواتر عبارت است از خبری که عده نقل کنند که آن در
هر طبقه روایت بحدی رسیده باشد که عقل سلیم تصدیق و راستی آن
خبر قطع و یقین نماید مثلا بلادی را که در دور دستهاست و ما آنها را
ندیده ایم و بوضع و طریقه اهالی آنجاها و امتعه و حاصل آنها بلد

نبوده ایم از هند و سند و چین و ماچین با وجود این بسکه از اینها در زمن
سلف و خلف اسم اینها را و وضع امتعه اینها را متواتراً شنیده ایم
یقین باینها نموده ایم مانند اینکه نوح و لقمان و افلاطون و جمشید و
اسکندر و دارا و نوشیروان و رستم و اسفندیار و حاتم را مثلاً
کسی از ماها ندیده و لکن خبر اینها بتواتر بما رسیده بوجود اینها و بعض
احوال و اطوار اینها بوسیله اخبار متواتره یقین کرده ایم حکمت لقمان
و افلاطون و رشادت رستم و اسفندیار و سخاوت حاتم و حشمت
جمشید و دارا و شوکت اسکندر و عدالت انوشیروان را علم
هم باینها همان اخبار متواتره است طایفه یهود که به نبوت حضرت موسی و
طریقه و معجزات او اعتقاد دارند و طایفه نصاری که بحضرت عیسی
و معجزات او معتقدند با اینکه در این عصرها از آن معجزات و کرامات
جز خبر چیزی در دست ندارند یا انچه دلیل ایمان بایشان آورده
اند جز اینکه از آباء و اجداد و سائر مردم اطوار ایشانرا بتواتر شنیده
اند چه دلیل دارند پس بتواتر اخبار بوجود موسی و عیسی و بکشف
و کرامات اینها اعتقاد نموده اند و راه علم و جزم ایشان همان اخبار





متواتره است که بتواتر اخبار بآمدن ایشان و دعوای نبوت و
کرامات ایشان یقین حاصل کرده اند همچنین است حال در باب حضرت
خاتم رسل و خلفاء آل اطهار او که بتواتر اخبار رسیده که بآمدن
ایشان با دعوای کشف و کرامات احدی منکر نبوده و نیست بلکه
اثبات اینمطلب برای اسلامیان سهلتر است زیرا که از ابتدای بعثت
حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبینا و علیهما السلام تا حال چند هزار
سال میگذرد و از ابتدای بعثت حضرت خاتم النبیین صلوات الله
علیه و آله تا بحال انقدرها نگذشته و شبهه اثبات مطلبی را
که هزار سال پیش اتفاق افتاده بتواتر آسانتر است از آنچه
دو هزار سال یا سه هزار سال پیش اتفاق افتاده باشد علاوه
براین معجزات حضرت موسی و عیسی الآن در دست قوم یهود و نصاری را
جز خبر اثری نیست ولی در دست مسلمین از حضرت سید المرسلین
معجزه باقیه نیز باقی است که بهمه کس دسترس میباشد و آن قرآن است
و در کتب یهود و نصاری که حالا نزد ایشان مسلم و معتبر است چند
جا ببعثت حضرت ختمی مآب و امامت ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم

اجمعین کنایه و تصریح بوده و هست کی برای تتبّع کتب مختلفه ایشان
مخفی نمیماند چون بنای این رساله باختصار است در اینجا نقل نکرد
هر کس طالب باشد رجوع کند بکتاب هدایة الطالبین که جناب مستطاب
جامع المعقول والمنقول اخوند ملا تقی کاشانی ساکن طهران تالیف
فرموده که نسخهٔ مزبوره دران بلد بحلیه طبع رسید و همچنین کتاب
انیس الاعلام فی نصرة الاسلام که نیز در طهران چاپ شده و در آنجا
مفصّلاً از کتب انها شواهدی نقل کرده که محل انکار نمیتواند بود
و همچنین بعض مولفات دیگر که در این عصرها در اینبابها تالیف شده
و بتحصیل انها برای همه کس ممکن نیست و خدا راست او ره دیگر بعض کتب
لازمه را یهود و نصاری خود شان بزبانهای مختلف از عربی و فارسی
ترجمه کرده بوسائل رهبانان و کشیشان بهمه جا منتشر نموده اند
که جای شبهه و محل انکاری نمانده است مجملاً در اینکه حضرت
محمد بن عبد الله صلوات الله علیه و آله امده و ادّعای نبوّت کرده خود
او و اصحاب و اتباعش دعوای کشف و کرامت برای او کرده من جمله
قرانرا معجز قرار داده و از فصحا و بلغا ازان عهدها تا بحال کسی نظیر







انرا نیاورده که نزد مومن و کافر اینمراتب محل حرف و محل انکار نیست چه
اگر نظیری اورده بودند لامحاله مذکور میشد و تمام این وقایع و اخبار
باین عصرها بتواتر رسیده و در اینمقدارها نزاعی و خلافی نیست و
چنانکه دلیل معجزات موسی و عیسی نزد یهود و نصاری خبر متواتر است
بودن قران هم از انحضرت متواتر است پس بتواتر اخبار یقین حاصل
شده که چنین شخص بزرگواری بدعوای نبوّت امده و این قرانرا از جملهٔ
معجزات خود قرار داده و اورده **فصل دوّم** در دانستن اینکه
قران معجزه است و هر چند دار بعضی از انها مجملاً در این مختصر
ثبت میشود چون در زمان ظهور انحضرت امتیاز ما بین اعراب و
تفاضل و تفوّق غالباً بفصاحت و بلاغت بود و ما بین ایشان اهل
خبره بر کلام فصیح از فصحا و بلغا زیاد بود مناسب چنین شد که
معجزه باقیه عمومی او ازین قبیل باشد چنانکه در زمان موسی ع
ساحر زیاد بود خداوند برای او اژدها بودن عصا را معجزه قرار
داد که خود ساحران اذعان باعجاز او نمودند و در عهد حضرت
داود ع کسانی بودند که در علم موسیقی استاد بودند خداوند

# فصل سیم



بنغمهٔ داودی تأثیر فوق العاده داد که هر انسانی بلکه حیوانات از لحن او
مستمع بود مدهوش میشد و دانشمندان علم موسیقی که اهل خبره بودند
اعجاز بودن آنرا تصدیق و اذعان مینمودند در زمان حضرت عیسی
نیز اطباء حاذق خیلی بود که معالجات عجیبه از ایشان مشاهده بود
معجزهٔ آنحضرت را خداوند باقتضاء وقت احیاء اموات قرار داد چنانکه
حکماء و اطباء آنعهد با آنهمه حذاقت از آوردن مثل آن عاجز شدند
معجزهٔ آنحضرت ثابت شد

## فصل سیم

هذا بصائر للناس و
هدی و رحمة لقوم یوقنون اعجاز قرآن چنانکه گفتیم وجوه متعدده
دارد من جمله اختصاص آن بطرز و سبک مخصوص در نهایت فصاحت
و بلاغت چنانکه آن سبک و اسلوب خاص از دیگران محکی و مأثور نبوده
وضع تازه دارد که هرگاه از آیات آن بعبارات فصیحه و بلیغهٔ دیگری
داخل نمایند سبک متانت و درخشندگی آیات قرآنی میان آنها مانند در
لؤلؤ و مرجان و لعل بدخشان از کلمات دیگران ممتاز و درخشان
است با همه تکرار چنانکه سالها و ماهها هر روز میخوانند و میشنوند مانند
کلام تازه بنظر میاید که شخص طبعاً فی نفسه از خواندن آن بی میل و بیرغبت





نمیشود هرکس اندک تتبعی بکلمات فصحاء و بلغا نماید خواهد دید
که این سبک غریب ممتاز و وضع بدیع بی انباز بی سابقهٔ دیگران
خوارق عادات است و تأثیر کلمات بلاغت آیات آن در اذهان
صافیه که مشوب بشبهات نباشد فوق العاده میباشد علاوه بر قصص و
اخبار آدم و نوح و ابراهیم و یعقوب و یوسف و موسی و داود و سلیمان
و عیسی و غیر اینها این کلام مجید با همه اختصار و فصاحت و بلاغت
آشکار چگونه مشتمل است بلطائف بسیار و نکات و دقائق بیشمار در
توحید و شئونات الهیه و احکام مبدء و معاد و ارشاد عباد بامور
دنیا و عقبی از خیر و شر و نفع و ضرر که عقل از ادراک آنها و زبان
بیان از اداء تفاصیل آن قاصر است و اینکه اینهمه مخالفین و
اضداد با آنهمه مراقبت در لجاج و عناد و سعی ایشان در رد
آنحضرت و ابطال دعاوی او تا بحال نتوانسته اند نظیری بقرآن
بیاورند و خداوند از این معنی صارف شد اگر تأمل شود دلیل
اعجاز خواهد بود و اگر در عهدی از عهود سوره و کلامی در مقابل
آن از عرب و عجم کسی آورده بود یقیناً نقل و روایت میشد حالا وجود

تحدّی

تحدی در آیات چند و اخبار از اینکه احدی نمیتواند مثل آن بیاورد
نیاوردن مثل دلیل اعجاز خواهد بود قال تعالی وان کنتم
فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءکم
من دون الله ان کنتم صادقین فان لم تفعلوا ولن تفعلوا الآیة
و مخفی نماند که ولن تفعلوا در معنی اخبار از غیب است تا بحال مطابق
واقع اتفاق افتاده و کسی مثل آن نیاورده و باید دانست که آوردن
مثل محض تشبیه بالفاظ و کلمات آن نیست بلکه مشابهت تامه مقصود
است که در جامعیت نکات بلاغت آیات من حیث المبانی والمعانی
شبیه و مانند آن باشد از اسلوب غریب و نظم عجیب و اشتمال آن
بلطائف معانی و نکات بدیعه مسلم است که این اسلوب مخصوص
و طرز مانوس تا عهد آنحضرت از احدی مسموع نبوده و از دیگران معهود
نیست چنانکه اختصاص و امتیاز که این سبک خاص برای متتبع کلمات فصحا
و بلغاء مخفی و پوشیده نمی باشد **فصل چهارم** از جملۀ چیزهائی
که دلیل معجزه بودن قرآن است اشتمال اوست بر اخبار غیبیه که غیر
از خدا و اولیاء کسی از آنها آگاه نبود چنانکه در قصۀ غزوۀ بدر میفرماید





واذ یعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم وتودون ان غیر
ذات الشوکة تکون لکم ویرید الله ان یحق الحق بکلماته ویقطع
دابر الکافرین پس بدین وعدۀ خداوند تبارک و تعالی وفا
کرد دیگر در سورۀ مبارکۀ الم غلبت الروم فی ادنی الارض وهم
من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین در این آیۀ مبارکه خبر
داد که لشکر روم بعد از مغلوب شدن در طی چند سال دیگر غلبه
خواهند کرد و همین اتفاق افتاد قال بعض المفسرین ادنی الارض
ای ارض العرب وهم ای الروم من بعد غلبهم سیغلبون ای الفرس فی
بضع سنین ای ما بین الثلثة والعشرة پس روم بعد از مغلوب بودن
بفارس در سال هفتم غالب شدند و اخبار آیۀ مبارکه صادق آمد
دیگر در سورۀ مبارکۀ انا فتحنا لک فتحا مبینا که این قصۀ فتح
ظاهر شد دیگر آیۀ ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد
خداوند بدین وعده حضرت پیغمبر را بسوی مکه باز آورد و دیگر
در سورۀ مبارکۀ اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون
فی دین الله افواجا چنانکه این معنی در فتح مکه ظاهر شد که مردم فوج

# فصل چهارم

فوج داخل اسلام شدند از اهل مکه و طائف و غیرها در حیات آنحضرت
از آن بابت است آیه و اذ اسرّ النبیّ الی بعض ازواجه حدیثا فلمّا نبّأت
به و اظهره الله علیه عرّف بعضه و اعرض عن بعض فلمّا نبّأها
به قالت من انبأك هذا قال نبّأنی العلیم الخبیر در تفسیر این آیه
در بعض تفاسیر نوشته اند که آنحضرت بیکی از زوجات خود سرّ بعض
وقایع را فرمود که بعد از رحلت آنحضرت اتفاق افتد و او آن سرّ را
باد یکری میان کذاشت این آیه نازل شد و زمخشری نیز در تفسیر
کشاف کوید روی ان رسول الله صلی الله علیه و اله خلا بماریة
فی یوم عائشة و علمت بذلك حفصة فقال لها اکتمی علیّ و قد حرمت
ماریة علی نفسی و ابشرك انّ ابا بکر و عمر یملکان بعدی امر امتی فاخبرت
به عائشة و کانتا متصادقتین انتهی و آیه دیکر قال تعالی و لمّا
رای المؤمنون الاحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله و رسوله و ما زادهم
الا ایمانا و تسلیما آنحضرت بمؤمنین خبر داده بود که احزاب بسوی شما
خواهند آمد پس احزاب آمدند که ده هزار نفر بودند مسلمین را محاصره
کرده مدتی با ایشان محاربه نمودند و مسلمین در غایت رعب و شدت





بودند آیه دیکر در سورهٔ توبه یحذر المنافقون ان تنزّل علیهم
سورة تنبّئهم بما فی قلوبهم قل استهزؤا انّ الله مخرج ما تحذرون
و لئن سألتهم لیقولنّ انّما کنّا نخوض و نلعب یعنی منافقین میترسند که
نازل شود سوره بضرر آنها که خبر دهد آنچه را که در قلوب ایشان است
بکو بآنها با پیغمبر شما استهزاء کنید بدرستیکه خدا بیرون کننده و
ظاهر نماینده است آنچه را که شما از آن حذر مینمایید فی الصافی القمی
کان من المنافقین لمّا خرج رسول الله صلی الله علیه و اله الی تبوك یتحدّثون
فیما بینهم و یقولون أیری محمد انّ حرب الروم مثل حرب غیرهم لا یرجع
منهم احد ابدا فقال بعضهم ما اخلقه ان یخبر الله محمدا بما کنّا فیه
و بما فی قلوبنا و ینزل علیه بهذا قرآنا یقرؤه الناس و قالوا هذا
علی وجه الاستهزاء فقال رسول الله صلی الله علیه و اله لعمار بن یاد
الحق القوم فانّهم قد احترقوا فلحقهم عمار فقال ما قلتم قالوا ما قلنا
شیئا انّما کنّا نقول شیئا علی حدّ اللعب و المزاح و در آیه دیکر در سورهٔ
احزاب میفرماید و اذ یقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض ما
وعدنا الله و رسوله الا غرورا و اذ قالت طائفة منهم یا اهل یثرب

## فصل چهارم

لا مقام لكم بها الآية وقال قد يعلم الله المعوقين منكم والقائلين لاخوانهم
هلم الينا وآية ديگر لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنين محلقين
رؤسكم ومقصرين لا تخافون همين طور كه خبر داده بود واقع شد صحابه بمسجد
حرام داخل شدند در كمال امنيت محلقين ومقصرين بدون خوف اگر كسي
بگويد انحضرت براي تسكين قلوب اصحاب خود گاهي حدسا اينگونه خبرها
ميداد چنانكه نزد صاحبان راي وتدبير اينگونه خبرها دادن دفع
وحشت نمودن رسم است جواب اينست اشخاص تفاوت دارند وبراي
آنان كه مدعي چنين مقامات نيستند تخلف اخبار موجب وهن ونفرت
نميشود ولي كسيكه خود را پيغمبر بداند واز طرف خداوند خبر ميدهد اگر
خبر او مخالف واقع اتفاق بيفتد دروغ بودن وبطلان دعوي او ظاهر
ميشود وانحضرت نزد منكرين نبوت نيز از عقلاء معدود است چگونه مي
شود با چنين ادعا اينگونه خبر دهد كه در اندك مدتي احتمال تخلف و
دروغ بودن او ظاهر شود چنانكه از غلبهٔ روم بفارس در بضع سنين
كه مابين سه وده سال باشد خبر داد وهمين طور در سال هفتم واقع
شد وصدق اين خبر واضح گرديد وهمچنين قوله ويومئذ يفرح المؤمنون





وقوله وعد الله لا يخلف الله وعده آيا مدعي چنين مقام چگونه مي
شود اينگونه خبر صريح بطي بدهد كه احتمال تخلف با واقع داشته باشد
شخص عاقل وحكيم هرگز اقدام بچنين كاري نميكند وقال ايضا ام يقولون
نحن جميع منتصر سيهزم الجمع ويولون الدبر از عمر رضي الله عنه
مرويست وقتي كه اين آيه نازل شد نميدانستم مراد چه بود تا اينكه روز
بدر شنيدم از رسول الله صلى الله عليه وآله در حاليكه انحضرت زره
خود را ميپوشيد اين آيه را ميخواند وميفرمود سيهزم الجمع پس آنوقت
دانستم كه مقصود از آيه چيست وآيه ديگر ستدعون الى قوم اولي
بأس شديد تقاتلونهم او يسلمون وچنانچه خبر داده بود واقع شد
وآيه ديگر لقد رضي الله عن المؤمنين اذ يبايعونك تحت الشجرة
فعلم ما في قلوبهم فانزل السكينة عليهم واثابهم فتحا قريبا ومغانم
كثيرة يأخذونها وكان الله عزيزا حكيما وعدكم الله مغانم كثيرة
تأخذونها فعجل لكم هذه وكف ايدي الناس عنكم ولتكون آية
للمؤمنين ويهديكم صراطا مستقيما واخرى لم تقدروا عليها قد احاط
الله بها وكان الله على كل شيء قديرا بعض مفسرين گفته اند مراد از فتح

# فصل چهارم

قریب فتح خیبر بوده و مراد از مغانم کثیره در موضع اول مغانم خیبر و مراد
از مغانم کثیره در موضع ثانی مغانم دیگر است که حاصل شود برای
مسلمین تا قیامت و مراد از مغانم اخری مغانم هوازن است یا فارس یا
روم که چنانچه خبر داده همه آنها واقع شد و در آیه دیگر قل للذین
کفروا ستغلبون پس چنان شد که فرموده کفار مغلوب شدند و در آیه
واذ یعدکم الله احدی الطائفتین که گفته‌اند مراد قافله راجعه از
شام بوده و قافله آینده از بیت الله الحرام انها لکم و تودون ان
غیر ذات الشوکة یعنی قافله راجعه تکون لکم و یرید الله ان یحق الحق
بکلماته و یقطع دابر الکافرین پس چنانکه خبر داده بود واقع شد و
آیه دیگر انا کفیناک المستهزئین وقتیکه این آیه نازل شد آنحضرت باصحاب
مژده داد که خداوند از شر ایشان و اذیت ایشان کافی شد و استهزا
کنندگان جمعی بودند در مکه که مردم را از آنحضرت منع میدادند و
با آنحضرت اذیت میکردند آنها هلاک و تمام شدند فتم نوره و کمل ظهوره
و قوله تعالی والله یعصمک من الناس و چنان شد که فرموده و قوله تعالی
و ان یقاتلوکم یولوکم الادبار ثم لا ینصرون پس در این آیه از سر غیب





خبر داده اول اینکه مؤمنین از ضرر یهود در امن میشوند ثانی آنها اگر
با مؤمنین مقاتله نمایند منهزم میشوند ثالث اینکه بعد از منهزم بودن
دیگر برای ایشان قوت و نصرت و شوکت نمیشود و چنان شد که فرموده
چنانکه فرموده است ضربت علیهم الذلة اینما ثقفوا الا بحبل من
الله و حبل من الناس و باؤا بغضب من الله و ضربت علیهم المسکنة
پس برای یهود در هیچ موضعی از مواضع در زمانی از ازمنه حکومتی باقی
نمانده و نخواهد ماند چنانکه حالا در همه ولایتها و اقالیم ذلیل واقع
شده و میشوند و قال تعالی قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم و یخزهم و
ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم مؤمنین و اینها تماما واقع شده
و قوله تعالی سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب چنانکه خبر داده بود در
یوم احد واقع شد مشرکین روز احد بعد از آنکه مستولی شدند بر مسلمین
و آنها را فرار دادند در آنحالت خداوند بقلوب ایشان واهمه رعبی
انداخت که دست از مسلمین برکشیدند و بدون سببی از جا فرار نمودند
حتی مروی است بین راه از برگشتن خود پشیمان شده خواستند برگردند
خداوند بقلب ایشان رعبی انداخت تا سوی مکه رفتند و قوله تعالی انا

نزلنا الذكر وانا له لحافظون چنانكه تا بحال ما بين تمام فرق اسلام قرآن
بلا كم قرآن بدون اختلاف در كم وزياد باقی است **فصل پنجم**
صدور معجزات وكرامات از حضرت نبوی صلی الله عليه وآله بتواتر رسيده
ودر كتب معتبره از خاصه وعامه روايات بسيار مذكور ومضبوط است
اينجا من باب نمونه چند فقره از رواياتی كه مشتمل باخبار از مغيبات آنحضرت
واغلبی معنا متواتر است نقل ميشود در كتاب اظهار الحق روايات چند
از معتبرين عامه نقل كرده كه آنحضرت از فتح مكه وبيت المقدس ويمن و
شام وعراق قبل از وقوع بصحابه خبر داده بود واز فتح خيبر بدست
جناب امير عليه السلام نيز خبر داده بود كه فردای وز اخيبر فتح ميشود
واز اينكه كنوز ملك فارس وروم را قسمت مينمايند ودختران فارس
باصحاب خدمتكار ميشوند همه را خبر داده بود وهمه اينها در زمان صحابه رضی
الله عنهم چنانكه خبر داده بود واقع شد واينكه فرموده امت
او هفتاد وسه فرقه ميشوند ستفترق امتی علی ثلث وسبعين فرقه
واينكه عثمان مقتول ميشود واينكه اشاره بريش مبارك جناب امير
عليه السلام نموده وفرموده ان اشقی الاخرين من يصبغ هذه من هذه يعنی





لحيته علی عليه السلام من دم راسه وان عمار يقتله الفئة الباغية چنانكه او را
اصحاب معويه كشتند ونيز فرموده ان هلاك امتی علی يدی اغيلمة من
قريش كه مراد يزيد وبنو مروان بوده است وان الانصار يقلون حتی
يكونوا كالملح فی الطعام ونيز از خروج مختار وحجاج خبر داده بود واينكه
فرموده وان الايمان لو كان منوطا بالثريا لناله رجال من ابناء
فارس كه در اين حديث اشاره بعلو مقام بعض عجم هاست وان فاطمة
اول اهله لحوقا به وانها ماتت بعد ستة اشهر من وفاته صلی الله عليه و
عليها وان ابنی هذا ای الحسن بن علی رضی الله عنهما سيد وسيصلح الله
به بين فئتين عظيمتين وان ابا ذر يعيش وحيدا ويموت وحيدا فكان
كما اخبر وان الحسين بن علی رضی الله عنهما يقتل بالطف وهو مكان
بناحية الكوفة علی شط الفرات اشهر بكربلا فاستشهد الحسين رضی
الله عنه فی الطف كما اخبر تا اينجا از كتاب اظهار الحق نقل شد ودر اينجا
احاديث واخبار ديگر نيز بهمين منوال نقل كرده كه آنحضرت خبر داده
بعد ازو چنانكه خبر داده است همه اينها واقع شده كه در تواريخ و
كتب معتبره ضبط كرده اند وبعض از اينها بحد تواتر رسيده من جمله

## فصل پنجم

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از جمعی روایت کرده که عایشه و طلحه و
زبیر و قبیله از مکه بجانب بصره بیرون آمدند تا بآب حوئب رسیدند در آنجا
سگها صدا کردند پس شتران ایشان رم کرد پس یکی از ایشان گفت خدا
بحوئب لعنت کند چه قدر زیاد است سگان او و عایشه چون این حرف و
اسم حوئب را شنید گفت این آب حوئب است گفتند بلی گفت مرا برگردانید
جمعه پرسیدند پس گفت من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود
کأنی بکلاب ماء یدعی الحوئب قد نبحت بعض نسائی ثم قال ایاک
یا حمیرا ان تکونیها فقال لها الزبیر مهلا فانا قد جزنا ماء الحوئب بفراسخ
کثیرة فقالت اعندک من یشهد بان هذه الکلاب النابحة لیست علی
ماء الحواب فلفق لها الزبیر وطلحة خمسین اعرابیا جعلا لهم جعلا
فحلفوا لها وشهدوا ان هذا الماء لیس ماء حواب و این روایات را
با این تفصیل از عامه ابن اعثم کوفی نیز در تاریخ خود نقل کرده است
و در بعض کتب معتبره دیگر نیز مروی است که جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله در حق جناب مرتضی علی علیه السلام فرمود اشقی الناس عاقر
الناقة والذی یخضب هذه من هذه و از قتل عثمان نیز آنحضرت خبر





داده بود و همچنین از قتل عمار یاسر که فرمود اهل بغی او را بقتل می
رسانند یعنی اصحاب معویه و فرمود اول کسیکه بعد از مرگ من بمن ملحق
شود فاطمه خواهد بود و آنحضرت از شهادت جناب سید الشهداء علیه
السلام خبر داد و دست فرا برده مشتی از خاک کربلا برگرفت و فرمود
مضجع وی در اینجا خواهد بود و آنرا بام سلمه سپرد و فرمود روز
شهادت او این خاک خون خواهد بود و نیز آنحضرت خبر داده بود
از مجادله جناب امیر علیه السلام با بغاة که اصحاب معویه باشد و مارقین
که خوارج و اصحاب نهروان باشد و ناکثین که اصحاب جمل باشد که طلحه و
زبیر اولا با آنحضرت بیعت کرده بودند بعد بیعت را شکستند بعایشه
پیوستند باینجهة بجماعت ایشان ناکثین گفتند و نیز مروی است در
مصالحه با قریش که میان آنحضرت و قریش مصالحه نامه مینوشتند اولا
نوشتند هذا ما تقاضی علیه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله والملؤ
من قریش پس ایشان گفتند اگر ما ترا رسول الله میدانستیم با تو
جنگ نمیکردیم بنویسید هذا ما تقاضی علیه محمد بن عبد الله پس
آنحضرت فرمود یا علی محو کن و بنویس محمد بن عبد الله امیر المؤمنین

## فصل پنجم

گفت من اسم ترا از نبوت محو نمیکنم ابدا پس آنحضرت بدست مبارک خود محو
کرد نوشته شد هذا ما اصطلح به محمد بن عبد الله والملؤ من قریش بعد
از آن جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بجناب امیر علیه السلام فرمود تو از محو
کردن اسم من از نبوت ابا کردی قسم بآن کسیکه مرا بحق مبعوث کرده
نظیر این قصه برای تو نیز واقع خواهد بود پس در روز صفین که
قرار حکمین شد مصالحه نامه باین قسم نوشتند هذا ما اصطلح علیه
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و معویة بن ابی سفیان عمرو
عاص ملعون گفت هرگاه ما شمارا امیر المؤمنین میدانستیم با تو
محاربه نمیکردیم بنویسید هذا ما اصطلح علیه علی بن ابیطالب ع
و معویة بن ابی سفیان پس آنحضرت فرمود صدق الله و رسوله
اخبرنی رسول الله بذلک و در صافی در تفسیر لیلة القدر
خیر من الف شهر قال ورد ان رسول الله صلی الله علیه و آله
رأی فی منامه ان بنی امیة یصعدون علی منبره من بعده و
یضلون الناس عن الصراط القهقری فاصبح کئیبا حزینا و فی روایة
رأی کان قردا یصعدون منبره فغمه ذلک فانزل الله سورة





القدر انا انزلناه الایات قال لیلة القدر خیر من الف شهر تملکه
بنو امیة لیس فیها لیلة القدر و باین مقام و تشفی آن قوم لئام و
طغیان کبیر یزید پلید را آیه شریفه ببیان فصیح اشاره فرموده چنانکه
میفرماید وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس والشجرة
الملعونة فی القرآن و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا در صافی
روایت کرده که از حضرت باقر علیه السلام از تفسیر این آیه شریفه پرسیدند
فرمود جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود می بینم رجالی از بنی تیم و
عدی بالای منابر که مردم را بر میگردانند از راه قهقری از شجره
ملعونه پرسیدند فرمود ایشان بنی امیه اند و از صادق علیه السلام
نیز مثل این مروی است و در روایت دیگر جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود امشب دیدم بچه های بنی امیه بالای این منبر من میروند پس گفتم
یا رب با حیات من میشود فرمود نه بعد از مرگ تو میشود صاحب صافی
گوید معنی این خبر ما بین خاصه و عامه مستفیض است و فی الاحتجاج عن
امیر المؤمنین علیه السلام قال اما ان معویة و ابنه سیلیانها بعد عثمان
ثم یلیها سبعة من ولد الحکم ابن ابی العاص واحد بعد واحد تکملة اثنی

عشر امام ضلالة وهم الذین رای رسول الله صلی الله علیه وآله علی
منبره یردون الامة علی ادبارهم القهقری الحدیث و در احتجاج روایت
کرده که حضرت امام حسن علیه السلام بمروان بن الحکم فرمود انت یا مروان
و ذریتک الشجرة الملعونة فی القرآن و فی الصافی ایضا فی تفسیر هذه
الآیة فی قوله سبحانه فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا لطافة لا تخفی
میبد نیز که از علماء عامة است در شرح دیوان باین لطیفه اشاره
کرده زمخشری در کشاف از قول بعضی گفته مراد از شجرهٔ ملعونه بنی
حکم است و از جناب امیر علیه السلام در تفسیر این آیه مروی است که فرموده
ولو علم المنافقون لعنهم الله ما علیهم من ترک هذه الآیات لا قطعوها
و نیز در صافی در تفسیر آیه وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا
بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری لی تعدت علیها فقاتلوا التی
تبغی حتی تفیئ الی امر الله فان فائت فاصلحوا بینهما بالعدل فی التهذیب
والقمی عن الصادق عن ابیه فی حدیث لما نزلت هذه الآیة قال
رسول الله صلی الله علیه وآله ان منکم من یقاتل بعدی علی التأویل کما
قاتلت علی التنزیل فسئل من هو قال خاصف النعل یعنی امیر المؤمنین







وفی الکافی عنه علیه السلام انما جاء تأویل هذه الآیة یوم البصرة وهم اهل
هذه الآیة وهم الذین بغوا علی امیر المؤمنین ع فکان الواجب علیهم قتالهم
وقتلهم حتی یفیئوا الی امر الله ولو لم یفیئوا لکان الواجب علیه فیما
انزل الله ان لا یرفع السیف عنهم حتی یفیئوا و یرجعوا عن رأیهم لانهم
بایعوا طائعین غیر کارهین وهی الفئة الباغیة فکان الواجب علی امیر المؤمنین ع
ان یعدل فیهم حیث کان ظفر بهم کما عدل رسول الله صلی الله علیه وآله
فی اهل مکة وانما من علیهم وعفا وکذلک صنع علی امیر المؤمنین ع باهل
البصرة حیث ظفر بهم مثل ما صنع به النبی صلی الله علیه وآله باهل مکة
حذو النعل بالنعل و این قبیل اخبار از آنحضرت بسیار است بعضی بحد تواتر
رسید فضل ششم در روایات معتبرهٔ مستفیضه از خاصه
و عامه وارد است که جناب امیر مؤمنان علیه السلام نیز از مغیبات خیلی خبر
داده من جمله در کتب معتبره اخبار مروی است که روزی آنحضرت بر منبر فرمودند
سلونی قبل ان تفقدونی مردی از جا برخواست و گفت مرا خبر ده که بر سر
من چند موی دارد و در ریش من چند موی است پس آنحضرت فرمود والله
لقد حدثنی خلیلی ان علی کل طاقة شعر من راسک ملکا یلعنک و

انّ علی کل طاقة شعر من لحیتك شیطانا یغویك وانّ فی بیتك سخلا
یقتل ابن رسول الله صلعم وامر دائش مخفی بود وان کودك پسر او سنان
بن انس بود که با حضرت حسین صلوات الله علیه کرد آنچه کرد و باز معتبرین
روایت کرده اند که آنحضرت بعمرو بن الحمق خزاعی فرمود یا عمرو انّك
المقتول بعدی وانّ رأسك لمنقول وهو اول رأس نقل فی الاسلام
والویل لقاتلك الحدیث پس چنانکه آنحضرت خبر داده بود بعد از
استیلاء معویه عمرو بن الحمق از بیم جان از قبیله بقبیله میگریخت تا قبیله
خزاعه او را بگرفتند و تسلیم کردند پس او را بکشتند و سر او را از عراق
بشام بردند و همچنین آنحضرت بجویریه که از شیعیان و محبان او بود
از شهادت او خبر داد در وقتیکه جویریه آمد و دید آنحضرت خوابیده
عرض کرد ایها النائم استیقظ فلتضربن علی رأسك ضربة تخضب
منها لحیتك آنحضرت برخواست و خندید فرمود انا والذی نفسی بیده
لتعتلنّ الی القتل الزنیم فلیقطعنّ یدك ورجلك ولیصلبنّك تحت جذع
کافر چنانکه زیاد بن ابیه بعد از رسیدن بمعویه دست و پای او را قطع
کرد و او را بر جذعی بدار کشید و آنحضرت بمیثم تمار نیز از شهادتش مفصلا

خبرداده



خبر داده بود و همچنین برشید هجری که هر دو از خاصان آنحضرت بودند
ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید که میثم تمار غلام زنی بود از بنی
اسد جناب امیر علیه السلام او را خرید و آزاد کرد و آنحضرت باو علم کثیر القا
نمود و اسرار خفیه از اسرار وصیت باو تعلیم نمود که گاهی میثم از آن اخبار
بعضی را نقل میکرد از اهل کوفه بعضی از آنها شك مینمودند تا اینکه آنحضرت
باو فرمود یا میثم انّك تؤخذ بعدی وتصلب فاذا کان الیوم الثانی ابتدر
منخراك وفمك دما حتی یخضب لحیتك فاذا کان الیوم الثالث طعنت بحربة
فیقضی علیك فانتظر ذلك الموضع الذی تصلب فیه علی باب دار عمرو
بن حریث انّك لعاشر عشرة انت اقصرهم خشبة واقربهم من المطهرة
یعنی الارض تا اینکه بعد از دو روز آنحضرت چوبی را که در آن چوب میثم را
بدار کشیدند نشان داد پس میثم گاهی نزد آن درخت میآمد و نزد او
نماز میخواند و میگفت مبارك باد ترا از نخله که برای من آفریده شده و
برای من رویید پس همیشه بعد از شهادت آنحضرت نزد آن درخت میآمد
تا او بریده شد پس میثم شاخه و تنهای او را متوجه بود که گاهی نزد آنها
میآمد بآنها نگاه میکرد و ملاقات میکرد با عمرو بن حریث و میگفت که

من

من مجاور تو هستم چون همسایگی کن با من و عمرو نمی فهمید که او چه میگوید
پس میگفت میخواهی خانهٔ ابن مسعود را بخری یا خانهٔ ابن حکیم و در آن
سال که مقتول شد حج کرد پس بام سلمه داخل شد ام سلمه گفت تو کیستی
گفت من از اهل عراقم پس خود را معرفی کرد و یاد آوری نمود که او
غلام جناب امیر علیه السلام بود ام سلمه گفت تو میثم هستی گفت بلی
ام سلمه گفت سبحان الله والله شنیدم که جناب رسول صلی الله علیه
و آله ترا بجناب امیر علیه السلام وصیت میکند در جوف شب پس میثم
از او احوال جناب امام حسین علیه السلام را پرسید ام سلمه گفت او در
حصاری است که برای اوست گفت باو خبر ده که من دوست داشتم باو سلام
بدهم و ما بهمدیگر ملاقات خواهیم کرد نزد خداوند انشاء الله و امروز
قادر بلقاء او نیستم میخواهم برگردم پس ام سلمه باو عطر داد بر ریشش
زد و گفت این ریش زود باخون خضاب میشود ام سلمه گفت کدام کسی
بتو خبر داد گفت خبر داد بمن آقای من پس ام سلمه گریه کرد پس او را وداع
کرده بکوفه آمد او را گرفتند نزد عبید الله بن زیاد آوردند ابن زیاد
گفت گویند تو از خواص علی هستی گفت بلی مقصود چیست گفت میگویند





او بتو خبر داده از آنچه بتو خواهد رسید میثم گفت بلی ابن زیاد گفت
خبر داده است که من با تو چه میکنم میثم گفت فرموده است که من یکی از آن
ده نفر هستم که ما را تو بدار میکشی ابن زیاد گفت من با او مخالفت
میکنم پس او را حبس کرد بعد حکم بقتل او داد و وقتیکه بچوب دار
بستند مردم باطراف او جمع شدند دم در عمرو بن حریث پس عمرو گفت
این بمن میگفت که من مجاور توام پس میثم بالای دار بنا کرد نقل کردن
از فضائل بنی هاشم و مخازی بنی امیه پس با بن زیاد خبر دادند پس
گفت بدهان او لجام بزنید روز سیم حربه زدند پس او وفات نمود
و شهادت میثم ده روز قبل از ورود جناب سید الشهدا علیه السلام
بعراق بود تبصرة بعض عوام که این مطلب نزد او مذاکره میشد
در این مقام گفت چگونه میشود کسی از زمان و مکان وفات خود
خبر دهد و حال آنکه خدا فرموده و لا یعلم الغیب الا الله گفتم آیهٔ
دیگر را نیز ملتفت باش که فرموده و لا یظهر علی غیبه احدا الا من
ارتضی من رسول و در حدیث دیگر هم از امام علیه السلام ازاسیقره
پرسیدند و عرض کردند و ما تدری نفس بای ارض تموت امام علیه السلام

فرمودند این علم غیب نیست تعلم است از ذی علم فی مدینة المعجزات قال
عمر بن الفرج الرخجی قلت لابی جعفر علیه السلام ان شیعتك تدعی
انك تعلم کل ما فی دجلة فقال علیه السلام یقدر الله تعالی علی ان یفوض
علم ذلك الی بعوضة من خلقه ام لا قلت نعم یقدر فقال علیه السلام انا
اکرم علی الله تعالی من بعوضة ومن اکثر خلقه و در حقیقت انحضرت در این حدیث
کلیه بیان فرموده که از فضائل و کمالات آنچه تحت قدرت مطلقه است
هرگاه بایشان از جانب خداوند عطا شود بعیدی نخواهد داشت
و در کافی از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر قول تعالی ورحمتی وسعت کل
شیء قال یقول علم الامام ووسع علمه الذی هو من علمه کل شیء و احادیث
متعدده هست که تمام دنیا در نظر امام علیه السلام مانند درهمی است
که در دست شخص باشد و در بعض احادیث هست که حلقه جوز
ما بین اهل علم مسلم است که علم ما کان و ما یکون بایشان عطا شده
قال تعالی وکل شیء احصیناه فی امام مبین و چون خداوند قادر حکیم
چشم امام علیه السلام که عین الله الناظره است بهر جزء عالم امکان باز داشته
و مانع و حاجبی در مقابل بصر انور ایشان نگذاشته پس برای ایشان





در صفحه امکان نتوان گفت غیب نیست بلکه همه کشف و شهود و عیان
است فکشفنا عنك غطائك فبصرك الیوم حدید بالمثل معروف است
بعض حکماء در این عصرها اسبابی درست کرده اند که با آن اسباب بواطن
انسان را از خارج بدن رؤیت میکنند پس آنچه می بینند نسبت بدیگران
هر چند غیب است ولی نسبت به بینندگان شهود است غیب نیست و این بینندگان
انرا عالم الغیب نمیگویند در مجلد هفتم بحار است از جناب امیر علیه السلام
که فرمود ولقد نظرت فی الملکوت باذن ربی فما غاب عنی ما کان قبلی و
لا فاتنی ما یکون من بعدی فاضل دربندی علیه الرحمه در کتاب اکسیر العبادات
مینویسد انهم لما کانوا حجج الله تعالی علی جمیع اهل السموات وجمیع اهل
الارض لزم ان یکونوا مطلعین علی احوال الجمیع اهل السماوات و
الارضین وعالمین بها ای علی نمط علم الاحاطة والمشاهدة لا علی
نمط الاخبار ولزم ان یکونوا متصرفین باذن الله تعالی فی جملة من المقامات
فی جمیع العوالم الامکانیة انتهی **فصل هفتم** قال تعالی هو الذی
بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب
والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین از جمله دلائل اعجاز و خصائص

## فصل هفتم



قرآن اشتمال اوست بمعارف و علومی که هرگز میان اعراب معهود نبوده با
اینکه آنحضرت که آورنده قرآن است کتابی نخوانده با علماء و فضلای
مدارسه و مجالست نکرده خواندن کتابی و نوشتن مکتوبی از او معهود
نبوده و معروف باقی بود و میان قومی و جماعتی تربیت یافته و بزرگ شده بود
که آنها عبادت اصنام میکردند و از علوم عقلیه عاری بودند و او حتی یک آن
سفر و غیبتی هم نکرده بود که از خارج مدتی تحصیل علم و اطلاع نماید و تا
نزول آیات از این همه قصص و واقعات که در قرآن اشاره شده کسی از
آن قوم مطلع نبود چنانکه در آیه شریفه میفرماید تلک من انباء القری
نوحیها الیک ما کنت تعلمها انت و لا قومک من قبل هذا و اگر در تفصیل
بعض قصص و حالات با کتب اهل کتاب بعض اختلافات بنظر بیاید مانند
قصه صلب مسیح علی نبینا و علیه السلام و غیرها مخالفت عددی آنهم بین توراة
و انجیل معمولی ایشان که در دست دارند سبک قرار نیست انجیلها نیز با همدیگر
اختلافات دارند حتی در این توریة و انجیل بعض مطالب نالائق به پیغمبر
و حواریون نسبت داده شده و اینفقره دلیل این است که آنها الهامی
نیست قال تعالی ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه





یختلفون حتی در کتاب اظهار الحق از کتب معتبره از اقوال معتبرین ایشان
نقل نموده و مدلل کرده که این کتب معموله ایشان الهامی نیست اغلاط و
تحریفات لفظی یا تبدیل الفاظ و زیاده و نقصان خیلی دارد علاوه میان
خودشان معروف است انجیلی که بعیسی نازل شده بود بعد از بالا
رفتن آنحضرت باسمان ناپیدا شد و بعد از آن چهار نفر از شاگردان
آنحضرت متی و مرقس و لوقا و یوحنا که حواریون نام یک یک انجیلی نوشتند
که حالا این چهار انجیل میان نصاری معمول است و سند متصلی برای کتب
عتیق یا برای کتب عهد جدید در دست ندارند و در آن چهار انجیل
عبارتها هست که هرگز قابل تاویل نیست چنانکه فاضل کاشانی
ادام الله افضاله در کتاب هدایة المسترشدین و جناب فخر الاسلام در کتاب
انیس الاعلام فی نصرة الاسلام که هر دو چاپی و باغلب ناس تحصیل نسخه
آنها دسترس میباشد اغلاط و اختلافات زیاد و مطالب غریبه که بعضی
مخالف طریقه و عقیده خودشان هم میشود در کتب ایشان پیدا نموده
و فقره بفقره ثبت و ضبط کرده و مدلل نموده اند که کتب مقدسه در
نزد یهود و نصاری سند صحیح ندارند و اصول آنها مفقود است و اغلاط

## فصل هفتم

واختلافات کثیره در این کتب معمول از زمان ایشان موجود است واین
اناجیلی که دارند با همدیگر اختلافات زیاد دارد ومشتمل بعض عبارتهایی
کفرآمیز است که قابل تاویل نیست واینها کتب آسمانی نیستند خود نصاری
اتفاق دارند بر اینکه این چهار انجیل که با همدیگر اختلاف دارند تصنیف
چهار نفر شاگردان حضرت عیسی است ونصاری گفته اند متی اول کسی بود
که انجیل را بلغت عبری نوشت وبعد از پانزده سال از حضرت عیسی
مرقوس انجیل دیگر نوشت بزبان سریانی وبعد از هفده سال لوقا
در انطاکیه انجیل دیگر بلغت یونانی نوشت بعد از پنجاه سال در ولایت
ابی سوس یوحنا انجیل دیگر بلغت رومی نوشت در توراتی که حال در دست
یهود ونصاری میباشد چیزهای چندی هست که هر طفل ممیزی میداند
اینها دروغ وبی معنی است حتی بعض آیات آن مشتمل است بر اینکه خدا دیده
میشود وبصورت انسان ظاهر میشود وغذا میخورد وبا انسان ورزش وگفتگو
میکند واینمطلب بعقیده خود علماء یهود نیز کفر است وزیرا که از جمله
اصول دین آنها این است که خدا جسم نیست ونیز در توریه در سفر تکوین
الخلائق در فصل نهم گوید نوح بعد از بیرون آمدن از کشتی بنای





زراعت گذاشت ودرخت انگور کاشت وشراب خورد مست شد وبرهنه
در چادر خوابید وحام پسرش عورتین او را دید بسام ویافث برادران
خود گفت واینها جامه برداشته روی خود را بعقب کرده عورتین پدر
خود را پوشانیدند بعد از آنکه نوح بهوش آمد اینمطلب را شنید در
حق سام ویافث دعا کرد واز جمله در سفر تکوین در فصل ششم
وهفتم وهشتم از زبان حضرت موسی میگوید خدا چون دید ان
ایشان شر در زمین زیاد شد خدا پشیمان شد از خلقت انسان
در زمین ودر قلب خود رنج کشید ومحزون شد مزخرفات دیگر
زیادی هم بتوریه داخل کرده اند مثل اینکه خدا دیده میشود وشرب
خمر وزنا وبت پرستی به بسیاری از پیغمبران نسبت داده اند ونسبت
حرامزادگی بعض پیغمبران داده اند العیاذ بالله خوبست خودشان
انجیل وتوریه را ترجمه وچاپ نموده اغلب جاها منتشر کرده اند ونسخه
هردو بسهولت بدست میآید انکار نمیتوان کرد هر کس آنها را نگاه
کند میداند که اینگونه حرفها سزاوار نیست از خدا باشد

**فصل هشتم** قرآن مشتمل است بعلوم متعدده وعلوم را

## فصل هشتم

دینی است یا غیر آن و علوم دینیه یا علم عقاید و ادیان است یا علم اعمال
علم عقاید و ادیان عبارتست از معرفة الله و معرفت جلال و کمال
و ذات و صفات و حکم مصنوعات خداوند که قرآن مشتمل است بهمه اینها
و اما علم اعمال پس یا علم است بتکالیف جوارح بظواهر که علم فقه
باشد و یا راجع است بتصفیه باطن و ریاضت قلوب پس قرآن جامع و
حاوی بر اصول اینهاست مانند قول تعالی خذ العفو وامر بالعرف واعرض
عن الجاهلین و قوله ان الله یامر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی
وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی و قوله لا یستوی الحسنة ولا السیئة
ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم
و در قرآن تنبیهاتی هست بانواع ادله قاهره و براهین باهره بلفظ
موجز و عبارت مختصره مانند قول تعالی اولیس الذی خلق السموات
والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم و قوله قل یحییها الذی انشاها اول
مرة و قوله لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و با اینکه قرآن متدرجا
نازل شده در مطالب آن تخالف و تناقض نیست ولو کان من عند غیر
الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا و از جمله خواص آن یکی اینست که قرائت و





تلاوتش موروث ملالت و سآمت نمیشود و چنین نیست سایر کلامها
که هر چند فصیح و بلیغ هم باشد اگر مکرر خوانده شود طبع از او ملول
و کسل میشود و اینرا قلب سلیم بهتر میداند نه طبع سقیم و از جمله خواص
قرآن سهولت حفظ اوست قال تعالی ولقد یسرنا القرآن للذکر
چنانکه برای صغار و کبار در اندک مدتی حفظ و ضبط آن میسر و مقدورست
و در کلمات و آیات قرآنی در قلوب صفائی که بی شائبه شبهه و غرض بتحقیق
اثر مخصوص و متانت و جلالتی هست که خوف و خشیت می آرد و برای
شنونده تأثیر غریب مینماید نوشته اند که جعفر طیار وقتی که قرآن را
بنجاشی و اصحاب او خواند تا جعفر قرآن میخواند اینها گریه میکردند و
نجاشی قریب هفتاد نفر از علماء مسیحیه خدمت حضرت رسول فرستاد
پس باینها سوره یس را خواندند ایشان گریه کرده ایمان آوردند این
آیه نازل شد واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من
الدمع مما عرفوا من الحق یقولون ربنا آمنا فاکتبنا مع الشاهدین
مجملا حسن کلام با سه چیز میشود یا بفصاحت الفاظ یا بحسن ترتیب و نظم
کلمات یا ببلاغت و حسن مضمون همه اینها در قرآن جمع است و حضرات

ائمه و اولیاء که بظاهر و باطن و تاویل و تفسیر قران و امارات و اشارات
ان علم و اطلاع دارند علوم مختلفه و مطالب و معانی عمده از قران استخراج
مینمایند قال تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بالبینات
والزبر مروی است طبیب نصرانی از نکیفر مسلمانی پرسید که ایا در
قران دائر بطب مطلبی هست ان شخص گفت خداوند در نصف ایه
مطلب عمده طب را بیان فرموده که میفرماید کلوا واشربوا ولا تسرفوا
پس طبیب پرسید که ایا در کلمات پیغمبر شما نیز مسئله طب اشاره
هست ان شخص گفت بلی از فرمایشات انحضرت است المعدة بیت کل داء
والحمیة رأس کل دواء واعط کل بدن ما عودته طبیب گفت عمده مطالب
طب همین است که انحضرت فرموده

## مجلس هفتم

و در ان چند فصل است

### فصل اول

برای شخص طالب اگاه شدن
بانکه تتبع در رسوم و عقاید سائر ملل و ادیان واضح و معلوم میشود
که دین و ایین حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله اجمعین چه
قدرها عقلا اختصاص و امتیاز دارد و قوانین ان با عقل طبیعی
موافق است خدا را از حلول و اتحاد و تغیر ذات و صفات مبرا داشتن و





از جزویت و ترکیب و شرکت و جسمیت و جنسیت با مخلوق منزه داشتن ولو خا
از اوضاع و اطوار مخلوق تنزیه کردن مانند توحید و تنزیه اسلام در
هیچ مذهب و ملت نبوده و نمیباشد این شریعت سهله و سمحه و قواعد
و قوانین ان در هر باب و هر مسئله باین قسمها در هیچ ملتی و طریقه محکم و
مضبوط نمیباشد هر کس باوضاع سائر ملل و ادیان و بکتب اسمانی
ایشان رجوع کند بمراتب حقیت و استحکام این دین و ایین بیشتر ملتفت
میشود ملکم نام فرنگی که در عهد خاقان مغفور بایران و اغلب بلاد اسلام
سیاحت کرده و شخص خبیر و هوشمندی بوده تاریخ و سیاحتنامه نوشته
در ان کتاب اذعان باین معنی کرده که بعد از تتبع تمام و رجوع باغلب
ملل و ادیان فهمیده است که توحید مسلمانان ترجیح بتوصیف و تنزیه
سائر ملل و ادیان دارد چه ایشان خدا را از جمیع مثالب و منقصتها
منزه میکنند تعرف الاشیاء باضدادها علاوه بر اینها اوردن چنان شریعت
متقنه و احکام متینه در عدل و داد و مصالح بلاد و عباد در اندک
مدتی با همه محاربات و معارضات و نداشتن ظهور و اسباب و کثرت
مشاغل ضروریه و فقدان مکنت و ثروت در حالتیکه در مکه معظمه

قریش غالباً مشغول بعبادت اوثان بودند و مجوس بنکاح دختر و خواهر و
ابنه دیگر معتاد بود و آتش میپرستیدند و نصاری قائل بتثلیث و اقانیم
ثلثه اب و ام و ابن بودند خدا و مریم و عیسی و اعتقاد بحلول و اتحاد
داشتند و اهل کتاب اغلب بخلاف حکم توریة و انجیل عمل میکردند چنانکه
مثل شرب را مباح دانسته مرتکب بعض اعمال بد بودند آنحضرت در
چنین موقعی بی تهیه اسباب صوری ظهور کرده در حالتیکه از او خواندن
و نوشتن و تعلم نمودن از جائی نبود در میان چنان قوم بی بصیرت
و بی معرفت اینگونه احکام و شریعت آورده که با عدل و داد موافق و با
عقل طبیعی مطابق است چنانکه مسئله از مسائل نیست که برای آن حکمی
در شریعت اسلام نشود مقرر تحقیقاً این خود معجزه بزرگی است که در
آن اندک مدت با هم مشاغل و مهمات خطیره اینگونه دین و آئین و شریعت
آوردن ما فوق قوه تکلیف بشر است نکته لطیفه برای شخص طالب
حق با اندک تتبعی در تواریخ و در کتب متعدده مختلفه از علما و صلحا
و نقلان معتمد و راویان معتبر واضح و مشخص میشود که معجزات آنحضرت
نبوت و ائمه علیهم السلام نوعاً و اجمالاً اغلبی بحد تواتر معنوی رسیده

علاوه



علاوه بر آن ظهور خارق عادات از ایشان خواه معجزه اش خوانند یا سحر
چنانکه کفار سحر میگفتند لیکن فوقها مسلم کل بوده و باینهمه بعض پیغمبران
نیز باو مجنون میگفتند و جمعی ساحرش خواندند و از اینکه باو ساحر گفتند
محقق میشود خارق عادتی از او مشاهده میشد که کفار او را بسحر حمل
میکردند و در قرآن مجید در آیات چند در مقام مذمت منکرین
و معاندین باین معنی اشاره هست قال تعالی و ان یروا آیة یقولوا
سحر مستمر و قال و لما جاءهم بالبینات قالوا هذا سحر مبین و قال
و اذا راوا آیة یستسخرون و قالوا ان هذا الا سحر مبین و قال و عجبوا
ان جاءهم منذر منهم و قال الکافرون هذا ساحر کذاب یقین است
اگر معاندین امر خارق عادت از او ندیده بودند بآنحضرت ساحر و
کذاب هرگز نمیگفتند و در میان اینهمه مردمان مختلف الاحوال چنین
شخص صاحب داعیه بزرگ نمیتوانست اینگونه مطالب دروغ و بی اصل را
از قرآن آورده مشهور نماید که هر کس بخواند و کسی نگوید کدام کس بتو
ساحر گفت پس عقل قاطع است بر اینکه بآنحضرت ساحر گفته اند و آن
این بر ما باید که اجمالاً خارق عادت از آنحضرت مسلماً ظاهر شده مسلمانان

او را

از مجالس هفتم

اورا معجزه وکرامات دانسته منکرین ومعاندین سحر وکهانت پس تا این
تفصیل در ظهور خارق عادت آن حضرت نباید بالکل جای شبهه نماند واین نکته
از جمله لطائف غیبیه است که وقتی بخاطر فقیر رسید وتا آنوقت ابدا
مسبوق نبوده ام **فصل دویم** از جمله اخبار از مغیبات
که در روایات انبیا از خاصه وعامه مروی ومأثور است اخبار آنحضرت است
بائمه اثنی عشر وبظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه در آخر الزمان
با علاماتی که نشان داده در شرح دیوان از میبدی مینویسد بخاری
ومسلم از جابر بن سمره روایت کنند که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود
یکون بعدی اثنی عشر امیرا پس سخنی گفت که من نشنیدم وپدرم گفت
آن سخن این بود که کلهم من قریش انتهی ونیز بروایت فریقین آنحضرت
فرموده الائمة من بعدی اثنی عشر ودر حدیقة الشیعة از مسلم وحمیدی
که از اکابر محدثین اهل سنت‌اند نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و
آله فرموده ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی فیهم اثنی عشر خلیفة کلهم
من قریش ودر روایت دیگر لا یزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة
من قریش ودر حدیث دیگر لا یزال هذا الامر قائما حتی تقوم الساعة





ویکون فیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش هرچند از بعض عامه این اخبار را
عنادا باشخاص دیگر از بنی امیه وبنی عباس تاویل کرده اند ولی هرگز
انها اصلا حیثیت این مقام نداشته وندارند ومؤلف فقیر در کتاب
مفاتیح خود که در تبریز طبع شده از این اخبار از جاهای معتبر چند
خبر نقل کرده ودر غایة المرام یکصد وهشت حدیث مشتمل باینمعنی و
ظهور امام ثانی عشر از عامه روایت کرده که آن روایات صریح است
در اخبار حضرت نبوی بظهور آنحضرت وبودن او از عترت واغلبی نص است
در باب ائمه اثنی عشر در اختصاص عدد ایشان بدوازده نکات و
اسرار چند در مفاتیح نوشته ام هرکس بخواهد بانجا رجوع کند
ودر آیات توریة وانجیل نیز چنانچه بامدن آنحضرت بشارتها بود
بامامت اثنی عشر اشارات است مخصوصا در توریة بحضرت ابراهیم بشارت
داده شده باینکه از نسل حضرت اسمعیل دوازده بزرگ بهم خواهند
رسید قال تعالی الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه
مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل وهر کس بخواهد از ذکر آن
حضرت واوصیاء دوازده گانه او در سائر کتب آسمانی مطلع شود

رجوع کند بکتاب هدایة الطالبین جناب فاضل کاشانی سلمه الله تعالی
وکتاب انیس الاعلام جناب فخر الاسلام و برای روشنائی چشم محبین مخلصین
تفصیلی را که در کتاب میزان الموازین یکی از فضلاء و هوشمندان اسلام
نقل و شرح کرده در اینجا عیناً درج میکند عبارتش اینست ذکر باب
دوازدهم مکاشفات یوحنا است و در آسمان امر عظیمی مشاهده گردید
یعنی زنی بود که آفتاب را پوشیده و ماه در زیر پای او بود و در بالای سر
خود تاجی داشت از دوازده کوکب آن زن حامله شده و بجهة وضع
حمل از درد ولادت زاید فریاد میکرد و امر غریبی در آسمان مشاهده شد
همانا اژدهای بزرگ سرخ رنگی ظاهر شده که اژدها هفت سر و ده شاخ
بود و بر سرهای او هفت تاج بود دم آن اژدها یک ثلث از ستارگان
آسمان را فرو روفته بر زمین ریخت و آن اژدها در پیش روی آن
زنی که وضع حمل میکرد ایستاده بود تا آنکه بمحض تولید او را فرو
بردن میخواست آن زن برای آن کسی که با عصای آهنین بر طوایف
حکم خواهد کرد پسری آورد و آن پسر بسوی خدا و بتخت الهی انداخته
شد جناب ادیب فاضل هوشمند صاحب کتاب میزان الموازین تفسیر

این





این کلمات را باین نحو بیان کرده که بعبارت خود او ثبت میشود و عبارتش
اینست تفسیر این کلمات انجیل یعنی مکاشفات یوحنا را اگر بتفصیل
در اینجا بیاوریم ما را از اصل مقصود در این نامه باز دارد و لازم آید که
مقدمات چندی را که در تفسیر اینگونه کلمات بزرگان بکار آید تمهید
کنیم و این عبد بی‌بضاعت را که گذشته از ملاحظات دیگر فراغت حاصل
نیست که از عوارضات دنیویه سخت پریشانم مگر آنکه بنحو اجمال اشاراتی
بر اهل بشارت توانیم گفت خورشید ماه اشارت بر نبوت
مطلقه و ولایت مطلقه است آن زن مادر سبط پیغمبر آخر الزمان و
قرة العین نساء العالمین و زوج او حضرت مرتضی است که نخستین
سرور از دوازده سرور مبشر در توراة است آن بهترین زنان جهان
که صاحبه ولایت کلیه کبری بود لباس از نبوت مطلقه داشت زیرا
که در مطلع شمس نبوت و ذو القرنین اهل آنجا را چنان دید که خدا
فرموده لم نجعل لهم من دونها ستراً بجز از آفتاب آنها را پوشاکی نبود
و نیز آن زن در روزی که نصارای نجران بمباهله برخاستند در تحت
ردای پیغمبر در آمد تا ظاهر نمونه از باطن کرده و گروه نصاری غلامی

موعود را

موعوده را در حضرت پیغمبری و اهل بیت پاک او دیدند و کار خود را
مقرر بجزیه دادن و اعطای فدا داشتند ان زن علی ابیها و بعلها
و اولادها و علیها السلام ماه ولایت را در زیر پای داشت و حرکت
و سکون و رفتارش بر روی ولایت الهیه بود و نیز جلد ولایت کلیه
که در سرورهای وعده داده شد با برهیم ظاهر شد از عقب او ان
اولادش بعد از او بود بجهت وضع حمل امر دیده فریاد کرد زیرا که اماده
بودن اژدهای سرخ برای مضرت رسانیدن بر ان مولود میلاد و مهیا
بودن رئیس خون ریزی بنا خود را بر شهید کردن او و اولاد و اصحاب
او مشاهده میکرد ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه
کرها و وضعته کرها ان انسان حقیقی را که پیغمبر را انسان عین
و عین انسان بود خدا وصیت فرموده بود که در حق والدین خود
احسان کند و برای اتمام هدایت جهان و نهادن حکم انکسار و خضوع
در دلهای مومنان و شفاعت کردن گناهکاران در راه خدا از جان
و مال و عیال و فرزندان و اصحاب و از هر چیزی که داشت گذشته و هر گونه
مصیبت و الم را قبول کند و بجهت این وصیت که احسان بود نام ان





مولود را حسین بن نهاد و در حدیث قدسی فرموده و منی الاحسان شفقت
اسم الحسین من اسمی و چون ان احسان منسوب بامر خدا و در رضای خدا او در
راه خدا شد برای فهمانیدن معنی اتحاد فرموده و منی الاحسان و مطابق بود
آمده به لکن الله رمی و خون مبارک او ثار الله شد آن زن را در بالای
سر از دوازده کوکب تاجی بود که دوازده سرور موعود
با اینکه یازده از اولاد او بودند و نظر بانکه مقام ایشان متاخر بود در
زیر پای بودی سر فاء در بالای سر او بودند و مانند تاجها شرف و
جمال او بودند و امر غریبی در آسمان دیده شد که اژدهای بزرگ
سرخ رنگ و هفت سر بود که ده شاخ و هفت تاج داشت و این
اژدها رئیس شرور و منشاء ظلمات است و چنانکه در میزان نخستین
دانستی او را قدرت و سلطنت در مقابل مبدا انوار بتقدیر و
حکمت خدای داده شد که او را هفت سر در مراتب هفتگانه انسان
عطا کردند از مقام عقل تا جسم ان رئیس ظلمات را رؤس و
وجوه پیدا شد و بر ان سرها تاجها که علامت تسلط او است
مقرر گردید فقط در مقام فؤاد که بالاتر از مقام عقل است ولایت

## وفصل دوم

خدای در وجود انسانی است این رئیس ظلمات را راه نیست و این مقام
مخصوص عباد حقیقی خداست نیست که بهشت را هشت در است و
دوزخ را هفت ان عبادی لیس لك علیهم سلطان شاخ این
رئیس شرور شعبه‌های ضلالت اوست که در درکه قبضه کرده طینت انسانی را
از آن محو کردند ظاهر کردید و در اصطلاح اهل حقیقت از انقبضات
عشر که در طبقات آسمان و یك زمین است تعبیر کنند و اگر بخواهیم در
اینجا تفصیل بیانات را بیاوریم میدان سخن بسیار بی‌حد و وسیع است
ولیکن عذر از آن برادران روحانی خواستیم دم آن رئیس ظلمات
که تعبیر از مظاهر شرور و ایادی فتنه‌های اوست بنجوم آسمانی را
که تعبیر از انبیا و اولیا است بزمین فرو ریخت و ایشان را از مقام
برتری بپایین آورد ولی همه ایشان را نتوانست بکلی مقهور کند زیرا
که مقام ایشان بسی بلند است و الحق یعلو و لا یعلی علیه و العاقبة
للمتقین این رئیس شرور در میدان است که مولودی برای حاکم حق که با شمشیر
حکم و شریعت خدای را در زمین خواهد نهاد متولد خواهد شد
و اگر او سلطنت موروثی ظاهر را نیز مانند باطن بدست گیرد و در





مسند حکومت انجام مطلق باظهار دین حق و تشیید مبانی خدا پرستی
بر دارد آن رئیس شرور مخذول و منکوب خواهد گردید لهذا همه همت
خود را مصروف بر این داشت و مهیا شد که آن مولود پاك را فرو برد و
او را از این جهان بردارد که خللها در ارکان هدایت جهانیان وارد
و ظلمات و کدورات خود را تا روز موعود و معلوم در جهان جاری
سازد آن مولود پاك بوجود آمد و بسوی تخت خدا و بسوی خدا انداخته شد
و جبرائیل بحضرت الهش برد و در آغوش قرب خدائی در عرش رحمانی
او را جای داد و خداوند او را بعد از شهادت نیز بسوی عرش برد و ظاهرا
او را در زمین داشت تا آنکه هر که او را زیارت کند خدا را زیارت
کرده باشد من زار الحسین بکربلا یوم عرفة فکانما زار الله فی عرشه
این است تفسیر کلمات یوحنا که با اجمال آوردیم اگر انجیلیان بهتر از این
تفسیر توانند کرد بیایند و بگویند کاش کتب آسمانی را از میان بر
نمیداشتند و تحریف و تغییر در آنها را جایز نمیدیدند و تبعیت بر
رئیس شرور نمیکردند و اختلاف در دین الهی نمی‌انداختند تا آنکه
بیانات آسمانی و مطالب معنوی آنگاه ارواح را مایه سرور و نعیم بود و

دلها را موجب نورانیت و روشنائی از هر زبان و بهر لغتی بگویند و بشنوند و انس گیرند و همدیگر را دانش اموزند و معرفت افزایند و تعارف ورزند و تناکر نیاورند و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا تمام شد عبارت میزان الموازین و احادیث و اخبار معتبره در باب اخبار جناب پیغمبر صلی الله و تعیین اسم و لقب و نسب شریف جناب صاحب علیه السلم از خاصه و عامه زیاده از این است که در این مختصرها گنجایش ضبط ان باشد هر کس بخواهد مفصلا بداند رجوع کند بکتاب نجم ثاقب که جناب مستطاب علامه دهر حاج میرزا حسین نوری ادام الله افاضته تالیف فرموده چنانکه در باب پنجم ان کتاب مستطاب صد حدیث شریف با اسناد ان از نصوص اهل سنت نقل کرده و چهل حدیث از امامیه زیاده بر انچه مجلسی علیه الرحمه در جلد نهم بحار و سیزدهم بحار نقل فرموده و بیشتر انها از کتب غیبت فضل بن شاذان است هر کس بخواهد با انجاها رجوع کند علاوه بنقل این احادیث در نجم ثاقب موافق حکمت و بنحو مجادله بالتی هی احسن بعض عامه که منکر حیوة و امامت امام غائب بوده جوابهای با صواب داده و رفع شبهات ایشان را بنحو احسن فرموده من جمله سئوال

[illegible]





ایشان از اینکه با اینهمه اختلافات ما بین امامیه در فروع و اصول اگر ان حضرت علم و امامت و حیوة دارد چرا خود را برای چند نفر از خلص شیعیان که اقوال ایشان متبع است ظاهر نمیکند و اختلافات را که ما بین ایشان باعث تفسیق بلکه تکفیر یکدیگر شده رفع نمیفرمایند از طرف ایشان که مامون است خوف و بیمی ندارد پس جواب داده و گفته است بیشتر خلق روی زمین وجود خدا را منکرند و انان که معترفند در مراتب توحید و صفات و افعال خدا و نبوات و نقل اختلاف دارند که جز یکطریقه انها ما بقی تماما باطل است و قائلش ضال و مضل و خدا تعالی عاجز نیست و هیچوقت از هیچ چیز واهمه و ترس ندارد و در رفع اختلاف بین فرق در وصول خصومتها از تعیین و ایجاد معرفت ضروری و علم وجدانی در نفوس و قلوب با کمال توانائی است و قدرتش باضعاف غیر متناهیه از قدرت ولی و امام و خلیفه زمین بیشتر است هر عذری که در ترک ان برای خداوند عز و جل مقرر شود و لیّ خدا بان عذر اولی است برای ترک رفع اختلاف سوال دیگر شما امامیه بامامی قائل شده که تمام لوازم امامت را و ریاست عامه و نیابت الهیه و خلافت نبویه را

## فصل دوّیم

از او سلب میکنید مانند بیان احکام و فصل خصومتها و اجرای حدود و حفظ ثغور و اخذ حقوق و اعانت مظلوم و امر بمعروف و نهی از منکر و دفع ظالم و تجهیز عساکر و نحو اینها و غرض از نصب امام چه بنص باشد یا باجماع اقامهٔ امور مذکوره است و نظم مطالب شرعیه و اصلاح مفاسد دینیه و دنیویه مسلمین و با انتفاء تکالیف از او بجهة عدم تمکن از اقامهٔ آن از امامت بیفتند و دیگر چیزی نمیماند که بسبب آن امام شود جواب اما بر طریقهٔ اهل سنت پس اولا نقض بغیبت غالب انبیا علیهم السلام که غرض از بعثت ایشان انفاذ احکام مزبوره و اجرای تکالیف معهوده بوده اصالة و امام مکلف بآنهاست بنیابت ایشان و غیبت ایشان در کتب سیر و تواریخ و اخبار نبویه مرقوم موجود است و محل انکار نیست غیبت یونس علیه السلام از قوم خود بلکه از همه جنبنده در زمین بلکه زیر زمین غیر از آن ماهی که در شکمش قرار گرفت بنص قرآن مجید مسلم و لیکن هیچ مسلم نتواند بجهة این غیبت از او سلب نبوت نماید و نیز زمان انفراد بعض انبیا که امتشان هلاک میشدند چنانکه ثعالبی و غیره روایت کرده اند که هر پیغمبر که امت او





بعذاب الهی هلاک میشدند مامور بود که از میان قوم بیرون بیاید در مکهٔ معظمه بماند و عبادت خدا کند تا اجلش در رسد و اوضح از همه خفا و غیبت نبی اکرم صلی الله علیه و آله بود از امت خود چنانکه در سیرهٔ حلبیه برهان الدین شافعی و غیر آن از ابن اسحق مرویست که آنجناب سه سال مخفی بود بعد از نزول سورهٔ مبارکه یا ایها المدثر قم فانذر در خانهٔ ارقم مردم را در نهان دعوت میکرد و چون میخواستند نماز کنند با چند نفری که ایمان آورده بودند میرفتند در بعضی دره‌های کوههای مکه و پنهان میشدند و نماز میکردند و نیز آنحضرت در غار مدتی پنهان ماند بلکه در تمام ایام بعثت با آنچنان قهر و سلطنتی ظاهر نداشتند که انفاذ کنند آن امور را جز دعوت بتوحید و رسالت و لهذا کی از اعمال جوارحیه و بنا بر سیاق سؤال بایستی العیاذ بالله در مدت عمر بود نبوت را از آنجناب سلب کرد و چنین شخص از دائرهٔ اسلام بیرون میشود ثانیا تصریح علماء اهل سنت بر این است که قهر و سلطنت فعلیه در نبوت و امامت شرط نیست که چون مفقود شود شیخ ابو شکور سلمی حنفی محمد بن عبد الرشید بن شعیب کشی که او را مجدد الف ثانی میدانند در کتاب تمهید فی بیان التوحید

## فصل دوم

گفته قال بعض الناس بان الامام اذا لم یکن مطاعا فانه لا یکون اماما
لانه اذا لم یکن القهر والغلبة له فلا یکون اماما قلنا لیس کک لان اطاعة
الامام فرض علی الناس فان لم یکن القهر فذلک یکون من تمرد الناس و
هو لا یعزله عن الامامة فلو لم یطع الامام فالعصیان حصل منهم و عصیانهم
لا یغیره الامامة الا تری ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم ما کان مطاعا
فی اول الاسلام و ما کان له القهر علی اعدائه من طریق العادة والکفرة
و قد تمردوا عن امره و دینه و قد کان هذا لا یغیره و لا یعزله عن النبوة
و کذا الامام خلیفة النبی لا محالة و کذلک علی علیه السلام ما کان مطاعا
من جمیع المسلمین و مع ذلک ما کان معزولا فصح ما قلنا و لو ان الناس کلهم
ارتدوا عن الاسلام والعیاذ بالله فان الامام لا ینعزل عن الامامة
فکذلک بالعصیان محصل این عبارت این است نبوت و امامت کبری از
مناصب الهیه است مثل سلطنت و حکومت عرفیه نیست که اگر قهر و
غلبه و امکان اجراء اوامر و نواهی بفعلیت نرسید باقی و الا مانند سلطان
بی ملک و لشکر باشد که او را نتوان سلطان گفت و اما بر طریقه امامیه
پس ایشان گویند همه اقسام خیر و نعمت و برکت بخلایق از امام رسد و





انواع از بلاها و غلاهای گوناگون که باعمال قبیحه و کردارهای زشت
خود که بارتکاب آن امم سابقه مبتلا ببلاهای مسخ و خسف و غرق و حرق
فانی و تمام نشدند از ایشان بسبب وجود امام که قائم مقام جد اکرم خود
میباشد رفع میشود قال تعالی و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم
و گویند اگر یک روز امام در زمین نباشد اجزای وجود خلق از هم متلاشی
شود و بسبب او باران ببارد و زمین گیاه رویاند و درخت میوه کند حیوان
شیر دهد عقل ادراک کند چشم ابصار نماید گوش بشنود زبان گوید که
وجود او در عالم بمنزله وجود قلب است در وجود انسانی بوجوده
ثبتت الارض والسماء و بیمنه رزق الوری با دوستانش
لطف خاص دارد و انواع محبت و احسان با ایشان فرماید که گاهی دانند
و گاهی ندانند بلکه وجود و بقای او سبب است از برای بقاء شریعت و حفظ
قوانین آن از تغیر و زوال و همین اصلی است که ثابت کرده اند بآن وجوب
نصب امام و احتیاج بوجود او و ایشان لازم نمی آید از تعذر تصرف او در
احکام جزئیه چندان ضرری با حفظ اصول و قوانین کلیه پس امتناع
امور جزئیه بجهة عارض خارجی مانع نشود از ثبوت اصل ولایت و تحقق

آن باعتبار امور کلیهٔ مهمه و در اخبار فریقین است که جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود اهل بیت من امان است برای اهل زمین چنانچه
ستاره ها امان است برای اهل آسمانها و ثالثا گویند آن امامی که ما
باو قائلیم و بامامتش اعتراف داریم حجت است از جانب خدا بر ملائکه و
انسان و انواع حیوانات و جن و مخلوقات جمیع عوالم و بلدها و شهرها
که از حیطه جبابره بیرون است مانند جابلقا و جابلسا و غیر آنها و
تمام آنها در حیطه اقتدار و سلطنت فعلیهٔ آن جناب است که با مر و
فرمان او تمرد و سرکشی ندارند هرچه گوید مطیع و فرمان برند جز
این صنف بنی آدم موجود در روی زمین که بالنسبه بآنها قدر قلیلی هستند و
بر فرض تسلیم شرط بودن اقتدار فعلیه در صحت امامت مسلم نیست که بر
تمام آنکه مبعوث بوده مقتدر و غالب شود و الا لازم آید سقوط جمیع انبیاء
و اولیا و خلفا از درجه نبوت و خلافت چه هرگز اقتدار تمام برای احدی
از ایشان میسر نشده تمام شد عبارت نجم ثاقب که ملخصا تحریر نمود
علاوه بر اینها اخبار زیاد وارد شده که وجود امام علیه السلام در غیبت
و انتفاع مردم از ایشان در آن زمان مانند انتفاع است از آفتاب که





زیرا بر و سحاب نباشد تکمیل در کشف الغمه گوید که ترجمه نقل میشود
بعض علمای عامه بخاصه ایراد کرده و گفته اند با غیبت امام آیا حق چگونه درک
میشود پس اگر بگوئید درک نمیشود و بخدمت او نمیتوان رسید پس شما مردم را
در حال غیبت در حیرت و ضلالت گذاشتید و اگر بگوئید حق درک می
شود مگر از جهه ادله منصوصه با نص صریح نمودید باستغنا از امام
با این ادله و این مخالف میشود با مذهب شما جواب آنست حق بدو قسم است
عقلی و سمعی عقلی با عقل درک میشود و برای سمعی ادله هست منصوص
از اقوال نبی صلوات الله علیه و آله و منصوص او و از اقوال ائمه صادقین سلام
الله علیهم و او را لبیان کرده و توضیح فرموده اند با همه این باز حاجت
بوجود امام علیه السلام ثابت است نیز از جهه حاجت باو مستمرا در هر عصر و
در هر حال بودن او است برای ما لطف از جانب خدا در فعل واجب عقلی
از انصاف و عدل و در اجتناب از ظلم و بغی در این باب دیگری قائم مقام
او نمیشود و اما حاجت باو از جهه شرع پس آن هم ظاهر است زیرا که در
نقل وارد از حضرت پیغمبر و ائمه علیهم السلام عقلا جایز است ناقلان
از او تغافل نمایند یا تعمد یا باشتباه پس نقل منقطع شود یا باقی نماند

نزد کسیکه نقل او حجت و دلیل نیست پس در این صورت با امام حاجت نیست
تا مسئله را کشف نماید و بیان کند مکلفین نیز بآنچه بایشان نقل میشود
وثوق بهم میرسانند بجهة علم ایشان براینکه در پیشتان نقل امامی هست
که هر وقت مختل شود او خلل آنرا اصلاح خواهد کرد و آنچه در آن مشتبه
میباشد او را بیان خواهد کرد در حالت غیبت نیز حاجت بامام هست
تا اینجا ترجمه عبارت کشف الغمه بود و مرحوم فاضل دربندی نیز در
سعادات ناصریه گوید منزله امام منزله قلب است نسبت بسایر اعضا
و مثل منزله فؤاد است نسبت ببدن و بالنسبه بجمیع نشئات و عوالم امکانیه
مثل منزله قطب است نسبت بکره و شیخنا المحقق شیخ مرتضی مرحوم اعلی الله
مقامه نیز در باب حجیت اجماع گوید که امام علیه السلام نمیگذارد تمام امت
بخطا بیفتند با وجود امام هر چند که غایب باشد باید بعضی از ایشان
برصواب باشد و در معالم الاصول از ابیعبدالله علیه السلام ضمن حدیثی
روایت میکند که آنحضرت فرموده ان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا
ینفون عن دیننا تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین
و از این بر میاید که امام علیه السلام در حالت غیبت نیز بحفظ شریعت و





تسدید علما و محدثین و تایید اهل شرع مراقب و مواظب است و غفلت
ندارد و در اکمال الدین صدوق علیه الرحمه است در حدیث هشام
با عمرو بن عبید در جهت انتفاع با امام غایب علیه السلام که بترجمه نقل
میشود قلب غایب است از سایر جوارح و با چشم دیده نمیشود و با بینی بوییده
نمیشود و با دهان چشیده نمیشود و با دست با و لمس نمیشود و او مدبر است
باین جوارح و هرگاه قلب نباشد فاسد میشود تدبیر جوارح و استقامت
بهم نمیرسانند امور آنها و حاجت میشود بقلب با وجود غیبت آن از جوارح
برای بقای آنها در صلاح با قلب چنانکه حاجت میشود بامام برای بقای
عالم در صلاح خود و لا حول و لا قوة الا بالله و چنانچه مکان قلب از
بدن معلوم میشود با خبر پس همچنین مکان حجت غایب معلوم میشود با
خبر و مقصود از قلب تنها آن پارچه گوشت نیست بلکه مقصود از
قلب لطیفه ایست که خداوند او را در این مضغه گذاشته که با چشم درک
نمیشود با این لطیفه حجت بجوارح تمامست مادام که او هست و تکلیف
بجوارح وارد است مادامیکه او باقیست پس وقتیکه این لطیفه غایبه
معدوم گردد فاسد میشود تدبیر جوارح و اعضا و ساقط میشود تکلیف از

انها پس چنانکه جایز است احتجاج خداوند باین لطیفه غایب از حواس
بر جوارح و اعضا پس همچنین جایز است اینکه احتجاج کند خداوند
بجمیع خلق بحجتی که از ایشان غایب است به یدفع عنهم و به یرزقهم
و به ینزل علیهم الغیث ولا قوة الا بالله انتهی ما قاله الصدوق

تنبیه ایعزیز اعتنا مکن بحرف بعض اشخاص بی علم و عمل استاد ندیده
مطلبی بغرض نفسانی شنیده تتبع نکرده از روی عدم بصیرت یا محض لجاج و
عناد با بعض اشخاص که با او مخالفند تصرف امام غایب علیه السلام را
منکر میشود میتوان گفت چنین شخص امام علیه السلام را بخلاف تصریحات
علماء ابرار و خلاف مدلول و منطوق اخبار ائمه اطهار سلام الله
علیهم با حالت غیبت فعلا قائم بامر و حجت نمیداند بلکه او را صامت
و بیکار و از اینگونه تصرفات عاجز و برکنار تصور مینماید هیهات هیهات
که این معنی مخالف طریقه شیعه اثنی عشریه میباشد و چنانکه غلو
و افراط منهی عنه و مذموم است در مقامات ایشان تفریط نیز مذموم است
والجاهل اما مفرط او مفرط من مات ولم یعرف امام زمانه فکانما
مات میتة الجاهلیة هر کس را چشم بصیرتی باشد امام علیه السلام را






عین الله الناظرة فی الامم میباشد هیچوقت در هیچ حال از خود دور
و غافل نمیداند نقطه عشق نمود بتو هان سهو مکن ورنه چو بنگری
از دایره بیرون باشی حتی علماء و مجتهدین که اجماع را حجت میدانند
بجهة بودن امام علیه السلام است میان ایشان و این است خروج شخص معروف
معلوم النسب را قادح و مضر اجماع نمیدانند فافهم راشدا
دوست نزدیکتر از من بمن است وین عجبتر که من از وی دورم *

**فصل سیم از مجلس هفتم** در مقدمه کتاب بنکته لطیفه اشاره
شد که حقیقة از واردات غیبیه و الطاف خدائی است چه از دیگری
مسبوق باین مطلب نبوده ام و اینجا بمناسبت مقام مکرر میکنم حقیقة دور از
عقل و امکان است که کسی با چنین داعیه بزرگی بیاید و در مدت عمر
همیشه مدعی معجزات و کرامات باشد و ایام و لیالی خود را بعبادت
مشغول کند و بگوید برای من وحی نازل میشود و من عالم بما کان و ما
یکون هستم و از تمام وقایع عالم باخبرم سالهای سال باین قول بگذرد
با این احوال از خواص و محارم او که شب و روز در خلوت و جلوت با او
انیس و محرم و با او شریک شادی و غم هستند مانند دختر و داماد

که علم صرف بآن متکفل است و بر حسب اعراب و ترکیب نیز احکام و
قواعد مخصوصه دارد که علم نحو بر آن متکفل میباشد مثلاً فاعل از مفعول و مبتدا
از خبر و صفت از موصوف و مضاف از مضاف الیه با این علائم سوا میشود
و مرفوع و منصوب و مجرور از هم جدا میباشد غیر از آن هیچ لغتی از لغات
این قسمها در تحت قانون و قاعده متقن نبوده آنها که از علم نحو و صرف
با خبر ند و فی الجمله از وضع سائر لغتها مستحضر هستند میدانند که لغت عرب
چقدر رها بسائر لغات ترجیح و امتیاز دارد طوائف دیگر بلغات
خودشان خیلی الفاظ از لغات بیگانه داخل کرده اند زیرا که از لغات
خودشان بهر معنی لفظ جداگانه ندارند ولی لغت عرب بسکه وسعت
دارد بهر معنی لفظ خاص دارد و هرگز محتاج بسائر لغتها نمیباشد
اگر بعد از مخالطه با بعض عجم برخی الفاظ از لغات دیگر هم داخل
بلغت عرب کرده اند نه از باب حاجت و لزوم نبوده با وجود این
باز تصرفی در او نموده اند که معرب شده از وضع قواعد لغت عرب
خارج نمیباشد و چنین نیست سائر زبانها مثلاً فرانسه اولا بیست
پنج حرف دارد لغت عرب بیست و هشت حرف دارد ثانی کلمات زیاد از





لغات دیگر داخل است که اگر آنها نباشد فرانسه ها در اداء اغلب
معانی عاجز میمانند و چنین نیست لغت عرب و هذا ما قال تعالی
و هذا لسان عربی مبین دلیل وسعت و امتیاز لغت عرب است که
حالا رومی و ایرانی و ترک و فارس آنچه بفارسی و یا ترکی تکلم مینمایند
اغلب مضامین و لطائف را با لغات عرب ادا میکنند که برای برخی
معانی در لغات خودشان لفظی پیدا نیست تا اینکه در تلفظ و کتابت
و تفهیم و تفهم با لغت عرب نوعی رجحان و امتیاز دیده اند که الفاظ
و کلمات لغت عرب را بلهجه خود مقدم داشته اند مثلاً الفاظ ذیل
بتماما عربی است با وجود اینکه عجمها و ترکها در فارسی و ترکی اینها را استعمال
مینمایند با اینکه لغت خودشان نیست مثلاً کف و ساق و فراش
بزاز بقال خراز خراط دلال مساح بنا معمار بیطار سقا صحاف
امیر حاکم وزیر قاضی وکیل امین حلال حرام حوض برکه خزانه دخل
خرج کسا صورت طبیعت وصیت [illegible] حنا حلوا لحاف مخده نعل
قمر خط قلم مداد مرکب کتاب جعبه صندوق حقه سفره ظلم جفا
قمار کرسی منقل قفل حلقه عراده منجنیق علم طبل محراب قبله مشرق

روایات فریقین بوضع رفتار وگفتار وسلوک واخلاق ایشان پی برد
خواهد دید که وضع ایشان در هر باب فوق وضع عادی اهل زمان
میباشد واستقامت ایشان در ترویج دین مبین وتشیید وتسدید شرع بدیع
حضرت سید المرسلین بالاتر از آنست که بوصفی وحدی معین کردد من باب
نمونه برخی از کلمات معجزآیات ایشان در این رساله تیمناً درج میشود
تا معلوم شود که کلمات بلاغت آیات ایشان در هر باب فوق کلام مخلوق
ومعجزه بزرگی میباشد هر کس بخواهد مفصلاً بداند رجوع کند بکتب
اخبار خصوصاً بمجلدات بحار الانوار والحق جناب مؤلف ناسخ التواریخ
نیز در شرح حالات وثبت کلمات معجزآیات ائمه هداة سلام الله
علیهم بتوفیقات سبحانی وتشویقات سلطانی زحمتها کشیده تألیفات
خوبی کرده وبحمد الله تعالی نسخ مطبوع آن با نهایت مقبولیت فراوان
است هر کس بخواهد بآنها رجوع کند

## فصل چهارم

برای نمونه در این مختصر صد وده فقره از کلمات قصار جناب مولی الموالی
علی عالی علیه السلام که همه آنها قلیل اللفظ وکثیر المعنی است ثبت میکند
۱ الکلام دلیل عقل المتکلم ۲ احسن الکلام ما زانه حسن النظام وفهمه الخاص والعام





۳ المرء مخبوء تحت لسانه لا تحت طیلسانه ۴ احسن الکلام ما لا تمجه الآذان ولا
یتعب فیه الاذهان ۵ اذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو عنه شکراً
للقدرة علیه ۶ اذا شاب الجاهل شب جهله واذا شاب العاقل شب عقله
۷ اذا هممت بامر فاجتنب ذمیم العواقب ۸ اذا وصلت الیکم اطراف النعم
فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر ۹ اقبح افعال المقتدر الانتقام ۱۰ اجل
الملوک من ملک نفسه وبسطها للعدل ۱۱ اجل الامراء من لم یکن الهوی
علیه امیراً ۱۲ اقوی الناس اعظمهم سلطاناً علی نفسه ۱۳ اعجز الناس
من عجز عن اصلاح نفسه ۱۴ اکثر مصارع العقول تحت بروق
المطامع ۱۵ اذا املق الاحرار هلک الافاضل ۱۶ اذا کمل العقل
نقصت الشهوة ۱۷ اذا تغیرت نیة السلطان تغیر الزمان ۱۸ اذا
اضرت النوافل بالفرائض فارفضوها ۱۹ اذا رایت الله یتابع علیک
البلاء فقد ایقظک ۲۰ اذا رایت الله سبحانه وتعالی یؤنسک بذکره
فقد احبک واذا رایت الله یؤنسک بخلقه ویوحشک من ذکره
فقد ابغضک ۲۱ ان الفرصة تمر مر السحاب فانتهزوا فرص الخیر
۲۲ استعیذوا بالله من سکر الغنا فان له سکرة بعیدة الافاقة

٢٣ اذكروا عند المعاصي ذهاب اللذات وبقاء التبعات ٢٤ اياكم
وتمكن الهوى منكم فان اوله فتنة واخره محنة ٢٥ احذروا كل امرأ اذا ظهر
ازرى بصاحبه وحقره ٢٦ احذروا صولة الكريم اذا جاع وشر
اللئيم اذا شبع ٢٧ ثمانية ان اهينوا فلا يلوموا الا انفسهم
الذاهب الى مائدة لم يدع اليها والمتأمر على رب البيت وطالب الخير
من اعدائه وطالب الفضل من اللئام والداخل بين اثنين في شيء لا
يدخلانه فيه والمستخف بالسلطان والجالس في مجلس ليس له باهل و
المقبل بالحديث على من لا يسمع منه وعزوا الامنية ٢٨ اياك وفضول
الكلام فانه يظهر من عيوبك ما بطن ويحرك عليك من اعدائك ما سكن
٢٩ اياك وما يستهجن من الكلام فانه يحبس عليك اللئام وينفر عنك
الكرام ٣٠ اياك والغفلة والاغترار بالمهلة فان الغفلة تفسد الاعمال
والآجال تقطع الآمال ٣١ ان للمحن غايات لا بد من انقضائها
فناموا لها الى حين انقضائها فان اعمال الحيلة فيها قبل ذلك زيادة لها
٣٢ ان حوائج الناس اليكم نعمة من الله عليكم فاغتنموها فلا تملوها
فتحول نقما ٣٣ ان كنت جازعا على كل ما افلت من يديك فاجزع على





ما لم يصل اليك ٣٤ افة الملوك سوء السيرة وافة الوزراء خبث السريرة
٣٥ بشر مال البخيل بحادث او وارث ٣٦ بذل ماء الوجه في الطلب
اعظم من قدر الحاجة وان عظمت وانجح فيها الطلب ٣٧ تكبر الدني
يدعو الى اهانته ٣٨ ترك جواب السفيه ابلغ من جوابه ٣٩ تفكر قبل
ان تعزم وشاور قبل ان تقدم ٤٠ ثمرة العجلة العثار ٤١ ثمن
الانس ما سد الاستيحاش من الناس ٤٢ ثلث تدل على عقول اربابها
الرسول والكتاب والهدية ٤٣ ثلث مهلكات طاعة النساء وطاعة
الغضب وطاعة الشهوة ٤٤ اياك وظلم من لا يجد عليك ناصرا الا
الله ٤٥ صلة الارحام تدر النعم وتدفع النقم ٤٦ صمت يكسبك
الوقار خير من كلام يكسوك العار ٤٧ اعتبر بما مضى من الدنيا
فان بعضها يشبه بعضا واخرها لاحق باولها ٤٨ صمتك حتى
تستنطق خير من نطقك حتى تسكت ٤٩ صن دينك بدنياك
تربحهما ولا تصن دنياك بدينك فتخسرهما ٥٠ صلاح البدن
الحمية ٥١ صلاح العمل بصلاح النية ٥٢ صحة الدنيا اسقام
ولذتها الام ٥٣ صحبة الاخيار تكسب الخير كالريح اذا مرت بالطيب

حملت طيباء ٥٤ صاحب السّلطان كراكب الأسد يغبط بموضعه وهو
اعرف بموضعه ٥٥ صيّر الدّين حصنًا لدولتك والشكر حرزًا
لنعمتك فكل دولة يحوطها الدّين لا تغلب وكل نعمة يحرزها الشكر
لا تسلب ٥٦ صبرك على تجرّع الغصص يظفرك بالفرص ٥٧
ضياع العقول في طلب الفضول ٥٨ ضابط نفسه عن دواعي
اللذّات مالك ومهملها هالك ٥٩ طوبى لمن كان له من نفسه
شاغل عن الناس ٦٠ ظلم اليتامى والأيامى ينزل النقم ويسلب النعم
٦١ عجبت لمن يقال فيه الشرّ الذي يعلم انه فيه كيف يغضب وعجبت
لمن يقال فيه الخير الذي يعلم انه ليس فيه كيف يرضى ٦٢ عجبت للبخيل
يتعجل بالفقر الذي منه هرب ويفوته الغنى الذي اياه طلب فيعيش في
الدنيا عيش الفقراء ويحاسب في الآخرة حساب الأغنياء ٦٣ عجبت
لمن نسي الموت وهو يرى من يموت ٦٤ عجبت لمن يتكلم فيما ان حكي عنه
ضرّه وان لم يحك عنه لم ينفعه ٦٥ عجبت لمن عرف دواء دائه
فلا يطلبه فان وجده فلا يتداوى به ٦٦ عند الامتحان يكرم الرجل
او يهان ٦٧ عداوة الأقارب امضّ من لسع العقارب ٦٨ من وضع نفسه





٧١
عرف الله سبحانه وتعالى بفسخ العزائم وحلّ العقود وكشف الضرّ والبليّة
عمّن اخلص له النيّة ٧٢ عقوبة الغضوب والحقود والحسود تبدأ بانفسهم
٧٣ غاية الجود بذل الموجود ٧٤ غلبة الشهوة اعظم هلاك وملكها
اشرف ملك ٧٥ غلبة الهوى تفسد العقل ٧٦ ٧٧ في العدل
سعة ومن ضاق عليه العدل فالجور عليه اضيق ٧٨ في الضيق و
الشدّة يظهر المودّة ٧٩ فقد الرؤساء اهون من رياسة السفل ٨٠
فوت الحاجة اهون من طلبها من غير اهلها ٨١ فقد الأحبّة
غربة ٨٢ قوام العيش حسن التقدير وملاكه حسن التدبير ٨٣
قوّة الحلم عند الغضب افضل من القوّة على الانتقام ٨٤ قليل
يدوم خير من كثير منقطع ٨٥ كم من اكلة منعت اكلات ٨٦ كم من
صعب سهل بالرفق ٨٧ كيف يعرف غيره من يجهل نفسه ٨٨
كيف يصلح غيره من لا يصلح نفسه ٨٩ كيف تفرح بعمر تنقصه الساعات
٩٠ كفى بالتجارب مؤدّبا ٩١ كفى بالمرء شغلا بمعايبه عن معائب الناس
٩٢ كفى بالمرء شغلا بنفسه عن الناس ٩٣ كثرة كذب المرء تذهب بهاء
٩٤ كثرة ضحك الرجل تذهب وقاره ٩٥ كثرة المنّ تكدّر الصنيعة ٩٦

## فصل چهارم

كثرة الالحاح توجب المنع ٩٧ كثرة المعارف محنة وخلطة الناس
فتنة ٩٨ كن لما لا ترجوا ارجى منك لما ترجو ٩٩ كن بالوحدة انس منك
بقرناء السوء ١٠٠ كذب السفير يولد الفساد ويفوت المراد ويبطل
الحزم وينقض العزم ١٠١ لكل شيء بذر وبذر العداوة المزاح ١٠٢
للمؤمن ثلث ساعات ساعة يناجي فيها ربه وساعة يحاسب فيها نفسه
وساعة يخلي بينها وبين لذاتها فيما يحل ويجمل ١٠٣ ليس للئيم مروة
ليس لحقود اخوة ليس لحسود خلة ١٠٤ لو جرت الارزاق بالعقول
لم تعش البهائم والحمقى ١٠٥ من طلب رضا الله بسخط الناس رد الله
ذامه من الناس حامدا ١٠٦ من توكل على الله ذلت له الصعاب
وتسهلت عليه الاسباب ١٠٧ من خاف الله امنه من كل شيء من خاف
الناس اخافه الله من كل شيء ١٠٨ من قبض يده مخافة الفقر فقد
تعجل الفقر ١٠٩ من قبض يده عن عشيرته فقد قبض عنهم يدا
واحدة وقبض عنه ايدي كثيرة ١١٠ الزهد كله بين كلمتين من
القرآن لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتيكم ومن لم يأس
على الماضي ولم يفرح بالآتي فقد اخذ الزهد بطرفيه    تمت





اینها از کلمات معجز آیات آنحضرت بمثابه قطره ایست از دریا هر کس
بمطلب نهج البلاغه یا بفرمایشات دیگر آنحضرت و همچنین بفرمایشات
سایر ائمه هداة سلام الله علیهم که در موارد مختلفه فرموده اند
رجوع کند خواهد دید که در مقام توحید و تنزیه خداوند و بیان
معارف الهیه و ضبط احکام شرعیه و مواعظ و نصایح شافیه
و تعلیمات و ارشادات کافیه و در مقام مناجات و دعوات چه لهجه
و چه زبان داشته اند که هرگز شبیه لهجه و لسان اهل عادت نیست
بلکه صرف معنی و حقیقت است ما فوق تکلمات اهل عادت که باین
وسیله نیز شخص بصیر با ذوق و انصاف پی بحقیقت دعاوی ایشان
میتواند برد قال علی علیه السلام تلک لهجة عنتم عنها مؤلف در کتاب
انیس الادبا تفصیلی در اینباب نوشته و از کلمات ائمه اطیاب
سلام الله علیهم از هر باب شاهد و نمونه باین مطلب آورده
هر کس مایل باشد بآن کتاب رجوع کند و حالات و اطوار ائمه اطهار
سلام الله علیهم در عبادت و زهادت و کلمات معجز آیات ایشان
در کمال فصاحت و بلاغت از مطالعه کتب احادیث و تواریخ عامه و

## فصل پنجم

خاصه بهتر معلوم میباشد بعد از انهمه سعی واهتمام بعض خلفاء
جور که هرجا محبت ودوستداری برای ائمه علیهم السلام پید اکردند
اورا کشتند ودر بدکردند بنی امیه دو منابر سبّ جناب امیر علیه السلام
مردم را ترغیب نمودند باهمه اینها همه جا حق ظاهر کردید مدایح انحضرت
مخفی نماند از خلیل بن احمد از مدایح جناب امیر علیه السلام پرسیدند گفت
ما اقول فی حق امرءٍ کتم احبائه مناقبه خوفاً واعدائه حسداً وظهر
ما بین الکتمین ما ملاء الخافقین   فی امالی الصدوق ره ذکر علی
علیه السلام عند ابن عباس بعد وفاته فقال وا اسفا علی ابی الحسن مضی و
الله ما غیّر ولا بدّل ولا قصّر ولا جمع ولا منع ولا اثر الا الله والله
لقد کانت الدنیا اهون علیه من شسع نعله لیث فی الوغا بحر فی
المجالس حکیم فی الحکماء هیهات قد مضی الی الدرجات العلی فصل پنجم
قال تعالی انا انزلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون   واضحست
خداوند عالم که برای ارشاد ام واثبات معجزه حضرت نبی خاتم صلوات
الله علیه واله وسلم قرآن نازل میکرد لا محاله بایستی ببک لغتی از لغات
بنی ادم نازل کند که دربدو امر مناسبتی بحضرت رسالت ومحل ومقام او

از مجالس هفتم





داشته ونسبت بسایر لغتها وسعتی در او باشد که بیحاجت استقراض
از لغات دیگر اداء هرگونه معانی ومقاصد بجهة زیادی الفاظ وکثرت
حروف وکلمات باو ممکن ومقدور شود واین مزایا منحصر بلغت عرب
بود چون انحضرت واقوام او هم که عرب بودند فصاحت وبلاغت
کلام عرب با ایشان از همه بهتر مید انستند علاوه بر این لغت عرب
منتهی بحضرت اسمعیل وحضرت ابراهیم علیهما السلام بوده ودر سایر لغتها علاوه
بر اینکه انها مثل این لغت در افاده معانی وسعت وفصاحت نداشتند
این امتیازات نبود واز جمله امتیازات لغت عرب این است که صیغ
وکلمات ان واعراب وسکونش همه در تحت قاعده مطرده هست
چنانکه امیطالب در علم صرف ونحو مضبوط ومعین است واز
وسعت لغت عرب است که با اندک تفاوتی در معانی تفاوتی در
الفاظش هست مثلاً مصدر واسم فاعل واسم مفعول ومفرد ومذکر
ومؤنث وتثنیه وجمع واسم زمان واسم مکان واسم التفضیل وصیغه
مبالغه ومنسوب ومصغر وابواب مختلفه از مجرد ومزید که هر کدام
شکل علیحده ومیزی مخصوص دارد وتماما در تحت قاعده مضبوطه

# فصل سیم



نوادگان و عیال و اصحابش که غالباً با او معاشر و مصاحب بوده اند
هرگز واقف بحقیقت حال او نباشند و در مدت عمر از بواطن امور و صدق
و کذب مقال او باخبر و مستحضر نشوند و بحالات واقعیه او هرگز پی نبرند
و ملتفت صدق و کذب دعاوی او نشوند که این معنی عادةً غیر ممکن است
اینکه ایشان تا نفس آخر حتی بعد از وفات آنحضرت نیز از دل و جان تصدیق
مقال و حقیقت دعاوی او اعتقاد و اذعان داشته و بیشتر از دیگران در
انقیاد سلوک طریقه او ساعی و مجد بوده اند دلیل عمده و شاهد کافی بصدق
دعاوی او میباشد هر چند منکرین و معاندین هم زیاد بوده ولی استقامت
و ایستادگی این جمع کثیر در حقیقت او از زن و مرد و عیال و اطفال
و داماد و نوادگان و سایر اقوام قریبه محارم و اصحاب و احباب او که سالها
سال با او بسر برده اند و شبها سحر کرده اند دلیل صدق دعاوی و واقعیت
معجزات او میباشد که عادةً دور از عقل و امکان است اینگونه محارم
از بواطن امور او در این مدت بکلی بیخبر باشند همین اشخاص و جمعی از راویان
اخبار ایشان که بعبادت و دیانت و زهادت معروفند قدرها از آن
حضرت معجزات و کرامات و اخبار از مغیبات نقل و روایت کرده اند که

مثل آنکه جناب سید الشهداء روحنا فداه در راه حفظ دین و آیین با اولاد و اقربا و اصحاب با وفا [illegible]

اغلب



اغلب معنا متواتر است مثل روایاتی که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و
حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام و حمزه سید الشهداء و جعفر طیار
و مسلم بن عقیل و محمد بن حنفیه و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار یاسر
و مقداد و حذیفه و بلال و جابر بن عبد الله انصاری و ابو ایوب انصاری و
خزیمة بن ثابت و ابو سعید خدری و عبد الله بن عباس و سهل بن حنیف و
قیس بن سعد و اسامة بن زید و اصبغ بن نباته و حبیب بن مظاهر اسدی
و اویس قرنی و سلیم بن قیس و زید بن ارقم و صعصعة بن صوحان و عمرو بن
حمق و میثم تمار و کمیل بن زیاد و طاوس یمانی و رشید هجری و جمعی از غیر
اینها که همه ایشان زاهد و عابد و عاقل و صاحبان ایمان کامل بودند
و زهد و تقوای ایشان مشهور آفاق بوده و همگی عمر خود را بعبادت
و اطاعت خدا صرف کرده بطریقیکه شک و شبهه و تزلزلی در عقاید
صحیحه ایشان هرگز نبوده است و این معنی دلیل قوی بصدق مدعای آنحضرت
میباشد و هر کس بطرز مناجات و دعوات و عبادات و بکلمات معجز
آیات حضرات ائمه علیهم السلام مراجعه و تتبع نماید و در مقالات و فرمایشات
حکمت آیات ایشان در هر باب تدبری کند و از تواریخ عامه و خاصه

روایات

## فصل پنجم

معرب شمال جنوب طالع لطیف ظریف جلاد عاشق زکوة حج تیمم مسلم
مؤمن کافر جنب منافق فرمان متعه مناره یاجوج ماجوج نکیر
منکر وغیر اینها بسائر لغتها نیز هر کس تتبع کند میداند که با اینها
نیز از لغتهای دیگر کلمات زیاد داخل و لاحق کرده اند زیرا که برای
بعض معانی لفظ مخصوص از خود نشان نداده اند و مسلم است که قواعد و
قوانین هیچ لغتی از لغات بر حسب ترکیب و صیغه و اعراب مانند لغت
عرب در تحت قاعده نیست و هیچ لغت بان درجه وسعت ندارد هر کس
بخواهد وسعت لغت عرب را بداند بکتاب سر الادب تالیف ابی منصور
عبد الملک بن محمد اسمعیل ثعالبی که بحلیه طبع رسیده و جامع و حاوی
این مزایا است مطالعه کند این مختصر گنجایش شرح انرا ندارد و در ان کتاب
فصول و ابوابی برای این مطلب ترتیب داده شده مثلا در نباتات و
اشجار این قسم مینویسد کل نبت کان ساقه انابیب و کعوبا فهو
قصب کل شجر له شوک فهی عضاة کل نبت یقع فی الادویة فهو عقار
والجمع عقاقیر کلما یؤکل من البقول غیر مطبوخ فهو من احرار البقول
کلما لا یسقی الا بماء السماء فهو عذی و قال فی الامکنة کل بقعة





لیس فیها بناء فهی عرصة کل موضع حصین لا یوصل الی ما فیه فهو
حصن کل منعرج بین جبال واکام یکون منفذا للسیل فهو وادی
کل مدینة جامعة فهی فسطاط بکسر الفاء وضمها کل مقام قام فیه
الانسان لامر ما هو موطن له کقولک اذا اتیت مکة فوقفت فی
تلک المواطن فادع الله لی و قال فی تفصیل الاولاد ولد الفیل
دغفل ولد الناقة حوار ولد الفرس مهر ولد الحمار جحش ولد البقر
عجل ولد النعجة حمل ولد المعز جدی ولد الاسد شبل ولد الکلب
جرو ولد الظبی خشف ولد الضبع فرعل ولد الثعلب هجرس ولد
الارنب خرنق ولد الحیة حریش ولد النعام رأل ولد الدجاجة فروج
ولد کل طائر فرخ و در اسماء ارض مینویسد اذا اتسعت الارض ولم
یتخللها شجر فهی الفضاء والبراز والبراح ثم الصحراء والعراء فاذا کانت
مستویة مع الاتساع فهی الخبت والجلجلة ثم الصحصح والصردح ثم القاع
والقرقر ثم القرق والصفصف فاذا کانت مع الاتساع والاستواء
بعیدة الاطراف والاکناف فهی السهب والخرق ثم السبسب والسملق
فاذا کانت مع هذه الاوصاف لا ماء فیها فهی الفلاة والمهمه ثم الفیفا

## فصل پنجم

والصّرما فاذا کانت مع هذه الصّفات لا یهتدی فیها للطّریق فهی الیهما ٣۶
والعطشی فاذا کانت تضلّ سالکها فهی المضلّة والتّیهة فاذا کانت
تبید صاحبها فهی البیداء والمفازة کنایة عنها الی اخر ما قال
وچون این مختصر موقع شرح این لغتها نیست این چند فقره را
من باب مثل و نمونه محرّر کردند آن کتاب فصل بفصل لغات مختلفه
اغلب معانی را در هر باب مفصّلا جدا جدا نوشته از نظر عموم
وسعت و فصاحت لغت عرب بهتر معلوم میشود که با اندک تغییری
بهر معنی لفظ و لغت مخصوص وضع شده حتّی بعضی الفاظ عرب که
مترادف بنظر میاید مترادف نیست باختلاف و تفاوت معانی
لفظان متعدّد شده چون در لغت دیگر لفظ متعدّد برای انها
نیست مترادف بنظر میاید مثلا برای اداء معنی قعود و جلوس در
فارسی و ترکی و فرانسه و غیرها همین یک لفظ است باینجهة اینها مترادف
بنظر میایند و حال انکه مترادف نیستند چنانکه قعود نشستنی را
گویند که از بلندی باشد بعد از قیام جلوس نشستنی که از پایین
ببالا باشد فی المجمع الجلوس هو الانتقال من سفل الی علو و



القعود هو الانتقال من سفل الی علو فعلی الاول یقال لمن هو نائم اجلس ٣٧
وعلی الثّانی لمن هو قائم اقعد و باینجهت در بیماز بحول الله و قوّته اقوم
و اقعد وارد است که قعود مقابل قیام است و مقابل جلوس اضطجاع است
نه قیام و همچنین لفظ خضم و قضم مثلا هر دو معنا قریب است
ولی تفاوت دارند قال علی علیه السّلام یخضمون مال الله خضم الابل
نبتة الرّبیع خضم خوردن را گویند که با جمیع دهان باشد ولی قضم
خوردن است که باطراف دندان باشد فی المجمع الفرق بین الخضم و القضم
هو انّ القضم الاکل باطراف الاسنان و الخضم بالفم کلّه و القصم
القطع المستطیل و بالفاء القطع المستبین و منه قوله تعالی لا انفصام
لها و در واقع لفظ مترادف در عرب کمست که بهر معنی باجزئی تفاوتی
لفظ دیگر وضع شده هر چند بعض معانی الفاظ متعدّده دارد
مانند شیر که اسامی زیاد دارد فی المجمع للاسد اسما کثیرة ذکرها فی
حیوة الحیوان و از ابن خالویه للاسد خمسمائة اسم و صفة و زاد
علیه علی القسم اللغوی عموم زبانهای فرنگستان از دو زبان جدا
شود یکی لاتین و دیگری یونانی قدیم این دو زبان فی زماننا هذا غالبا

[illegible]

## فصل پنجم

متروک است جز در کتب مقدسه و دعوات اهل اروپا و در السنه اطبا
برای بعض دواها جاهای اجانب معمول و مستعمل نیست زبانهای فرانسوی و انگلیسی
و آلمانی و ایتالیائی و سائر از زبان لاتین و زبانهای روسی و بلغاری
و یونانی و تمام مللی که اسلاو نامیده میشوند مثل روس و بلغار و صرب و
قره داغ از زبان یونانی قدیم منشعب میباشد وسعت زبان فرانسوی
هر چند نسبت ببعض دیگر بیشتر است ولی باز نسبت بوسعت لغت
عرب ندارد حروفات لغت عرب بیست و هشت است حروفات فرانسه
بیست و پنج حروفات انگلیس بیست و شش المانی بشرح ایضا حروفات
روسی سی و سه ولی با همه زیادی حروف زبان روسی در لغات و
کلمات از اغلب لغتها کمتر است که ناچار در اداء معانی غالبا باید
از لغات دیگر یا بهمان فرض کنند و ادای مطلب نمایند بعض لغتها و اسامی
برای چیزهائی که در عصر قدیم معهود نبوده و اختراع عصر جدید است
و در این زمانها برای آنها لفظ وضع کرده اند اگر از آنها بکلام عرب داخل
نمایند او را نیز عربها معرب مینامند که از سبک عرب خارج نشود و
از وضع لسان عرب بیرون نرود زبانهای نصرانی و کلدانی و پهلوی

هرچیز



هر چند یکوقتی انتشار داشته ولی حالا از وسعت آنها خیلی کاسته
و این است که غیر از جمع معدودی آن زبانها حالا کسی آشنا نیست و
مانند متروک میباشد پس از این تفصیل برای هر شخص منصف
واضح و معین میشود که بودن قرآن بلغت عرب از جهات عدیده انسب بوده
علاوه بر اینکه بدو ظهور و انتشار اسلام چون از میان طائفه عرب بوده
مناسب بود بیان معارف الهیه و احکام شرعیه قرآن هم با آن زبان
مانوس خود شان بوده و آورنده قرآن از طایفه ایشان باشد
نه از عجم زیرا که غالب عرب طبعا خشن و لجوج میشود و این نوعی
عزت و عصبیت میدانند حالت اغلب طوائف ایشان معروفست
پس اگر قرآن با زبان دیگر نازل میشد یا آورنده آن از طایفه عجم
بود این معنی مایه وحشت و اعراض اغلب ایشان میشد قال تعالی
ولو نزلناه علی بعض الاعجمین فقرأه علیهم ما کانوا به مؤمنین ولی
مانند ایشان نبود حالت عجم که ایشان طبعا اقرب بتادیب و تربیت و مستعد
قبول موعظه و نصیحتند قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو کان
الایمان فی الثریا لناله رجال من فارس حتی در نظر بعضی بر امدن

آن

آن حضرت با آن خلق عظیم و طبع کریم و عقل سلیم از میان عرب معجزه
دیگر است حالات اعراب بادیه‌نشین و تندی و سختی و خشونت ایشان که
معروف است قال تعالی الاعراب اشد کفرا و نفاقا و اجدر الا یعلموا
حدود ما انزل الله والله علیم حکیم و باید دانست که آنچه گفتم حکم
کلیه نبود از طوائف عرب اخیار و ابرار بسیار و خیلی عقلا و صلحا
بوده و هستند قال عز من قائل و من الاعراب من یؤمن بالله والیوم
الآخر و یتخذ ما ینفق قربات عند الله و صلوات الرسول الا انها
قربة لهم سیدخلهم الله فی رحمته ولی اغلب طوائف اعراب خاصه
اعراب بادیه‌نشین لجوج و عنود میباشد پس بملاحظه حال ایشان
قرآن بلسان خودشان نازل شد و قال تعالی و لو جعلناه قرآنا
اعجمیا لقالوا لولا فصلت آیاته ءاعجمی و عربی قل هو للذین آمنوا
هدی و شفاء الآیه

## فصل ششم

در فصول گذشته ضمن بیان
اعجاز قرآن بعض آیات مشتمل باخبار از مغیبات ذکر گردید و علاوه
بر آن نزد اهلش که نوعی بصیرت و اطلاع از خواص بعض آیات و سور دارند
معجزات دیگر از قرآن نمایان است بالمثل کسی بخواهد در ساعت معینی





از شب بیدار شود وقت خوابیدن این آیه را با این نیت بخواند که در ان ساعت
بیدار شود همان وقت حتما بیدار میشود مؤلف اوراق خود اغلب تجربه
کرده آیه این است قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم
اله واحد فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک
بعبادة ربه احدا مانند اینکه کسی بخواهد محتلم نشود در وقت خواب
با انگشت خود نقش یا علی بسینه خود بنویسد پس در ان خوابیدن یقینا
محتلم نمیشود انا آیات قرآنی خواص زیاد نزد اهلش بوده و هست از تحبیب و
تألیف طالبین و دفع معاندین و ظالمین و رفع تب و دفع بعض امراض که
همه آنها نزد کسیکه مطلع است خارق عادت میباشد مؤلف حقیر اثر
آنها را بارها مشاهده کرده نگارش تفصیل آنها را در این اوراق
موقع ندیده هر کس طالب شود باید اهلش را پیدا کند و ما شهدنا الا
بما علمنا قال تعالی و لو ان قرآنا سیرت به الجبال او قطعت به
الارض او کلم به الموتی بل لله الامر جمیعا پس قرآن محض ظاهر لفظ
نیست بلکه روح دیگر دارد که اگر آن روح با این قوالب بدست آید
آثار دیگر از او ظهور میکند کما قال تعالی لو انزلنا هذا القرآن

## فصل ششم

علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشیة الله  در بعض تواریخ دیده ام که
وقتی یکی از صلحا در خارج شهر و آبادانی جای با صفا در کنار حوض
آبی نشسته قرآن میخواند یکنفر دیگر نیز وارد شد تا آن شخص بآیهٔ یا ارض
ابلعی ماءک رسید شخص دیگر باو گفت این را اینطور نباید خواند تا خود
او همان آیه را خواند آب حوض تماماً فوراً کشیده شد و آن شخص غایب گردید
و از جمله معجزات کلیه استخارات است که نزد اهلش از مسلمات و مجربات میباشد
من باب تذکره و مثل چند فقره در این مختصر ثبت میکند تا نمونه باشد
در سال هزار و سیصد یک هجری که عزیمت زیارت ارض اقدس داشتم
در رفتن با راه طهران بعض ملاحظات دیگر عارض شد بنا را به
استخاره گذاشتم این آیه شریفه آمد و من یسلم وجهه الی الله وهو محسن
فقد استمسک بالعروة الوثقی والی الله عاقبة الامور چون بآن راه روانه
شد و همه جا بسیار خوش گذشت و آن سفر علاوه بگشایشهای دیگران
جانب اعلیحضرت همایون شاهنشاه ناصر الدین شاه طاب ثراه و اولیای
دولت قاهره مخصوصاً نهایت تفقدات و توجهات درباره منظور مشهود
کرد که ما فوق عادت بود در آن سفر در طهران وضع استخاره چند نفر را





بمجید میکردند که مانند اخبار از غیب است من جمله استخارات آخوند ملا
علی حکیم روزی در مجلسی با حضور جمعی با همان شخص ملاقات افتاد
دو نفر از آقایان حضوراً از او استخاره خواستند و مطلب را ضمن کاغذی
نوشته بودند مقصود هر یکی برای وصلت با بعض اشخاص معین بوده است
برای یکی این آیه سر صفحه آمد الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات گفتند
بد است آنرا دیگری خودش فوراً از بغل در آورده باو داد استخاره خواست
سر صفحه این آیه آمد والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات پس باو گفت
خوب است بعد با آنها باز کردند دیدیم که مطلب همین وصلت بوده
و همان مجلس یکی از اجله که بسخاوت معروف بود حضور داشت از
پریشان حالی شخص نجیبی نزد او مذاکره شد و این شعر را برای او خواندند
گفت پیغمبر که رحم آرید بر حال من کان غنیاً فافتقر آن شخص گفت آقای
حاضر اگر استخاره کند و استخاره خوب باشد من باو امدادی میکنم
همانمجلس استخاره کردند این آیه آمد ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان
اسأتم فلها شخص دیگری از من برای اینمطلب همانمجلس خواهش استخاره کرده
استخاره کردم این آیه آمد یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم

الآیه پس همان مجلس برای آنشخص مبلغ معتدبهی جابجا شد شخص
صاحب نفس مقدسی هم روزی در منزل حقیر بود شخصی خصوصا پاکتی را
باو داده استخاره خواست آنشخص استخاره کرده این استخاره را روی
پاکت نوشت این را خواند گفت بسیار بد است صاحب مطلب این را مناسب
دید خیلی تعجب کرد پاکت را باز کرده بحاضرین نشان داد مطلب
این بود معلوم شد مطلب این است که دو سال قبل من بمرضی مبتلا
بودم بتجویز فلان طبیب چندی بشراب مداومه کردم نافع شد حالا و
باز همان مرض عود کرده و طبیب مزبور هم مرده طبیب دیگر هم بتجویز
شراب کرده آیا صلاح است که باز با شراب مداوا کنم یا خیر این آیه
آمد عفی الله عما سلف و من عاد فینتقم الله منه استخاره دیگر حقیر
اوایل سن با اینکه مشغول بتحصیل بود عمامه نداشتم عید غدیر بدیدن
یکی از علما رفتم جمعی از طلاب و سادات آنجا بودند والد مرحوم نیز حضور
داشت در آن مجلس در معنی عبارتی اشکال بود صحبت میکردند حقیر
عبارت را نوعی معنی و بیان کرد که همه مصدق شدند و تمجید کردند
صاحب مجلس گفت خوبست همین مجلس با حضور سادات چون غدیر





ومبارکست سر فلانی عمامه بگذاریم و من بعض ملاحظات در آن وقتها
مایل باین فقره نبودم گفتم این مجلس بگذرد وقت دیگر عمامه حاضر کرده
میگذارم یکنفر از اعزه تجار که متدین و سید بود شال سبزی در کمر داشت
شال خود را باز کرده باصرار داد از آن عمامه پیچیدند مجدداً عذر آوردم
قرار باستخاره شد صاحب مجلس استخاره کرد حسبکه این شریفه خوب و
مناسب آمد همان مجلس عمامه گذاشتم و آیه مبارکه این بود سلام الله
وبرکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید ولا یخفی لطف استخاره دیگر
هشت سال قبل والده اطفال با بعض فرزندان و بستگان عزیمت
زیارت عتبات عالیات کردند تا حرکت ایشان از تبریز بعض بستگان
وملازمان نیز باین مقام آمد اصرار در مرافقت ایشان نمودند
چون بعضی بی‌مکنت برخی صغیر و یکی مریض و علیل بود مال سواری و
تحمل و مخارج علیحده لازم داشتند که جابجا شود لهذا بدوا بعض عذرها
آوردم یکی گریه کرد و سایرین اظهار شوق بی اندازه نمودند بالآخره
بنا را باستخاره گذاشتیم در استخاره این بسیار مناسب آمد که کاشف از
ماجرا بود هذا اهله اماذون و مرخص کردم و بحمد الله همگی بسلامتی وخوشی

بزیارت مشرف شده و معاودت کردند این آیه شریفه این بود لیس علی الضعفاء
ولا علی المرضی ولا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج اذا نصحوا
لله ورسوله ما علی المحسنین من سبیل والله غفور رحیم ولا علی
الذین اذا ما اتوک لتحملهم قلت لا اجد ما احملکم علیه تولوا واعینهم
تفیض من الدمع حزنا الا یجدوا ما ینفقون الآیة استخاره دیگر
چند سال قبل یکی از امراء عظام بحکومت ولایتی منصوب بود قبل از
مأموریت او از آن ولایت چند نفر از اکراد معروف بشرارت و مردم
آزاری بودند آورده در تبریز نگاه داشته بودند از این شخص جلیل
خواهش کردند که آنها را نیز در رکاب خود ببرد و آنها تعهد بخوش
رفتاری و درستکاری مینمودند از کسان خود حاکم هم واسطه داشتند
چون محل تردید بود شخص حاکم برای بردن آنها بولایت از داعی خواهش
استخاره کردند این آیه آمد لو خرجوا فیکم ما زادوکم الا خبالا ولاوضعوا
خلالکم یبغونکم الفتنة وفیکم سماعون لهم والله علیم بالظالمین
لقد ابتغوا الفتنة من قبل وقلبوا لک الامور حتی جاء الحق وظهر امر الله





وهم کارهون در سال هزار و دویست و نود و هشت هجری که اکراد
در بعض حدود آذربایجان بنای شرارت و طغیان گذاشتند هر طرف
مردم نگران و پریشان بودند تا اینکه مرحوم و مغفور حاجی میرزا
حسین خان سپهسالار اعظم اتابک شاه بدفع آنها مأمور شدند حقیر هم با جمعی
در واسمنج بودیم مرحوم و مغفور اول صبح بآنجا وارد شدند جناب اجل
اکرم مدیر الدوله وزیر لشکر دام اقباله و جناب مستطاب اجل آقای
مشیر السلطنة وزیر خزانه نیز حضور داشتند قرآنی خواستم جناب
اجل آقای مدیر الدوله قرآن خطی در بازو داشتند او را دادند برای
آسایش خیال تفألی کردم که آیا این غائله باید با جنگ تمام شود یا باید
نرم و سست بگیرند و صلح کنند این آیه سر صفحه آمد فلا تطع الکافرین
وجاهدهم به جهادا کبیرا عجب اینست که این آیه شریفه را حساب کردیم مطابق
همان تاریخ شد که هزار و دویست و نود و هشت باشد تا اینکه معزی الیه وارد
تبریز شدند مدتی مراقبتها نمودند بحمد الله تعالی اکراد اشرار مغلوب
و منهزم گردیدند بعد از چندی مذکور شد شیخ عبیدالله را که بالامور
خواسته بودند مجدداً معاودت بسرحد نموده و خیال اقامت دارد این فقره

فصل ششم

باز نوعی باعث نگرانی عمومی شد شب غدیر و اول صبح بود بفال کلام
شیخ مردم ایران بقرآن مجید تفأل نمودم این آیه آمد ان الذین یحادون
الله و رسوله کبتوا کما کبت الذین من قبلهم وقد انزلنا آیات بینات
وللکافرین عذاب مهین سر صفحه للکافرین عذاب مهین بود خاطر
رسید شاید در این آیه نیز اشاره بتاریخ سال باشد حساب کرده دیدم
مطابق همین سال است که شیخ عزیمت سرحد کرده یعنی هزار و دویست
و نود و نه پس باز بحکم اولیاء دولتین علیتین او را از سرحد تبعید
کردند بالاخره منکوب و مخذول شده وفات کرد استخاره دیگر در
سال هزار و سیصد و شانزده که از طهران در ماه شعبان عازم سفر
مکه معظمه شدم بجهة بعض گرفتاریها و وسعت وقت در حرکت کردن
بان عجله مردد بودم و از تأخیر هم نگرانی بود که مبادا مانعی روی دهد
لهذا استخاره بحرکت معجله کردم این آیه آمد فأووا الی الکهف ینشر لکم
من رحمته و یهیئ لکم من امرکم مرفقا چون راه رشت هم در نظر بود
بعض حاضرین از انقلاب دریا و اضطراب کشتیها صحبتی بمیان آورد
رفیق راهی داشتم او ترسید و خیلی نگران شد و اصرار کرد پس یکی از دوستان





حاضر مجلس برای رفتن ما براه رشت استخاره کرد این آیه آمد فاذا
استویت انت ومن معک علی الفلک فقل الحمد لله الذی نجانا من
القوم الظالمین وقل رب انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین هذا
همان ماه متوکلا علی الله روانه شدیم در منجیل ادعهای جناب مستطاب
ملاذ الانام مرجع الاسلام آقای حاجی میرزا مهدی شریعتمدار سلمه الله
رسید بدعوت جناب معظم ما را باصرار بمنزل ایشان بردند با
اینکه مقصود ورود بی خبر بود ولی ایشان واقف بان رشت در ادای
هرگونه رسوم انسانیت و محبت قصوری نگذاشتند بعد از ورود بمنزل
ایشان تلگرافی هم از طهران از بعض نزدیکان رسید مشتمل بهمان
آیه شریفه که خیلی مناسب افتاد و بفال خیر گرفت منزل جناب معظم
انصافا مبارک بود بعد از تلاوت آیه بشیر مبارک شد از مکارم اخلاق
و محاسن اطوار جناب معظم هرچه شرح دهم کمتر و از وضع این کتاب
خارج میشود اینقدر هست وجود این قبیل اشخاص نجیب عزیز گرانبها
عن جدّ همیشه ملاذ و ملجأ مسلمین بوده و در صدد حفظ مراسم اسلام
و در فکر آسایش انام بوده و میباشند مصداق لا یخافون فی الله لومة

لائم همه جا بسیار معتنم میباشد ادام الله توفیقاته استخاره دیگر در 
باب عزیمت سفر مکه معظمه برای یکی از فرزندان خود و لما بلغ اشده آتیناه
حکما و علما و کذلک نجزی المحسنین و در این سفر چند بار و خوش گذشت
و آثار آتیناه حکما و علما نیز در حالات او مشاهده گردید اجمالا در
اوقات مختلفه از این قبیل آیات در استخارات خیلی دیده ام هر چند
معجزه عمومی نمیشود ولی نزد کسانی که خود شان اینگونه خارق عادات
از استخارات دیده اند البته معجز است و چنین است بعض رؤیای صادقه
و خوابها که شخص خود می بیند یا از صلحا و موثقین می شنود و علائم صدق
آنها را نیز ملتفت میشود و اثر خارجی آنها را مشاهده میکند البته نزد او
نیز اینگونه خوابها که خارق عادت است محل اعتنا می باشد چنانکه خود
مؤلف حقیر اینگونه خوابها در اوقات مختلفه دیده و آثار صدق آنها را
بدون تخلف مشاهده کرده ام که شرح آنها را در این رساله موقع نمی
داند خاصه خوابهائی که راجع بدیدن بعض ائمه علیهم السلام میباشد
ولی مطلب برای بیننده خواب هرگز مشتبه نمی شود شنیدن کی بود مانند دیدن
و هر کس بخواهد کلیة از وضع رؤیای صادقه و از روایات معتبره





 و معتمده آن با خبر باشد رجوع کند بکتاب دار السلام جناب مستطاب
مروج الاسلام آقای حاج میرزا حسین نوری سلمه الله که الحق در این باب
تألیف خوبی نموده ادام الله توفیقاته و چنین است حال معجزات و خوارق
عادات انبیا که در اوقات مختلفه از روضات مقدسه عتبات عالیات
بمجاورین و زوار ظاهر شده و میشود هر چند معجزه عمومی نباشد
ولی برای شخصی که آثار صدق آنرا برأی العین دیده یا متواترا شنیده
و یقین کرده البته حجت است خود حقیر مکرر از روضات مطهره
از مجالس هفتم معجزات مشاهده کرده بعضی را در برخی تألیفات خود جداگانه ثبت کرده ام

**فصل هفتم** قال تعالی انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون
چون قرآن معجزه باقیه بوده و خداوند نخواست تغییر و تبدیل و
تحریفی از مخالفین و منافقین در آن باشد تا عموم مسلمین در حفظ
و ابقاء آن متفق الکلمة باشند بالجمله خداوند برخی مطالب را در
کلام مجید بملاحظه منکرین و مخالفین برمز و اشاره فرموده و برای
قرآن علاوه بر ظاهر باطن و تأویل نیز قرار داده که نزد اهلش معلوم است
پس قرآن محض ظاهر نیست بلکه علاوه بتفسیر تأویل دارد و باطن و

## وصل هفتم

باطن باطن دارد که نزد اهلش معین است قال تعالی و لا یعلم تأویله
الا الله و الراسخون فی العلم و قال فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا
تعلمون بالبینات و الزبر در احتجاج ضمن حدیثی از جناب امیر علیه السلام
روایت میکند که آنحضرت فرمود انما جعل الله فی کتابه هذه الرموز التی
لا یعلمها غیره و غیر انبیائه و حججه فی ارضه لعلمه بما یحدث فی کتابه المبدلون
من اسقاط اسماء حججه منه و تلبیسهم ذلک علی الامة لیعینوهم علی باطلهم فاثبت
فیه رموزا و اعمی قلوبهم و ابصارهم الی ان قال و جعل علی قلوبهم اکنة
عن تأمل ذلک فترکوه بحاله و حجبوا عن تأکید الملتبس بابطاله فالسعداء
ینبهون علیه و الاشقیاء یعمون عنه و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور
ثم ان سعة رحمته و رأفته بخلقه و علمه بما یحدثه المبدلون من تغییر کتابه
قسم کلامه ثلثة اقسام فجعل قسما منه یعرفه العالم و الجاهل و قسما
لا یعرفه الا من صفی ذهنه و لطف حسه و صح تمیزه ممن شرح الله صدره
للاسلام و قسما لا یعرفه الا الله و الراسخون فی العلم الی ان قال و کذلک
قوله سلام علی آل یاسین لان الله سمی النبی صلی الله علیه و آله بهذا الاسم
حیث قال یس و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین لعلمه بانهم یسقطون





قول سلام علی آل محمد صلعم الی ان قال و کذلک قال الله یوم ندعوا کل اناس
بامامهم و لم یسم باسمائهم و اسماء آبائهم و امهاتهم پس باید دانست که قرآن
فقط ظاهر لفظ نیست که تفسیر او تنها بترجمه تحت اللفظ معلوم شود بلکه
در قرآن علاوه بر مطالب ظاهره کنایات و اشارات و غیره هست که اغلب
برای کسانی که اطلاع از تفاسیر اهل بیت دارند ظاهر است من باب
مثل و نمونه اینجا فقرات چندی ذا ثبت مینماید مثلا آیه کل شیء احصیناه
فی امام مبین و آیه و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم و آیه هذا
صراط علی مستقیم با آیه و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و آیه
و فدیناه بذبح عظیم و ترکنا علیه فی الآخرین این آیه اگر ضم شود با آیه
و اجعل لی لسان صدق فی الآخرین و با آیه و جعلنا لهم لسان صدق
علیا چه قدر مطلب واضح میشود در تفسیر این سه آیه باین دقیقه نیز
باید ملتفت شد در اوایل چنانکه اسمعیل در تکلیف قبول ذبح
بحضرت ابراهیم گفت یا ابت افعل ما تؤمر جناب امیر علیه السلام نیز
در آخرین وقتیکه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله باو امر فرمود در جای
او بخوابد با کمال شوق خود را تسلیم بفدائی بودن نمود ولی آن ذبح

## فصل هفتم

عظیم فی الاجرین در بارهٔ جناب سید الشهدا علیه السلام ظاهر شد و
بوقوع رسید و آیهٔ للذین احسنوا وزیاده و آیهٔ واتبعوهم باحسان
و آیهٔ کونوا مع الصادقین و آیهٔ والکاظمین الغیظ و آیهٔ رضی الله
عنهم ورضوا عنه و آیهٔ والذین امنوا وکانوا یتقون و آیهٔ واولوا
العلم قائما بالقسط در تمام این آیات میتوان گفت باسامی ائمه
علیهم السلام اشارات است و در آیهٔ ومن قوم موسی امة یهدون بالحق
وبه یعدلون ممکن است گفت این آیه در باطن اشاره است بان قوم
معتقدین بامامت امام موسی علیه السلام که بامامت امام رضا علیه
السلام نیز معتقد بودند یعنی فرقهٔ امامیه چه هر کدام از قوم انحضرت
بامامت حضرت رضا علیه السلام معتقد بوده بامامت همه ائمه اثنا
عشر علیهم السلام نیز معتقد میباشند بخلاف بعضی دیگر از سایر
طوائف که ایشان در انحضرت وقف کرده بامامت او معتقد نیستند
و در آیهٔ سبحان الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا صهر که
بمعنی داماد است اشاره بجناب امیر علیه السلام است و در آیهٔ وعلامات
وبالنجم هم یهتدون فرموده اند علامات عبارت از اوصیاست بجز





رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد از حروف مقطعه فواتح سور اگر
مکررات ساقط شود صراط علی حق نمسکه باقی میماند که چهارده
حرف است و اینها را حروف نورانیه گویند عدد طه نیز اشاره بچهارده
معصوم علیهم السلام است و در آیهٔ انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا [illegible]
از زبر انما که نود و دو میباشد محمد بیرون میاید که انهم نود و دو است
واز بینات ان علی وصی بحق باسقرار لف ۱۱۰ علی و ۲۰ ن ۳۰ م
وصی لف ۱۱۰ بحق قال تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون بالبینات والزبر و در آیهٔ وقطعناهم اثنتی عشرة اسباطا
امما واوحینا الی موسی اذ استسقیه قومه ان اضرب بعصاک
الحجر فانبجست منه اثنتا عشرة عینا قد علم کل اناس مشربهم در این
آیه اشاره بدوازده امام است فقرهٔ قد علم کل اناس مشربهم نیز
قرینهٔ خوبی است باین معنی و در آیهٔ تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم الایه
جمیع مفسرین گفته اند مراد از ابنائنا حسن و حسین است و از انفسنا
خود انحضرت وجناب امیر علیه السلام که نفس انحضرت است و از نسائنا
نکته مراد حضرت فاطمه علیها السلام بوده این آیه اگر باین آیه دیگر ضم شود

## فصل هفتم



نکته دیگر مفهوم خواهد بود چنانکه باندک تأملی اشاره از معلوم
است قال عز من قائل ما کان لأهل المدینة ومن حولهم من الأعراب
أن یتخلفوا عن رسول الله ولا یرغبوا بأنفسهم عن نفسه وایضا وما
جعلنا الرؤیا التی أریناک إلا فتنة للناس والشجرة الملعونة فی القرآن
ونخوفهم فما یزیدهم إلا طغیانا کبیرا تفسیرش سابقا ضمن نقل
بعض اخبار غیبی گذشت که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله خواب دید
بود که بنو امیه و بنو مروان بمنبر او بالا میروند و مراد از طغیان
کبیر شهادت حضرت سید الشهداء و مراد از یزید همان یزید پلید
سر دفتر اشقیا است چنانکه دلالت آیه شریفه بر این معنی در کمال وضوح
میباشد **تبصرة** قال تعالی هو الذی أنزل علیک الکتاب منه
آیات محکمات هن أم الکتاب وأخر متشابهات فأما الذین فی قلوبهم
زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأویله وما یعلم
تأویله إلا الله والراسخون فی العلم یقولون آمنا کل من عند ربنا الآیة
عجب است بعض ملل خارجه تصور کرده که قرآن نیز مثل سائر کتابها
مطالبش همان مطالب ظاهری است و بس که تحت اللفظ ترجمه میشود





ومعنا او را میفهمند و خبر ندارند که قرآن باطن دارد و باطن باطن
و تأویل دارد که هر کس ملتفت بآن معنا نمیشود کما قال تعالی وما یعلم
تأویله إلا الله والراسخون وقال ایضا فما لهؤلاء القوم لا یکادون
یفقهون حدیثا وقال عز من قائل بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما
یأتهم تأویله مثلا در خبر والسماء رفعها ووضع المیزان اینست که
آسمان را خدا بالا برد و ترازو را پائین گذاشت مترجم بیخبر بقیاس
سائر کلامها خیال میکنند وضع آیه برای همین معنی ظاهری است و بس
غافل از اینکه آورنده قرآن با آن فصاحت و بلاغت و محسنات
لفظی و معنوی قرآن البته میدانند که بالا بردن آسمان و پائین آوردن
ترازو و مقابل کردن بمنزله مقابله آسمان است با ریسمان چندان تناسبی
ندارد پس معین است که آیه شریفه متحمل معنی باطنی است که او را هم
کس نمیدانند مگر اولیاء و اوصیاء چنانکه از حضرت رضا علیه السلام در
تفسیر این آیه مروی است که آنحضرت فرمود السماء رسول الله صلعم رفعه
الله الیه والمیزان امیر المؤمنین نصبه لخلقه ولا تطغوا فی المیزان
فرمود لا تعصوا الامام ولا تخسروا المیزان قال لا تبخسوا الامام حقه

ولا تظلموه وهم چنین آیه والتین والزیتون وطور سینین وهذا البلد
الامین اگر مراد منحصر بانجیر وزیتون باشد نامطلب با بلد امین چه مفهوم
میشود در تفسیر صافی روایت کرده که مراد از تین وزیتون امام حسن وامام
حسین است وطور سینا جناب امیر علیه السلام ومراد از هذا البلد
الامین جناب رسول صلی الله علیه وآله وکسانیکه از تفاسیر اهل بیت
بیخبرند در تفسیر اغلب آیات عاجزند ومتحیر قال تعالی ولو ردوه
الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم حتی این سلک
محررین وکتاب هم بهر خط باشد دخلی بقرآن ندارد وآنها که این خطوط را
خطوط اسلام نامیده وبعض این ایرادات بعقائد خود نموده اگر مرادشان
این باشد که این خطوط اختصاصی بقرآن دارد پس این مطلب سهو بزرگی
وصحیح نیست زیرا که قرآن بلفظ نازل شده نه با خط وخدا ورسول
برای اسلام خطی مخصوص ومعین نکرده اند واگر مقصودشان از
خط اسلام خطی است که غالبا مابین مسلمین معمول است پس خط
مسلمین بگویید نه خط اسلام که مفهوم خط اسلام وخط مسلمین تفاوت
دارد وقرآن با خط نازل نشده کما قال تعالی ولو نزلنا علیک کتابا





فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین
تتمه اشخاصی که قرآن را تحت اللفظ ترجمه کرده وچنان گمان نموده
اند که معنی قرآن همانست که فهمیده اند بایشان باید حالی کرد که معنی
ومقصود قرآن بالاتر از آنست که هر کس بی اوراه یابد ووضع معانی قرآن
غیر وضع کلامهای اهل لسان است وگوینده قرآن عمدا ترتیب او را
چنان قرار داده بیگانه بمقاصد او راه نیابد وفرموده وجعلنا
علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی آذانهم وقرا ودر آیه دیگر می
فرماید وان منهم لفریقا یلوون السنتهم بالکتاب لتحسبوه من الکتاب
وما هو من الکتاب الایة تفصیل وتحقیق قرآن علاوه بر ظواهر مو...
اخبار معتبره تاویل وتفسیر باطن نیز دارد در تفسیر صافی از
عیاشی که از جابر روایت میکند قال سئلت ابا جعفر ع عن شیء
من تفسیر القرآن فاجابنی ثم سئلته ثانیة فاجابنی بجواب آخر فقلت
جعلت فداک کنت اجبت فی هذه المسئلة بجواب آخر غیر هذا قبل
الیوم فقال لی یا جابر ان للقرآن بطنا وللبطن بطن وظهر وللظهر
ظهر یا جابر ولیس شیء ابعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن ان

الآیة لیکون اولها فی شیء و آخرها فی شیء و هو کلام متصل ینصرف
علی وجوه و ایضا عن ابی جعفر ع قال ظهر القرآن الذین نزل فیهم و
بطنه الذین عملوا امثل اعمالهم فی الصافی ان من زعم ان لا معنی للقرآن
الا ما یترجمه ظاهر التفسیر فهو مخبر عن حد نفسه و هو مصیب فی الاخبار
عن نفسه و لکنه مخطئ فی الحکم برد الخلق کافة الی درجته التی هی حده و
مقامه بل القرآن و الاخبار و الآثار تدل علی ان فی معانی القرآن
لارباب الفهم متسعا بالغا و مجالا رحبا قال الله عز و جل افلا
یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها و قال سبحانه و نزلنا علیک
الکتاب تبیانا لکل شیء و قال النبی صلی الله علیه و آله اذا جائکم
عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله تعالی فما وافق کتاب الله
فاقبلوه و ما خالفه فاضربوا به عرض الحائط و کیف یمکن العرض
و لا یفهم به شیء انتهی و اقرب بتحقیق این است که ایجاز ظواهر آیات
موافق قواعد عربیه و قوانین لغویه معلوم و مستفاد میشود
که مخالف با ضروریات دین نباشد و منافی با ضروریات مذهب و اتفاق و اجماع
علما و فقها نداشته باشد تا اینها را ترجمه و معنی کردن از باب تفسیر





برای نیست که منهی عنه باشد زیرا که قرآن کلیة اگر از باب لغز و
معما باشد فائده از او حاصل نمیشود و حال آنکه در آیات و احادیث
امر شده بتدبر و تفکر در قرآن مثلا در ترجمه یا ایها الذین آمنوا
انفقوا مما رزقناکم چه حاجت برجوع بتفسیر میشود و هکذا افی الله
شک فاطر السموات و الارض و همچنین باشد قول خداوند
انا نحن نحیی و نمیت و قول تعالی رب ادخلنی مدخل صدق و
اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا و قول
تعالی و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون و امثال اینها اگر بنا بر
این باشد که در این قبیل آیات نیز حاجت بجستن خبر و روایت و احتیاج
برجوع بتفاسیر باشد انوقت از قرآن غالبا انتفاع میسر نبود و امر
بتمسک از آن بیفایده خواهد بود و حال آنکه جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله عدم ضلالت امت را بر حسب وصیت موقوف بتمسک
قرآن و بتمسک باهل بیت و عترت نمود و فرمود انی تارک فیکم
الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا و اگر از قرآن
من حیث هو مطلبی و معنی مستفاد نشود امر بتمسک آن بیحاصل خواهد

بود حتی در علاج اخبار متعارضه حکم فرموده اند برجوع قرآن که آنچه
موافق با کتاب الله باشد او را اخذ نموده و مخالف را باید طرح نمود
بلی اگر آیاتی که ذو وجهین و ذو وجوه بوده و ما بین علما در مدلول
آنها خلاف باشد آنجا البته باید رجوع ببیانات و تفاسیر اهل
بیت علیهم السلام نمود که ایشانند قرآن ناطق و عارف بتنزیل و
تأویل و بصیر بظاهر و باطن و ناسخ و منسوخ قال تعالی و لو ردّوه
الی الله و الی الرسول لعلمه الذین یستنبطونه الآیة **تکمیل**
بدانکه بلا شبهه قرآنی که امروز متمسک بران شده همین قرآن معمول و
معهود بین المسلمین است که بالاتفاق معجزه باقیه و ما بین تمام امت حجت
است چنانچه از جانب ائمه علیهم السلام در هر عصر و هر عهد امر بتلاوت
و عمل بران بوده لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من
حکیم حمید و شبهه کردن درین باب بملاحظه بعض اخبار که مدلول
ظاهر آنها وقوع تحریف و تبدیل در قرآن است شبهه بیجا و مخالف
طریقه اعاظم علما بلکه مخالف اجماع است چنانکه شیخ ابو علی طبرسی
علیه الرحمه در مجمع البیان گوید اما الزیادة فمجمع علی بطلانه و اما





النقصان فیه فقد روی جماعة من اصحابنا و قوم من حشویة العامة ان
فی القرآن تغییرا و نقصانا و الصحیح من مذهب اصحابنا خلافه و هو
الذی نصره المرتضی و استوفی الکلام فیه غایة الاستیفاء و ذکر فی
مواضع ان العلم بصحة نقل القرآن کالعلم بالبلدان و الحوادث
الکبار و الوقائع العظام و الکتب المشهورة فان العنایة اشتدت و الدواعی
توفرت علی نقله و حراسته و بلغت حدا لم یبلغه ما ذکرناه لان القرآن
معجز النبوة و مأخذ العلوم الشرعیة و الاحکام الدینیة و علماء
المسلمین قد بلغوا فی حفظه و حمایته الغایة حتی عرفوا کل شیء اختلف
فیه من اعرابه و حروفه و آیاته فکیف یجوز ان یکون مغیرا او منقوصا
مع العنایة الصادقة و الضبط الشدید و فی الصافی قال شیخنا الصدوق
طیب الله ثراه فی اعتقاداته اعتقادنا ان القرآن الذی انزله الله علی
نبیه هو ما بین الدفتین و ما فی ایدی الناس لیس باکثر من ذلک قال و
من نسب الینا انا نقول انه اکثر من ذلک فهو کاذب و فی الصافی
ایضا قال شیخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسی ره فی تبیانه و اما الکلام
فی زیادته و نقصانه فمما لا یلیق به لان الزیادة فیه مجمع علی بطلانه و

## فصل هفتم

النقصان منه فالظاهر ايضاً من مذهب المسلمين خلافه وهو الاليق بالصحيح من
مذهبنا وهو الذي نصره المرتضى ره وهو الظاهر في الروايات غير انه
رويت روايات كثيرة من جهة الخاصة والعامة بنقصان كثير من آي القرآن
ونقل شيء من موضع الى موضع طريقها الآحاد التي لا توجب علماً فالاولى
الاعراض عنها لانه يمكن تاويلها ولو صحت لما كان ذلك طعناً على
ما هو موجود بين الدفتين فان ذلك معلوم صحته لا يعترضه احد
من الامة ولا يدفعه ورواياتنا متناصرة بالحث على قرائته الى ان قال
وقد ورد عن النبي رواية لا يدفعها احد قال اني مخلف فيكم الثقلين
ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا كتاب الله وعترتي اهل بيتي وانهما لن يفترقا
حتى يردا على الحوض وهذا يدل على انه موجود في كل عصر لانه لا يجوز
ان يامرنا بما لا نقدر على التمسك به و بعض اخبار كه دلالت بر وقوع تبديل
وتحريف وحذف وتغيير در قرآن مينمايد اولا آن اخبار ضعيف
ميشود بعدم معمول بها بودن آنها ما بين علما كه عموم علما وفقها اقرار
بهمين قسم كه حالا هست بدون تغيير تلاوت نموده اند وكسي بآن
روايات عمل نكرده فكلما ازدادت قوة ازدادت ضعفاً حتى ان

صاحب



صاحب مجمع البيان گويد چنانكه اين عبارتها وزاد در مقدمات في تصانيفها
نقل ميكند ان القرآن كان على عهد رسول الله صلى الله عليه و
اله مجموعاً مؤلفاً على ما هو عليه الان واستدل على ذلك بان القرآن
كان يدرس ويحفظ جميعه في ذلك الزمان حتى عين على جماعة من الصحابة
في حفظهم له وانه كان يعرض على النبي ويتلى عليه وان جماعة من
الصحابة مثل عبد الله بن مسعود وابي بن كعب وغيرهما ختموا القرآن على
النبي عدة ختمات وكل ذلك يدل بادنى تامل على انه كان مجموعاً
مرتباً غير مبثوث وذكر ان من خالف في ذلك من الامامية والحشوية
لا يعتد بخلافهم فان الخلاف في ذلك مضاف الى قوم من اصحاب
الحديث نقلوا اخباراً ضعيفة ظنوا صحتها لا يرجع بمثلها عن المعلوم
المقطوع على صحته واما آنچه در اينبابها بنظر حقير رسيده واقرب
بتحقيق مينمايد اين است اولا مسلم است همين قرآن كه معمول بين المسلمين
ميباشد بدون تغيير وبي كم وزياد براي ماها حجت است وخداوند
خود محافظت او را بعهده گرفته وفرموده انا نحن نزلنا الذكر و
انا له لحافظون چون قرآن چنانچه مدلول لفظ نزول است موافق

اخبار

# فصل هفتم



اخبار معتبر مقامات عاليه داشته كه از آنجا بر بيت المعمور نازل شده و از
بيت المعمور بقلب مبارك حضرت رسول صلى الله عليه و آله و هو ما قال
تبارك و تعالى فانه تنزيل رب العالمين نزل به الروح الامين على
قلبك لتكون من المنذرين بلسان عربي مبين ممكن است مراد از اولا
در اين مقامات و در قلب حضرت رسول صلى الله عليه و آله همانطورها
باشد كه اخبار دلالت ميكند و مورد انها اين مقام نزول قرآن نباشد
كه نازل شده و بدست ماها رسيده و بتصديق و تصحيح ائمه طاهرين سلام
الله عليهم اجمعين و اتفاق مسلمين براى ماها بهمين طورها حجت بوده
پس ممكن است در آن عوالم بالاتر و در قلب حضرت رسول صلى الله
عليه و آله و اولياء او بعض اسامى از مدايح ائمه عليهم السلام و قبايح
معاندين ايشان صريحا بوده ولى باختصاص حكم و مصالح كه در اخبار
است در اين قرآن كه مقبول خاصه و عامه و معمول به كل مسلمانان مطالب را
صريحا نياورده بلكه با رموز و اخفا ابلاغ شده باشد تا مخالفين
و معاندين چيزى از او سقط نكنند و اين حجت بالغه و معجزه باقيه
قبول عامه پيدا كند و اينكه در بعض روايات اسناد اسقاط بعض كلمات





و تصريحات بمخالفين داده شده از اسناد ها چنانكه بذكر قاصر حقير
رسيده من باب اسناد فعل بسبب باشد كه اسناد فعل بر سبب در عرف و عادت ممكن است
و در ميان عرب و عجم شايع و مستفيض است و باين معنى از اخبار نيز شواهد
بسيار است بعد از تحرير اين وجه در صافى حديث مفصلى از جناب امير عليه
السلام بنظر رسيد در آن حديث آنجناب ميفرمايد ان الكناية عن اسماء
ذوى الجرائر العظيمة من المنافقين في القرآن ليست من فعله
تعالى و انها من فعل المغيرين المبدلين الذين جعلوا القرآن عضين
واعتاضوا الدنيا من الدين وقد بين الله تعالى قصص المغيرين بقوله
الذين يكتبون الكتاب بايديهم ثم يقولون هذا من عند الله ليشتروا
به ثمنا قليلا و وجه ديگر نيز ميتوان گفت كه آن قسم اخبار اغلب من
باب تفسير و تاويل و بيان معنى و مراد باشد چنانكه در صافى نيز
در اين مقام گويد ولا يبعد ان يقال ان بعض المحذوفات كان من قبيل
التفسير والبيان ولم يكن من اجزاء القرآن فيكون التبديل من حيث المعنى
اى حرفوه و غيروه في تفسيره و تاويله اعنى حملوه على خلاف ما هو فيه
فمعنى قولهم كذا نزلت ان المراد به ذلك لا انها نزلت مع الزيادة هذه

فی لفظها فحذف منها ذلک اللفظ ومما یدل علی هذا ما رواه فی الکافی
باسناده عن ابی جعفر علیه السلام انه کتب فی رسالته الی سعد الخیر
وکان من نبذهم الکتاب ان اقاموا حروفه وحرفوا حدوده فهم یروونه
ولا یرعونه والجهال یعجبهم حفظهم للروایة والعلماء یحزنهم ترکهم
للرعایة الحدیث ونحوها فی کوید وخبر الیاس الذی اورده فی الکافی
فی باب شأن انا انزلناه فی لیلة القدر وتفسیرها من کتاب الحجة ان
القرآن نزل کله جملة واحدة فی لیلة ثلث وعشرین من شهر رمضان
الی البیت المعمور کانه یرید به نزول معناه علی قلب النبی صلی الله علیه
وآله کما قال الله نزل به الروح الامین علی قلبک ثم نزل فی طول عشرین
سنة نجوما من باطن قلبه الی ظاهر لسانه فکلما اتاه جبرئیل بالوحی و
قراه علیه بالفاظه و فی الصافی التغییر فیه ان وقع فانما وقع قبل انتشاره
فی البلدان واستقراره علی ما هو علیه الان والضبط الشدید انما
کان بعد ذلک فلا تنافی وباین وجه بعض اشکالات واستبعادات
رفع میشود چه تبدیل در اوائل قبل از انتشار منافاة ندارد با محفوظ
بودن این قرآن کردست مسلمین باقیست و مسلم تمت فال نعم

هو



هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب واخر
متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء
الفتنة وابتغاء تاویله وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم
یقولون کل من عند ربنا شاید بذهن کسی برسد قرآن را که خداوند
برای هدایت مردم نازل کرده وجناب رسول خاتم صلوات الله
علیه وآله در هدایت امت و دفع ضلالت او را ضمن وصیت قرینه
عترت فرموده چرا بعض مطالب و تفاسیر آنرا واضح و ظاهر نفرموده که همه
کس بفهمد و محتاج بتاویل و تفسیر دیگری نشود و هم اهل لسان
معانی و مطالب آنرا سهل و آسان بدانند و معارف و احکام را از او بسهولت
استنباط کنند جواب اینها همان جواب غائب داشتن حجت است که باقتضای
وقت و عمل صلاحیتی و ان حکمت مقتضی غیبت آنحضرت شده و هر چه
دلیل و علت بغائب داشتن آنحضرت بوده همان دلائل ستر و اخفاء
بعض مطالب و معانی قرآن نیز علت و دلیل میتواند بود تا همه مردم
نتوانند تاویل و باطن قرآن را بی دلالت حضرت حجت سلام الله
علیه و بدون بیانات عترت برای خود تفسیر و توجیه کنند پس باقتضای

وضع

وضع زمان راه بیکانکان و از این باب علم مسدود کرده اند قال تعالی
ولو ان اهل القری امنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض
وقال تعالی کتاب فصلت ایاته قرانا عربیا لقوم یعلمون بشیرا و
نذیرا فاعرض اکثرهم فهم لا یسمعون وقالوا قلوبنا فی اکنة مما تدعونا
الیه وفی اذاننا وقر ومن بیننا وبینک حجاب وقال ایضا افلا یتدبرون
القران ام علی قلوب اقفالها و باعث اعظم تمام اسباب ستر و اخفا سوء نیات و سیئات
اعمال مردم است که خود شان باعث ستر و ابهام و سبب انسداد باب علم
و باعث غیبت حضرت ولی کل روحنا فداه بوده اند پس قران مجید چنانچه
موافق ایه شریفه بقلب حضرت رسول صلی الله علیه واله نازل شده در
انمقام که رمز و خفا و اشاره و ایمائی نداشته تمام مطالب ان در قلب
انحضرت بی پرده و مکشوف بوده هکذا در قلب سایر ائمه علیهم السلام
و اوصیاء انحضرت تا برسد بحضرت قائم علیه السلام تا در موقع ظهور ان
حضرت حقایق و دقایق قران و تفاسیر ایات و رموز و اشارات
ان بهمه مومنین واضح و اشکار خواهد بود و انچه در میانهم مفصل و
و ناسخ و منسوخ و خاص و عام و مطلق و مقید ان حاجت بتفسیر

قال الله تعالی وجعلنا بینهم وبین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة وقدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی وایاما امنین فقالوا ربنا باعد بین اسفارنا وظلموا انفسهم فجعلناهم احادیث

مبسوط



میشود اختصاص باین زمانها دارد و لکن در موقع ظهور انحضرت معانی
قران برای مومنین واضح و مکشوف و مبرهن خواهد بود اللهم صل
علی ولی امرنا القائم المومل والعدل المنتظر اللهم اجعله الداعی الی
کتابک والقائم بدینک وافتح له فتحا یسیرا واجعل له من لدنک
سلطانا نصیرا اللهم اظهر به دینک وسنة نبیک حتی لا یستخفی بشیئ
من الحق مخافة احد من الخلق واهدنا به لما اختلف فیه من الحق اللهم
ارنا الطلعة الرشیدة والغرة الحمیدة واعمر اللهم به بلادک واحی به
عبادک فانک قلت ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس فاظهر
اللهم ولیک لیحق الحق ویبطل الباطل اللهم اکشف هذه الغمة عن هذه
الامة بظهوره انهم یرونه بعیدا ونریه قریبا والسلام علی من اتبع الهدی بحمد
الله تعالی وحسن توفیقه انچه منظور در این رساله بود باتمام رسید از
ناظرین وطالبین این رساله و مختصر بودن المستدعیم هرجا ملتفت
بسهو و نسیان و کسر و نقصان باشند بعین عنایت منظور دارند و بقلم
عنایت باصلاح ارند که تالیف این کتاب در زمانی اتفاق افتاد بجهت
کرفتاری فی الود کبها فوق الغایة که قلم از تحریر و زبان از تقریر ان عاجز

## فصل هفتم



است چندان مجال وحواشی باقی نبود وبعض کتب و رسائل راجعه
باین کونه مطالب و رسائل در این جزو زمان نزد حقیر حاضر وموجود
نبود هرچه کم وبیش بقلم امد بعقیده نحو با اینهمه فقدان اسباب
محض تفضل و توفیق خاص خدائی یاری کرده وتائید حضرت ولی امر
صلوات الله وسلامه علیه دستگیری نموده با بنیقد رها بیانات قادر شد و
زمان اتمام واختتام روز پنجشنبه بیست و ششم شوال است سال هزار
وسیصد و نوزده هجریه موقع بعضی اوقات این حضور داشته صحبت از
فصاحت وبلاغت قرآن بمیان امد هر کدام ایه خواند وسببی باعجاز
ذکر کرد مناسب دیدیم که در خاتمه تیمنا بعضی از انایات ثبت شود یکی
این ایه را خواند در ترغیب فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء
بما کانوا یعملون یکی این ایه را خواند در اظهار تلطف نظر کیف
ضربوا لک الامثال بعد این ایه را خواند یعلم خائنة الاعین وما
تخفی الصدور خود حقیر این ایه را خواند قل اللهم مالک الملک تؤتی
الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک
الخیر انک علی کل شئ قدیر یک نفر دیگر این ایه را خواند الله نور السموات





والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة
کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة
یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من
یشاء ویضرب الله الامثال للناس والله بکل شئ علیم فی بیوت اذن
الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والاصال رجال
لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة
یخافون یوما تتقلب فیه القلوب والابصار دیگری این ایه را خواند
هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن
العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق الباری
المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض وهو
العزیز الحکیم هریک وجهی باعجاز قرانی ذکر نمود حقیر گفت در
سبک قران ووضع کلمات وایات ان علاوه بر اینها چیزی هست
که تقریر پذیر نیست ذوقی است بیان پذیر نیست فطرت شخص اگر مشوب
نباشد بهتر ملتفت میشود بلکه سلاست و متانت ان نزد طبع سلیم
ومعجزه بودنش میتوان گفت فطری است که فطرت سلیمه باذعان

وحکم میکند که هرگز در سبک کلامهای معمولی و متعارفی نیست
نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و این آیه چه قدر موثر است
در مقام تخویف یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة
شیئ عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت
وتضع کل ذات حمل حملها وتری الناس سکاری وما هم
بسکاری ولکن عذاب الله شدید

این مؤلفهٔ مبارکهٔ میمونه تألیف جناب مستطاب شریعتمآب کهف الفقراء و ملجاء الضعفا
الذی شهد بفضله فحول الفضلا طائف بیت الله الحرام ملاذ الانام
مرجع الاسلام آقای معظم دام افضاله الحق از ایشان من باب
باقیات صالحات یادگار خوبی است که در صفحهٔ روزگار باقی می‌ماند و انصافا
برای ایشان جای هرگونه تحسین است که با آنهمه مشاغل و مهمات که مستغرق
اوقات ایشان است از قلم خجسته شیم ایشان این گونه آثار خیر پدیدار
شود برای عوام و خواص نافع و سودمند باشد بامر تدین و تقوی و خدا
شناسی این شخص جلیل دانشمند که در عقل و کفایت مسلم دانشمندان جهان
و مصدق جهانیان است موجب نوعی ارادت و اخلاص باطنی گردیده

این



این چند کلمه را خواست در ظهر این کتاب از خود بیادگاری بگذارد ولله دره
فی احیاء مراسم الشریعة الغرا واضائة مصابیح الملة البیضا مقارن این
زمان نیز از کربلای معلی رقیمهٔ مفصلی از جناب مستطاب قدوة اولی الالباب
المولی المعتمد والسید الامجد والعالم المؤید کهف الانام جناب الامیر اجعفر
حجة الاسلام سلمه الله تعالی رسید مشتمل بتقریظ در باب بعض مؤلفات جناب
معظم چون آن رقیمهٔ کریمه حاوی بعض انساب نیز بود تیمنا در ظهر این کتاب
درج شد شرح نسب جناب مستطاب آقای مؤلف مد ظله السامی و تفصیل شجرهٔ مبارکه
ایشان را نیز از روی طومار قدیم در اینجا ثبت کرد و له ان یقول اولئک
آبائی فجئنی بمثلهم اذا جمعتنا یا جریر المجامع ولا یخفی که سلسلهٔ جلیله
سادات طباطبائی عموما موافق تواریخ و آثار سلف همیشه معزز و محترم و نزد
سلاطین و امراء در عصرهای مختلف اغلبی مقبول القول و مکرم بوده اند تکدی و سؤال
از این طایفه معهود نیست دوستی و دشمنی و محبت و عداوت ایشان چنانچه بارها بتجربه
رسیده اثر غریب و عمده داشته و دارد چنانکه قریب این عهدها بتاریخ ماده
لاغوینهم اجمعین سال هزار و سیصد و شانزده هجری ۱۳۱۶ درباره بعض ایشان
مخالف و موالف اثر آن را دید که از فتنهٔ اغوای شیاطین بدان آئین نزدیک بود

چشم زخمی باشان برسد عواقب آن را همه دوست و دشمن فهمید با اینکه قبل از آن
نیز بتاریخ فی قلوبهم مرض موافق سال هزار و سیصد و سیزده هجری ١٣١٣
اینمعنی را ارباب غرض تجربه کرده بودند شرح این مطالب در این مختصر مناسب
نیست و الا غیر این منطق لبی بگشادمی یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم
و یأبی الله الا ان یتم نوره مسلم است اگر تیغ عالم بجنبد ز جای
نبرد رگی تا نخواهد خدای من جرب المجرب حلت به الندامة مجملاً
محافظت عهد حضرت رسالت در باب حفظ و سایل مودت عترت شرط مسلمانی
و از تکالیف لازمه عموم ملت است حدیث نبوی است نحن بنو عبد المطلب
ما عادانا کلب الا و قد جرب و ما عادانا بیت الا و قد خرب صورت
شجره ایشان مطابق است با آنچه جناب مستطاب عماد العلماء العظام آقای
شیخ جواد شریعتمدار خازن حضرت عبد العظیم علیه السلام چند سال قبل از کتب انساب
استخراج نموده و ضمن انساب سایر سادات در تذکره خود نوشته اند و هکذا
با آنچه جناب شریعتمدار آقا شیخعلی متولی مزار محترم شیخنا الشیخ الصدوق
علیه الرحمه بتاریخ شهر ذی حجه ١٣١٥ نوشته و بحلیه طبع آورده و موافق
است با آنچه بعض علما و اعاظم سادات از زواره اصفهان از روی دفاتر

قدیمه

قال تعالی ولنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون



قدیمه استخراج نموده و شرح داده اند من جمله جناب مستطاب آقا میرزا حسین
طباطبائی و جناب آقا میرزا حسن طباطبائی متولی موقوفات احمد رستم
و آنچه جناب میرزا عبد الکریم اصفهانی متولی باشی در جواب سؤال بعض
علماء اصفهان نوشته و مهر کرده اند که حین تحریر همه آنها حاضر بوده و ملاحظه شد
حرره العبد محمد حسن بن محمد قاسم المرحوم الکرمرودی
بادیب العلماء الأشرفی فی سنة ١٣١٩ فی التاسع من شهر ذی قعدة الحرام

## صورت مراسله شریفه که از کربلای معلی رسیده

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وحده والصلوة علی افضل من وحده
واکمل من عبده محمد و آله وبعد فقد تکحلت البصر بمرور النظر الی هذه
الدرة الکریمة والجوهرة الثمینة للسید السند والعلم الفرد والحبر الممجد الذی
لا یضاهیه احد فیما اجتمع فیه و انفرد من المجد والأدب والعز والشرف در صدف
المجد والسیادة و دری سماء الفضل والسعادة ذو النسب الشامخ والحسب الباذخ
ذی الشأن الرفیع والقدر المنیع الأمیرزا رفیع نجل الأمیرزا رفیع الذی هو
اخو السید السامی المنیع ذو الفضل البدیع الأمیرزا شفیع قدس الله نفسه
وطیب رمسه الذی اجازه بعد ما جلله و بجله جدنا العلامة بحر العلوم الطباطبائی

بعض فراین سلاطین صفویه ملاحظه کردیم که درحق میرزا سعید وجدّ او میرزا رفیع باکمال تکریم بوده

اعلی الله مقامه بهما ابنا السیّد الجلیل النّبیل سلالة الأفاخم الأمیرزا ابی طالب الحسنی

الحسینی الطّباطبائی ابن الأمیرزا سلیم نایب الصّدارة فلعمری انّ مؤلّفات

ذلک الجناب المستطاب ممّا ینبغی ان تکتب بقلم النّور علی وجنات الحور لتکون نورًا

علی نور اذ لم تأت بمثلها الأیّام علی کرور السّنین و الأعوام تحکی بافصح لسان و اوضح

بیان بانّه النّحریر الّذی یشار الیه بالبنان ولا غرو فانّه من اهل بیت توارثوا الفضل

ولدًا عن والدٍ و ماجدًا عن ماجدٍ الی ان تنتهی تلک السّلسلة الجلیلة الی من یجمعنا

و ایّاهم من آل طباطبا وهو السّیّد الجلیل النّبیل السّیّد علی ابن السّیّد محمّد ابن السّیّد احمد

ابن السّیّد محمّد ابن السّیّد احمد ابن السّیّد الکریم ذی الشّأن العظیم السّیّد ابرهیم وهو

المعروف و الملقّب بطباطبا ابن اسمعیل الدّیباج ابن ابرهیم الغمر الّذی امّه فاطمة بنت مولانا

الحسین و هو ابن الحسن المثنّی ابن الأمام الحسن الزّکی المجتبی ابن الأمام ابی الأئمّة المعصومین

النّقباء امیر المؤمنین علیّ ابن ابی طالب علیه و علیهم صلوات الله الملک الغالب فنحن معاشر آل

العلّامة الحایری الطّباطبائی العلم العلّی الأمیر السّیّد علی و العلّامة الطّباطبائی

الملقّب ببحر العلوم النّجفی عاملهما الله تعالی بلطفه الجلّی و الخفی بنو عمّ لهذه السّلسلة الجلیلة

ثمّ اقول و اختم الکلام فی المقام بهذین البیتین و اسلّم من بعدها علی جناب السّیّد المؤلّف



سلّمه الله تعالی و ابقاه ومن کلّ مکروه وقاه و انّی جعفر المعروف کرا سلیل الخمس

من آل العباء علی والدی و به انتسابی الی جدّی الزّکی طباطبائی و ارجو منه

زید فضله و مدّ ظلّه ان یسّر بارسال الطّبع من مؤلّفاته و مصنّفاته و یشرّفنا دائمًا

علی حالاته برسالاته کتبت هذا التّقریظ بخلوص الولا عند مطالعة کتابه العزیز

انیس الأدباء و سمیر السّعداء و الحمد لله اوّلاً و آخرًا و باطنًا و ظاهرًا و الصّلوة علی محمّد

و آله و من جری علی منوال الصّلوة دائمة زاکیة نامیة حرّره الجانی بقلمه

الفانی خادم الشّریعة المطهّرة جعفر ابن حجّة الأسلام العلّامة السّیّد علی نقی السّبط السّیّد

المجاهد فی سبیل الله العالم العلم السّیّد محمّد ابن السّیّد السّند المولی المعتمد الأمیر السّیّد

علی العلّامة الحایری الطّباطبائی صاحب الشّرح الکبیر قدّس سرّه و رفع قدره و دام

ما زهت الرّیاض ذکره هذا هو نسبی من طرف الأب و امّا من طرف الأمّ فامّی سمیّة

جدّتها فاطمة المعصومة المطهّرة ابنة العالم العامل الکامل مرتضی المرتضی سمیّ الأمام

الرّضا السّیّد محمّد رضا ابن سیّد الفضلاء علی الأطلاق و علّامة العلماء بالأتّفاق بحر العلوم

الغروی العلّامة الطّباطبائی اعلی الله تعالی مقامه و رفع فی الخلد اعلامه تمّت

در دار الطّباعة جناب
مبادی آداب آقا یلی
حاجی احمد آقا دام عزّه
این کتاب مستطاب
بحلیهٔ طبع رسید
و اختتمه بالخیر فی شهر
ذیقعده ۱۳۱۹

| صفحہ | سطر | غلط | صحیح | صفحہ | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱۲ | ۵ | قضیب | قضیب | ۳۷ | ۹ | | لفظ شیدہ مجلس ہم سقط |
| ۱۷ | ۳ | عددًا | وزنًا وعددًا | ۳۷ | ۱۲ | ظاهر | ظاهر تر است |
| ۱۸ | | واحکام مسائل زائد است | | ۴۱ | ۱۳ | احادہ | احاطہ |
| ۲۳ | ۱۲ | بعض حیزها | بعض حیزها هست از شیعکار | ۴۲ | ۲ | صماخ | صماخ |
| ۲۴ | ۸ | الأجال ينضً غلب | الأجبال غلب | ۴۵ | ۱۱ | هرچہ | هر کہ |
| ۲۵ | حاشیہ ۱۳ | نبندو | نبندد | ۶۱ | ۶ | نمیشوند | نمی شود |
| ۲۷ | ۵ | کستریدہ | کسترانیدہ | ۶۲ | ۲ | | لفظ مانند زاید است |
| ۲۸ | ۱۲ | کُل | کِل | ۶۳ | ۱۳ | کن | کنی |
| ۳۱ | ۵ | دردل | وردل | ۷۲ | ۹ | | فر زاید است |
| ۳۷ | ۶ | خوشکے | خوشترکے | ۸۵ | ۱۲ | حوش | هوش |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح | صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۸۸ | ۹ | بدنیت | بدنیت | ۱۵۳ | ۹ | ونهی | نهی |
| ۹۳ | درحاشیه | تبراء آو | تبری دو | ۱۵۷ | ۲ | وبدینوا سطر | بدینوا سطر |
| ۹۴ | ۱۴ | باآنهارا | باآنها | ۱۶۵ | ۸ | مدعی | مدعی را |
| ۹۶ | ۶ | مال | ماقال | ۱۶۷ | ۵ | درصورتی | درصورتیکه |
| ۱۰۴ | ۱۳ | لا | لا | ۱۶۹ | ۴ | نزده | نموده |
| ۱۰۹ | ۱۰ | للساکین | المساکین | ۱۷۲ | ۱۵ | سبادرت | مبادرت |
| ۱۱۶ | ۷ | مقدر | مقتدر | ۱۷۶ ایضاً | ۵ ایضاً | واطاعت برای زایر | واطاعت نبود |
| ۱۲۱ | ۱۵ | حاصیل ادله | حاصیل ازادله | ۱۷۶ | ۶ | مذبح | ذبح |
| ۱۲۵ | ۱۲ | میباشد | نمی باشد | ۱۷۷ | ۱۴ | آید | آمد |
| ۱۴۲ | ۱ | لئلا تزوج | لئلا تتزوج | ۱۷۹ | ۱۴ | بمیل اراده | بمیل و اراده |



| صفحه | سطر | غلط | صحیح | صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱۸۵ | ۸ | قدرت | قدرت را | ۲۲۶ | ۴ | معال | معاون |
| ۱۸۶ | ۳ | نزد مطلوب است | نزد خدا مطلوب است | ۲۲۸ | ۱۵ | تحکم | بحکم |
| ۱۸۶ | ۳ | نزد | نزد خدا | ۲۲۹ | ۴ | هوای | هواهای |
| ۱۹۴ | ۱۳ | نوعات | خیالات بیقین | ۲۳۰ | ۲ | آمد | آید |
| ۱۹۴ | ۲ | گذشته ایم | گذاشته ایم | ۲۳۱ | ۹ | تنها | ولی |
| ۱۹۸ | ۱۵ | | لفظ بوده مانده | ۲۳۳ | ۴ | دعوای | دعوی |
| ۲۱۲ | ۱۱ | امر | امر | ۲۳۴ | ۱ | تتبع | متتبع |
| ۲۱۸ | ۲ | منهم | منهم من | ۲۳۴ | ۱۴ | دعوای | دعوی |
| ۲۲۰ | ۸ | مینماید | مینمایند | ۲۳۹ | ۷ | همین | همینطور |
| ۲۲۲ | ۶ | وهم | هم | ۲۴۱ | ۷ | بتوك | تبوك |
| ۲۲۴ | ۴ | حاجی | حاجی ملا | ۲۴۳ | ۲ | بطی | بتی |
| ۲۲۵ | ۱۴ | علیم | عالم | ۲۴۹ | ۲ | اصحابر | اصحاب |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ٢٥ | ٤ | بزنبوّت | بغبوّت |
| ٢٥ | ١٤ | يَضِلّوا | يُضِلّوا |
| ٢٥٤ | ١٣ | لنعملنّ | لَنُعتَلَنّ |
| ٢٥٤ | ١٢ | آنَا | انْتَ |
| ٢٥٤ | ١٤ | ابيّه | ابيه |
| ٢٥٥ | ٦ | | ابتْدر |
| ٢٦٢ | ٣ | مجانست | مجالست |
| ٢٦٣ | ٧ | ايشان | انسان |
| ٢٦١ | ١٠ | مسلمان | مسلمانا |
| ٢٦٨ | ٥ | مرتكبت | مرتكب |
| ٢٧٩ | ١٥ | | را زايد |
| ٢٨٠ | ٧ | نقص | نقض مشوّد |
| ٢٩٠ | حاشیه سطر ٢ | صرف | صرف نظر |
| ٢٩٤ | ٣ | احذروا | احذر |
| ٢٩٤ | ١٥ | فتحوّلُ | فتحوَّل |
| ٢٩٧ | ١٥ | الضيعه | الضّيعه |

[illegible]

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ٣٠٠ | ٩ | ولاتقهر | ولاتقهر |
| ٣٠٣ | ٧ | رر | ر |
| ٣٠٤ | ١٣ | ادويه | ادويّه |
| ٣٠٤ | ١٣ | عقار | عقّار |
| ٣٠٤ | ١٥ | غدی | عذی |
| ٣٠٥ | ٧ | المعز | العنز |
| ٣٠٥ | ٩ | حريش | حرنش |
| ٣٠٥ | ٩ | دءالُ | دءل |
| ٣٠٥ | ٣ | قامهير | قامه |
| ٣٠٥ | ٤ | لأومرها | لأمرّها |
| ٣٠٥ | ١١ | البرار | البراز |
| ٣٠٦ | ٢ | التّيهم | التّيهه |
| ٣٠٦ | ٣ | صاحبها | سالكها |
| ٣١٥ | ١١ | بعض | بعضی |
| ٣٢٢ | ١٠ | تسعة | لسعة |
| ٣٢٥ | ٦ | وذئم | ونی م |

[illegible]



